



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



■ پیروزی مقاومت اسلامی در جنگ ۳۳ روزه

عید
۱۳۸۳/۰۵/۲۶
رهبر معظم انقلاب اسلامی

آنچه شما با جهاد و مقاومت بی نظیر خود به امت اسلامی هدیه کرده اید از حد توصیف اینجانب بالاتر است. جهاد دلاورانه و مظلومانه‌ی شما که نصرت الهی را به شما ارزانی داشت، بار دیگر ثابت کرد که سلاح‌های مدرن و مرگبار در برابر ایمان و صبر و اخلاص، ناکارآمد است.

■ رئیس شورای سیاست‌گذاری و مدیرمسئول:
 علی اصغر جعفری
 ■ جانشین مدیرمسئول: علیرضا عسگری
 ■ سردبیر: محمود اکرامی
 ■ مدیر تحریریه: مصطفی عمانیان
 ■ مدیر هنری: حمید خانمحمدی

■ صاحب امتیاز:



ماهنامه فرهنگی هنری

سال سوم

شماره ۳۰

مرداد ۱۴۰۰

برای ترویج فرهنگ مقاومت و تبیین ارزش‌های انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

گفتمان



۵۶ | راهبری رهبر در نهضت
 تولید علم
 ۶۱ | ضرورت‌ها و رهیافت‌های
 جنبش نرم‌افزاری
 ۶۵ | انبایذ آزادی اندیشه
 ترسید
 ۷۱ | جنبش نرم‌افزاری و
 هماهنگ‌سازی علم و دین

دیدهبان



۳۶ | جنایت به سبک آمریکا
 ۳۷ | چشم در چشم با انحراف
 ۳۹ | سکوت سینما برای
 جنگ
 ۵۱ | رنگ خدا

راویان



۱۸ | قرارگاهی کوچک برای
 آدم‌های بزرگ
 ۲۱ | زن، عشق، ایثار
 ۲۵ | سرزمین بی‌غروب
 ۲۸ | انتحارِ نفاق

یادمان



۶ | در برابر تمام جهان
 ۹ | آیند مه‌مطلوب موزه‌ها
 ۱۳ | ناشناخته‌ها

۲۶ مرداد سالروز بازگشت آزادگان سرافراز

به میهن اسلامی گرامی باد.



■ شورای تحریریه:

محمود اکرامی، سعید بکناش، علی اصغر جعفری، فتح‌اله جعفری، مجید رضاییان یعقوب زهدی، رسول شادمانی، ابراهیم گلغام بیژن مقدم، محمد جعفر محمدزاده، حسین ولی‌وند، محمد رضا سوفندی، ابراهیم محمدی

■ بیا همراهی:

داود صلاحی، جواد چهاردولی، غزاله افتخاری، مجتبی عبادی فتح، محمود ملکی، لیلاکریبی زهرا داورپناه، نرگس سوری، حجت حسینی، حسن شریعت، نسیم افشار، رضا رستمی، محسن محمدی زهرا صلواتی، سید فرزاد علوی، مهرداد صالحی، عباس پارسیان، آزاده سادات سید حسینی، رضا رحمتی سید ابراهیم آل مصطفایی، محمد حسن جعفری، سمانه پیرهام، کبری سنگوری زاده، ریحانه جعفری محمد صادقی علیزاده، الهه آخرتی، بهرنگ منتخی، سیروس کندی، سیران سعیدی، حامد نعمت‌اللهی

چهره‌ها

۲۵

صادیق
خالدیان



۳۹

حسین
هاشمی



۴۲

احمد احمد



۶۵

عبدالرضا
ابزدپناه



۷۱

محمد مهدی
میریباقری



۷۹

داود
مرادیان



ترجمان



۱۰۸ | ورق برگشته است
۱۱۳ | بیداری پس از جنگ
۱۱۶ | جنگ نتوانست شعله
حزب الله را خاموش کند
۱۱۸ | تدفین موقتی زیرمباران
همیشگی

راهمیان



۹۳ | سلامت و خودکفایی
۹۷ | حجت خدا
۱۰۲ | کرونا، تحریم، رسانه
۱۰۵ | ثمره خون حاج قاسم

پرسیمان



۷۶ | بر علیه وطن
۷۹ | صدام و سلطنت طلب‌ها
علیه ایران
۸۵ | دمیدن به آتش جنگ
برای بازگشت به قدرت
۸۹ | دوستان صدام

■ همراه شوید:

سرواز همراهی پژوهشگران، هنرمندان و اهالی قلم استقبال می‌کند.
مطالب ارسالی می‌بایست بین ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ کلمه بوده و در فایل word به آدرس الکترونیکی art@iranhdm.ir ارسال شوند.

■ نشانی:

تهران، میدان ونک، بزرگراه شهید حقانی، جنب مترو شهید حقانی، موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس
تلفن: ۸۸۶۵۷۰۲۶ داخلی ۸۵۰

انقلاب اسلامی و دفاع مقدس بالنده و الهام بخش



علی اصغر جعفری

مدیرعامل موزه

ملی انقلاب اسلامی

و دفاع قدس

طرح تبدیل اراضی عباس آباد به منطقه‌ی فرهنگی و گردشگری، یکی از مهمترین اقدامات حوزه‌ی شهری تهران در سال‌های اخیر است که با عنایت ویژه‌ی رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت امام خامنه‌ای (مدظله العالی)، به سامان رسید. ساخت موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در قلب این منظومه‌ی فرهنگی، نشانه‌ای از نگاه متعالی به فرهنگ جهاد و شهادت و ایثار است.

بدون شک پیوستار فرهنگی ایران معاصر، با هر نگاه و سلیقه و تفکری، بدون در نظر داشتن انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و جریان مقاومت ابرو ناقص است، و با این منطق و نگاه، هر حرکت فرهنگی در هر نقطه‌ای از ایران و جهان که به ملت ایران و نظام مقدس جمهوری اسلامی مرتبط باشد، می‌بایست مشحون از حماسه و یادآور قطعه‌ی نورانی و جاودان ایثارگری و مقاومت ملت ایران و جانفشانی شهدا و ایثارگران در دفاع مقدس باشد. مقاومتی که سال‌ها پیش از انقلاب آغاز شد، در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس بالنده و الهام بخش شد. بررسی ساختاری منظومه‌ی فرهنگی و گردشگری عباس آباد به عنوان نمونه‌ای شاخص و ارزشمند، البته نتایج مهم دیگری را در بر دارد که توجه به آن سراب تبلیغاتی دشمنان و رسانه‌های معاند را برای قلب واقعیت فرهنگی ایران اسلامی بر ملامی کند. وجود موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در کنار دیگر مجموعه‌های فرهنگی اراضی عباس آباد، تنوع

و تکثر فرهنگی بی‌نظیری ایجاد کرده است که هم به مخاطبان برمی‌گردد، هم به محصولات. نکته‌ی مهم آنکه مخاطب این مجموعه‌ها به سطحی از ادراک تاریخی و اجتماعی رسیده است که همه‌ی محصولات و مخاطبان فرهنگی حاضر در مجموعه را در ساختار فرهنگی جمهوری اسلامی می‌پذیرد، و همین ادراک و پذیرش جمعی، مهمترین واقعیت فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است، مساله‌ای که دشمن سال‌ها با صرف هزینه‌های گزاف در صدد معکوس جلوه دادن آن است. ارتباطات بین مجموعه‌ای در منظومه‌ی فرهنگی و گردشگری عباس آباد، بیش از آنکه سازمانی باشد، جریانی است که مخاطبان آن ایجاد کرده‌اند.

اهمیت موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در جغرافیای مرکزی اراضی عباس آباد نتایج تلویحی دیگری را برای هر بازدیدکننده و رهگذری خواهد داشت، نکته‌ای که آنقدر در دسترس تکرار قرار گرفته که از میزان توجه به آن کاسته شده؛ اگر ایران امروز را به آینده گشوده و قد برافراشته است، و اگر این همزیستی فرهنگی و قوم‌ی متکثر ایران، با تمام دشمنی‌ها و حسادت‌ها و فتنه‌ها، امتداد یافته و به نقطه قوت راهبردی آن انجامیده است، به علت مرکزیت انقلاب اسلامی، هویت باز یافته در دفاع مقدس و صیورت جریان مقاومت است. این نگین انگشتی را باید قدر دانست و در ارتقای آن کوشید.

یادمان سرو



۹
آینده مطلوب موزه‌ها



۶
در برابر تمام جهان



۱۳
ناشناخته‌ها

En Iran, un musée veut stimuler la "résistance" en souvenir du conflit avec l'Irak

AFP



موزه‌ای در ایران می‌خواهد مقاومت
را با بیان خاطرات جنگ ایران و عراق برانگیزاند

...در برابر تمام جهان

گزارش هفته‌نامه لی پوینت فرانسه درباره موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس



زهراد اوریناه

در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ توسط صدام حسین آغاز شد و در ۲۰ اوت ۱۹۸۸ با اعلام آتش بس پایان یافت.

با آغاز خصومت‌ها، دیکتاتور عراق قصد داشت معاهده ۱۹۷۵ الجزایر را که ناظر بر پایان دادن به درگیری‌های مرزی بین دو کشور بر سر رودخانه شط العرب (اروند رود) بود ملغی اعلام کند. وی همچنین به مثابه سدی در برابر ایدئولوژی انقلاب جوان جمهوری اسلامی ایران معرفی شد؛ انقلابی که متولد شده از قیامی بود که شاه را در سال ۱۹۷۹ از سرپر قدرت به زیر کشید و اقدامات آن، بسیاری از کشورهای عربی را نگران می‌کرد.

جنگی فرسایشی و ویران‌گر، طولانی‌ترین جنگ بین دولت‌های قرن ۲۰، با بازگشت به وضعیت موجود قبل از جنگ، بدون هیچ‌گونه دست‌یابی به سرزمینی جدید برای هر یک از دو طرف درگیر جنگ پایان یافت، اما به انسجام جمهوری اسلامی و تضعیف قدرت صدام انجامید. از نظر پیررزو (Pierre Razoux)؛ مورخ فرانسوی، رقم یک میلیون کشته که عموماً در خصوص این جنگ اعلام می‌شود، براساس آمار غیرقابل تایید است. وی بیان می‌دارد احتمالاً کل خسارت انسانی این جنگ در حدود ۶۸۰،۰۰۰ کشته و مفقود (۱۸۰،۰۰۰ نفر در طرف عراقی و ۵۰۰،۰۰۰ نفر در طرف ایرانی) می‌باشد.

شبیه‌سازی بمباران، بازسازی میادین جنگ، سلاح‌ها، آثار هنری ...

موزه دفاع مقدس در تهران (موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس) که به جنگ عراق و ایران اختصاص یافته است، مقاومت ایرانیان را در برابر "تمام جهان" در طی نبردی که سی و چند سال پیش پایان یافت، ستایش می‌کند.

در حالیکه که ملت ایران خود را برای گرامیداشت سالگرد پایان این جنگ هشت ساله آماده می‌کند، امروزه از آنها خواسته می‌شود که در برابر تحریم‌های شدید اقتصادی که ایالات متحده وضع کرده است و دیگر کشورها را ملزم به رعایت آن می‌داند، همان مقاومت را نشان دهند.

به همین مناسبت، علی اصغر جعفری، مدیرعامل موزه در گفتگو با خبرگزاری فرانسه اعلام می‌دارد: «پیام موزه ایستادگی، مقاومت و پاسداری از افتخارات است». وی می‌گوید: «ما روحیه رزمندگی را به نسل‌های جوان می‌آموزیم. عراق توسط همه دنیا حمایت می‌شد و ایران برای دفاع از خود تنها بود اما به لطف خدا، ما پیروزمندان این جنگ را به پایان رساندیم. "جنگ تحمیلی" از منظر ایرانیان یا "اولین جنگ خلیج فارس"



دیوارها و کف‌های لرزند

به گفته جعفری، موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس که توسط شهرداری تهران ساخته شده است، در سال ۲۰۱۲ افتتاح شد و سالانه پذیرای بیش از ۳۰۰،۰۰۰ بازدیدکننده است.

ما بیشتر شاهد بازدید گروهی پسرهای جوان یا طلاب حوزه‌های علمیه هستیم. از تالارهای ابتدایی موزه، بازدیدکننده با ویرانه‌های خرمشهر، شهری مرزی در جنوب غربی ایران، روبرو می‌شود که در ۲۴ اکتبر ۱۹۸۰، پس از نبردی سنگین، به اشغال ارتش عراق درآمد. یک شبیه‌ساز بمباران، جنگ شهرها را تداعی می‌کند. دیوارها و زمین می‌لرزند در حالی که بازدیدکننده خود را در یک حمله هوایی در یک محیط شهری می‌بیند. ماکتی از پالایشگاه نفت آبادان، یادآور حملات متقابل دو طرف به تأسیسات نفتی یکدیگر با هدف نابودی اقتصاد ایران و عراقی بود که هر دو صادرکننده‌های بزرگ نفت بودند.

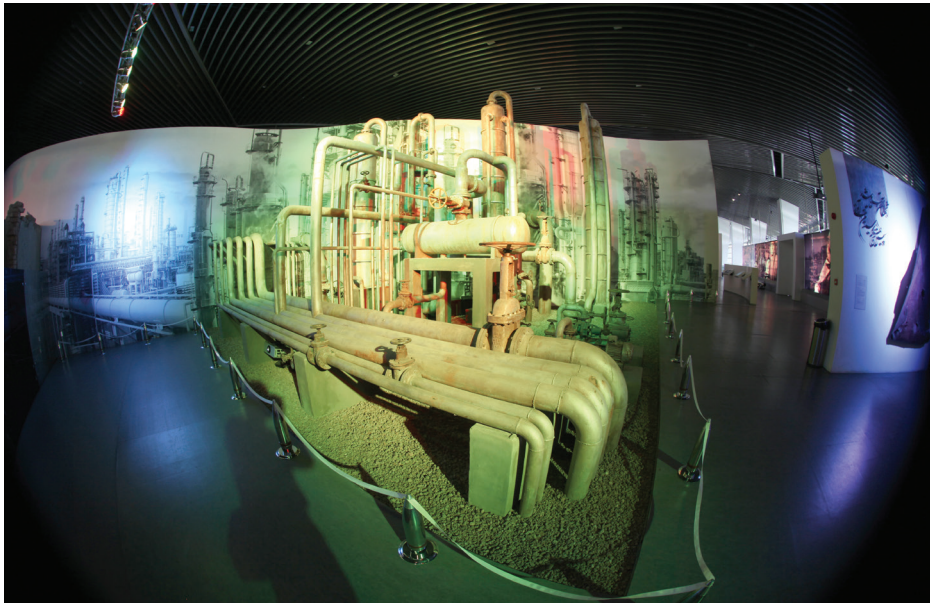
بسیج

این موزه همچنین "بسیج مردمی" در همه گروه‌های سنی را تداعی

می‌کند و فداکاری "شهدای جبهه‌های جنگ" را گرامی دارد. در یک بخش از موزه به زبان فارسی، انگلیسی و عربی، بسیاری از رسانه‌های غربی متهم می‌شوند که نه تنها برنامه‌های سیاسی خود را تحمیل کردند بلکه به تربیونی برای رژیم عراق تبدیل شده بودند تا بر جنایت‌هایی مانند استفاده از سلاح‌های شیمیایی در مناطق جنگی یا شهرها توسط این کشور چشم‌پبندند. مونتاژهایی از تصاویر، حمایت غرب و بیشتر کشورهای عربی و اتحاد جماهیر شوروی از صدام را یادآوری کند.

علی جعفرزاده، یکی از بازدیدکنندگان موزه، به هنگام خروج از موزه گوید: «اکنون درک واضح‌تر و عمیق‌تری از جنگ دارم، ما علیه همه جهان که عراق را پشتیبانی کرد جنگیدیم و هشت سال مقاومت کردیم.»

در حال حاضر که روابط بین تهران و واشنگتن رو به تنش گذاشته است و آمریکا صحبت از حمایت از "تغییر رژیم" در ایران می‌کند، این دانشجوی الهیات می‌گوید که "به طور حتم" آماده است که در یک نبرد جدید "برای دفاع از کشور خود" شرکت کند.





آینده مطلوب موزه‌ها

۲۰۲۰ سالی عجیب و متفاوت برای دنیا و موزه‌ها بود. اتفاقات بی‌سابقه‌ای که در این سال برای موزه‌ها افتاد، Andras Szanto استراتژیست مشهور در حوزه مباحث فرهنگی را ترغیب کرد تا با مصاحبه با مدیران ۲۸ موزه برجسته دنیا، آینده موزه‌ها را در دوران پسا کرونا به بحث و گفتگو گذارد که مجموعه این مصاحبه‌ها در ژانویه سال ۲۰۲۱ در قالب کتابی با عنوان The Future of the Museum: 28 Dialogues به چاپ رسید. با توجه به اهمیت آینده موزه‌ها - موضوعی که حتی شعار سال ۲۰۲۱ ایکوم نیز روی آن معطوف است - ترجمه بخش‌هایی از ۷ مصاحبه مندرج در این کتاب را با هم می‌خوانیم.



مجتبی عبادی فتح

پیش بینی شما از روند تکاملی موزه‌ها چیست؟

امروزه افراد بیشتری نسبت به قبل از موزه‌ها بازدید می‌کنند. موزه‌گردی به یک فعالیت ضروری تبدیل شده است، به خصوص هنگامی که مردم در سفر هستند. اگرچه ازدحام بیش از حد در موزه‌ها معمولاً آزار دهنده است، اما به طور کلی این که افراد بیشتری در معرض هنر و تاریخ قرار بگیرند اتفاق خوبی است. آنچه مرا هیجان زده می‌کند این است که موزه‌ها برای تغییر تحت فشار قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال، بسیاری از موزه‌ها از جمله موزه بروکلین در گذشته به طور آشکار یا پنهان همواره از روایت‌های مردسالارانه و سفیدپوستانه حمایت می‌کرده‌اند. اما امروز شاهد نمایش مجموعه‌های هنری زیادی هم از جانب زنان و هم از طرف رنگین پوستان هستیم. نتیجه اینکه روایت‌هایی که امروز می‌گوییم متفکرانه‌تر، صادقانه‌تر، فراگیرتر و هیجان‌انگیزتر شده‌اند. حوزه موزه‌داری در حال تغییراتی مثبت است و می‌بایست به آینده امیدوار بود.



Anne Pasternak

موزه بروکلین، نیویورک

چین نقش مهمی را در قرن آینده موزه بازی خواهد کرد، همانطور که اروپا و آمریکای شمالی در قرن گذشته این کار را انجام دادند. این امریک مسئله اقتصادی و قدرت جهانی است. آینده موزه‌ها به دلیل ابفای نقش بیشتری توسط چین در آن چگونه خواهد بود؟

بدیهی است که من نمی‌توانم از جانب کشور چین صحبت کنم. اما آنچه که مادر UCCA شاهد هستیم نوعی نسخه کاملاً بومی شده و پرشتاب از بسیاری از گرایش‌هایی است که موزه‌ها با آن در سراسر جهان مواجه هستند، به ویژه در مباحثی مانند مشخصات جمعیتی کاربران و همگرایی دیجیتال. چین تجارت الکترونیکی را کاملاً تعریف کرده است. شما در اینجا مراکز خرید دیجیتال زیادی دارید که می‌توانند ده‌ها میلیون نفر را دعوت کرده و آنها را مجبور به خرید چیزی کنند. با وجود همه محدودیت‌ها و سانسورها، زندگی دیجیتالی مردم در اینجا بسیار مصرف‌گرایانه است. حداقل باید به این فکر کنیم که چگونه، در مکانی که رسانه‌های سنتی حتی از نفوذ کمتری نسبت به جاهای دیگر برخوردار هستند، این نوع انتقال توسط حساب‌های شخصی و کاربران می‌تواند هیجان و درک درستی از برنامه‌ها ایجاد کند.



Philip Tinari

مرکز هنرهای معاصر

UCCA، پکن

در مورد موزه‌های آفریقا صحبت کنیم. چالش‌ها که غالباً مشخص هستند، اما چه فرصت‌هایی وجود دارد؟

من فکر می‌کنم که موزه‌های آفریقا - به همان شکل نوپایی که هستند - می‌توانند به طور کلی از آینده نیز خبر بدهند. من بسیار خوش بین هستم که اشکال جدیدی از موزه از قاره آفریقا بیرون بیاید. شرایط مادر این قاره ایجاب می‌کند که خارج از چارچوب‌های مستقر در حوزه موزه بیندیشیم. من قویاً معتقدم که منابع محدودی که با آنها دست و پنجه نرم می‌کنیم - زیرا ما از همان فضای حمایتی فرهنگی که



Koyo Kouoh

موزه هنرهای معاصر

آفریقا، کیپ‌تاون

در بسیاری نقاط وجود دارد نیز برخوردار نیستیم - ایجاب می‌کند که لزوماً نباید همان تمایزاتی را که در جاهای دیگر وجود دارد اعمال کنیم. به عنوان نمونه، دو هفته پیش من بایکی از همکاران، Daudi Karungi، که مدت هاست او را تحسین می‌کنم، یک گفتگوی زنده اینستاگرام داشتم. او آنچه را که حوزه ما در آینده از ما می‌خواهد، تجسم کرده است. او یک گالری تجاری تاسیس کرد، زیرا نیاز به ایجاد محیطی در اطراف محل کار خود در زادگاهش کامپالا، اوگاندا داشت. پس از چند سال، او دوسالانه کامپالا را راه‌اندازی کرد تا بستری را برای ارائه و بحث درباره هنر به روشی غیرتجاری ارائه دهد. سپس یک ژورنال هنری را راه‌اندازی کرد - یک بستر دیگر، که برای من فقط نوع دیگری از فضای مجری و نمایشگاه است. و سپس او برنامه اقامت خود را برای حمایت از هنرمندان آینده‌دار آغاز کرد. او قالب‌های اساسی زیست بوم‌های صنعت هنر را زیر یک چتر ترکیب کرد. در هر جای دیگر، مردم فریاد می‌زدند: "چگونه می‌توانید یک دوسالانه، یک نمایشگاه هنری، یک گالری، یک ژورنال و یک آموزش هنری با هم داشته باشید؟" اما در اینجا در آفریقا این کار ممکن است و ممکن است همان کاری باشد که ما باید انجام دهیم. من واقعاً معتقدم که در آینده ما مجبوریم همه این دیوارها را خراب کنیم. ما همیشه باید به این سوال برگردیم: "ما چه کار می‌کنیم؟ چرا ما در این زمینه هستیم؟" من اینجا در خدمت هنرمندان و هنر هستیم. هر کجا که آن خدمات ارائه می‌شود برای من خوب است.



Max Hollein

موزه هنر متروپولیتن

نیویورک



Franklin Sirmans

موزه هنر Perez

میامی

بیایید سوار ماشین زمان شویم: گمان می‌کنید که موزه‌های فردا چگونه باشند؟

آوردن هرچه بیشتر و بیشتر اشیا به یک مکان، در مقابل نحوه خوانش دانش، درک و پیچیدگی‌های این اشیا به مخاطبان، از اهمیت کمتری برخوردار خواهد شد. فکر می‌کنم تجربه فیزیکی موزه همچنان قدرتمند و قوی باشد. اما موزه‌ها به طرز قابل توجهی گسترش می‌یابند که نه تنها فیزیکی، بلکه به طور دیجیتالی و فکری نیز با افراد در مناطق مختلف جهان در تعامل خواهند بود.

به گوی کریستال جادویی نگاه کنیم. چه چیزهایی در آینده در مورد موزه‌ها متفاوت خواهد بود؟

موزه‌ها ناچار خواهند بود که تعاملات بیشتری با سایر سازمان‌های اجتماعی برقرار کنند. ما باید از راه‌های معنادار همکاری آنها را داشته باشیم. ما باید صاحب فضایی شویم که مدت هاست در مورد آن صحبت کرده‌ایم - جامعه محور بودن و ایفای نقشی در زندگی مردم که به طور بالقوه معنی‌دارتر از سرگرم کردن آنها است. امروز جهان مملو از نفرت است و موزه‌ها باید زمینه را برای گسترش صلح و عشق را فراهم کنند. این موضوع چگونه موزه‌داری را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟ می‌بایست درها را باز کرد و اجازه داد که زندگی واقعی وارد موزه‌ها شود. این موضوع چیزی فراتر از یک گفتگوی

هنری بین‌المللی است که باید یاد بگیریم. دامنه فعالیت موزه‌ها می‌بایست به عموم جامعه گسترش یابد. منظور من از طرح این مطلب تنها حرف و شعار نیست، بلکه یک همکاری واقعی و معنی‌دار است.

در حالی که کاخ‌ها و کلیساهای جامع به طور سنتی از مدت‌ها قبل موزه می‌شدند، اما امروز گالری‌ها و مجموعه‌های مجازی در حال گسترش هستند. این امر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مردم از این تغییر هیجان‌زده و خوشحال به نظر می‌رسند، اما باید اندکی محتاط بود. به عنوان مثال مادر موزه خود مکانی برای نمایش تصاویر متحرک در فضای مجازی داریم، اما هنوز در کنار آن اتاقی مملو از آثار و البسه نیز داریم. علاوه بر این که خودتان به فناوری وابسته نشوید، باید به این نکته توجه کنید که چگونه می‌توانید از هنرمندان حمایت کنید تا این فناوری را به عنوان بستری برای ارائه ایده‌هایشان تجربه کنند. این فناوری دائماً تغییر خواهد کرد. امروز شاهد هستیم که عصر VR تمام شده است و AR پلتفرم غالب واقعیت ترکیبی خواهد بود. ما به عنوان موزه، می‌توانیم سرمایه‌ای جمع کنیم تا به هنرمندان بودجه مناسبی برای نمایش مجازی آثار خود بدهیم.



Katrina Sedgwick

مرکز Moving Images

استرالیا، سیدنی

آینده موزه‌ها و برگزاری نمایشگاه‌ها را چگونه می‌بینید؟ آیا موزه‌ها می‌توانند به روش‌های جدید روایت‌های خود را بگویند؟

با توجه به فاصله‌گذاری اجتماعی و محدودیت در تعداد بازدیدکنندگان، تجربه زنده بازدید از موزه ممکن است با ارزش تر شود، و احتمالاً همراه با افزایش قیمت بلیط. موزه ممکن است به مکانی تبدیل شود که بیشتر از زندگی روزمره جدا شوید؛ مکانی برای تأمل و مراقبه بی‌سروصدا درباره وجود خود. در عین حال، ممکن است فضای فیزیکی موزه تنها مکانی برای تجربه نباشد. این موزه می‌تواند در مکان‌های مختلف از جمله حوزه دیجیتال و جایی فراتر از دیوارهای موزه ظاهر شود. این می‌تواند یک مفهوم، ایده باشد که لازم نیست به سایت خاصی متصل شود. ما باید در مورد طبقه‌بندی بین موزه‌ها، جشنواره‌ها، دوسالانه‌ها و دنیای دیجیتال تجدید نظر کنیم.



Mami Kataoka

موزه هنر MORI، توکیو

آینده شامل موارد زیادی است - فناوری، اقتصاد، جمعیت‌شناسی، معماری. چگونه یک موزه می‌تواند با همه این زمینه‌ها ارتباط معناداری برقرار کند؟

من کلمه "شک" را انتخاب می‌کنم. فناوری‌های جدید اغلب ایده‌های آرمانی در مورد آینده دارند. اقتصاد و جمعیت‌شناسی به صورت عددی و کل‌نگر است. اما یکی از نقش‌های موزه بحث و گفتگو در این زمینه‌ها و به چالش کشیدن آنها است. هنرمندان همیشه با یک دیدگاه انتقادی، منعکس‌کننده ارزش احساسی و شهودی از روایت‌های فردی هستند. آنها می‌توانند مواردی را که مردم به آنها توجه نمی‌کنند، آشکار کنند. هنر به افراد و مکان‌هایی که مورد غفلت واقع شدند، نور می‌تاباند. آوردن آن بخش‌های جامعه و جهان به گفتمان با فناوری، اقتصاد و... برای دستیابی به تعادل بهتر در آینده بسیار معنی‌دار خواهد بود.



درباره منحصر به فردترین موزه‌های جهان

ناشناخته‌ها

ما هنامه سرواز ابتدای انتشار با توجه به اهداف و موضوعات خود به معرفی و بررسی بسیاری از موزه‌های مقاومت، جنگ و صلح دنیا پرداخته است، با این وجود به نظر می‌رسد با توجه به بخشی از مخاطبین، که از جمله‌ی آنها موزه‌داران و فعالین گردشگری هستند، معرفی دیگر موزه‌ها می‌تواند ایده‌هایی در جهت طراحی خلاقانه و نقد موزه‌های دفاع مقدس داشته باشد. از طرفی به دلیل همه‌گیری ویروس کرونا ممکن است تا مدت‌ها امکان سفر و یا بازدید از مکان‌های فرهنگی فراهم نشود، اما این شرایط می‌تواند فرصتی برای آشنایی با موزه‌های کمتر دیده شده در نقاط مختلف دنیا باشد، پس با ما برای آشنایی با تعدادی از بی نظیرترین موزه‌های جهان همراه شوید.



حجت حسینی

موزه هنر زیر آب کانکون / مکزیک



موزه زیر آب کانکون یا MUSA (Museo Subacuatico de Arte) در مکزیک افتخار می‌کند که بزرگترین "موزه زیر آب" در جهان است. این بهشت زیر آب سالانه نزدیک به ۷۵۰,۰۰۰ گردشگر را به خود جذب می‌کند و در بین جزایر کانکون و ایسلا واقع شده است. این موزه دارای ۵۰۰ مجسمه در زیر آب است. غالب این پیکره‌ها توسط مجسمه ساز انگلیسی، جیسون دی کایرس تیلور تهیه و تعدادی نیز به وسیله مجسمه سازان محلی مکزیکی ساخته شده‌اند. این آثار موضوعات مختلفی را از "طمع سرمایه تا زندگی ماهی‌گیران" به تصویر می‌کشد. بنیان‌گذاران این مجموعه در صدد بودند که علاوه بر به تصویر کشیدن آثاری بدیع، با تشویق بازدیدکنندگان به غواصی در صخره‌های مرجانی، حفظ محیط زیست را نیز یادآور شوند.

موزه میکروپیا / هلند



موزه میکروپیا در آمستردام تنها موزه‌ای در نوع خود است که با هدف ارائه یک دیدگاه مثبت نسبت به میکروب‌ها ساخته شده است. نگاه معمول نسبت به میکروب‌ها، ایجاد بیماری است در حالی که آنها عملکرد اساسی در زندگی روزمره انسان دارند. به علاوه این موزه می‌خواهد علاقه عمومی نسبت به میکروب‌ها را از سنین پایین ایجاد کند. در این موزه شما می‌توانید با کارکرد میکروب‌ها در موضوعات تخمیر، ویروس و واکسن آشنا شوید. یکی دیگر از ویژگی‌های موزه، موقعیت آن در لیدنلوکالن (Ledenlokalen) است که یک بنای تاریخی بزرگ بوده که به موزه تبدیل شده است.





موزه فرهنگ نان / آلمان

این موزه در سال ۱۹۵۵ تأسیس شده و به موضوع "نان" اختصاص یافته و هدف آن نمایش تاریخ ۶۰۰۰ ساله آن به عنوان بخش جدایی ناپذیر و ضروری از فرهنگ و تمدن بشری است. این نمایشگاه دائمی، اولین موزه با موضوع "نان" در جهان است. این موزه بیش از ۱۸۰۰۰ شی را در خود جای داده است. همچنین روش های مختلف پخت نان و چگونگی تکامل آن در طول تاریخ را به تصویر می کشد. با وجود این، نان واقعی و تازه پخت شده، بخشی از آثار موزه ای نیست زیرا بنیان گذاران معتقدند که نان یک شی نیست بلکه غذایی است که باید هر روز تازه پخته شود.

موزه طلا / کلمبیا

موزه طلا که در محلی با نام El Museo del Oro ساخته شده، مشهورترین مکان گردشگری کلمبیا است که سالانه نیم میلیون بازدیدکننده دارد. این موزه همچنین یکی از مکان های جذاب برای بازدید در آمریکای جنوبی است. این اشیا با بیش از ۵۵۰۰۰ قطعه طلا و سایر مواد از فرهنگ پیش از اسپانیا در کلمبیا، در اتاق های موضوعی واقع و در سه طبقه به نمایش درآمده است. بیشتر قسمت های موزه را آثار طلایی تشکیل می دهند اما ظروف سفالی، سنگی، پوسته ای، چوبی و منسوجات نیز بخشی از این مجموعه هستند.

موزه جاسوسی بین المللی / ایالات متحده آمریکا

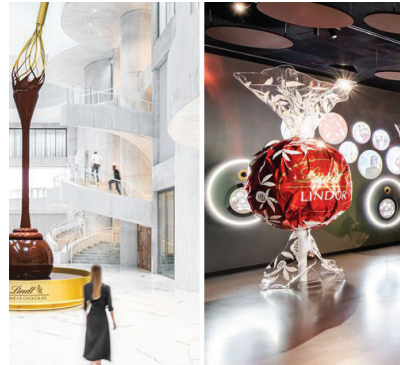
موزه بین المللی جاسوسی نگاهی گذرا به دنیای جاسوسی و اطلاعات داشته و به شکلی جذاب این موضوعات را به بازدیدکنندگان خود ارائه می دهد. این موزه که غالباً موضوعات رازآلود را به همراه دارد، اجازه می دهد تا نقش "هوش و کسب اطلاعات" در طول تاریخ در عرصه جاسوسی و ضد اطلاعات به تصویر کشیده شود.

این موزه دارای بخش های جذابی می باشد؛ بطور مثال در بخش "عملیات جاسوسی" که بصورت تعاملی اجرا می شود، بازدیدکنندگان می توانند نقش عوامل مخفی را بر عهده گرفته و در یک عملیات جاسوسی مشارکت داشته باشند. به علاوه، این موزه دربرگیرنده ی بزرگترین مجموعه ی آثار جاسوسی است. از آثار برجسته به نمایش درآمده می توان به تپانچه رژلب، معروف به "بوسه مرگ" و دوربین جاسوسی مینوکس و استون مارتین DB5 اشاره کرد.



خانه شکلات لیندت (Lindt) / سوئیس

در خانه شکلات لیندت در سوئیس، جهان خوشمزه شکلات را کشف خواهید کرد. این موزه بزرگترین فروشگاه شکلات لیندت را در خود جای داده است. این موزه دارای یک بنای شکلاتی به طول نه متر است که ۱۵۰۰ کیلوگرم شکلات در آن جریان دارد. همچنین تورهای تعاملی شکلات وجود دارد که شما را با میراث فرهنگی شکلات سوئیس آشنا می‌کند. اگر عاشق شکلات هستید، مطمئناً این موزه برای شماست. زیرا می‌توانید دسرهای خود را همراه با شکلات‌های اصلی لیندت درست کنید. در کافه نیز می‌توانید برخی از وعده‌های غذایی و میان وعده‌های شیرین را امتحان کنید. اگر طرفدار واقعی شکلات هستید، بازدید از این موزه امری ضروری است.



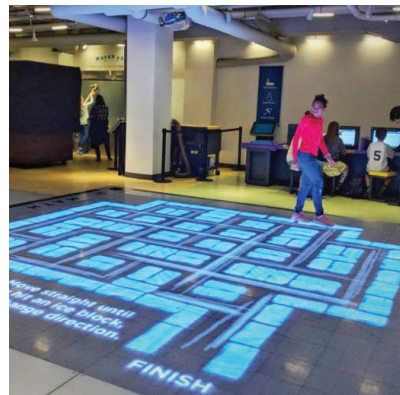
موزه شکنجه / هلند

در میان کافه‌ها و هتل‌های موجود در قلب آمستردام، این موزه‌ی منحوس، بازدیدکنندگان را به تاریخ تاریک اروپا می‌برد، همان زمانی که شکنجه و اعدام مرسوم بود. این موزه بیش از ۴۰ ابزار شکنجه، از جمله صندلی‌های میخ‌دار گرفته تا تیغ‌های اعدام، در بازجویی‌های جنایتکاران، جادوگران و زندانیان سیاسی را به نمایش می‌گذارد. در این موزه همچنین بازدیدکنندگان با شکنجه‌های مدرنی که هنوز هم توسط حدود ۱۰۰ کشور انجام می‌شود، آشنا می‌شوند.



موزه ریاضیات / ایالات متحده آمریکا

اگر عاشق کشفیات مهم ریاضی هستید، می‌توانید از موزه ریاضیات در نیویورک دیدن کنید. کافی است یک دوچرخه بردارید و پا به این موزه بگذارید و از اقدامات مهم ریاضی دان‌های مختلف مثل نیوتن لذت ببرید و آن را به صورت تصویری مشاهده کنید. در پایان شاید بتوان گفت که اگر به دنبال موزه‌ای هستید که خارج از لیست‌های متعارف و مشهور باشند، موزه‌های نام برده شده گوشه‌ای از خواسته‌های شما را در این ایام کرونایی پوشش خواهد داد.



راویان



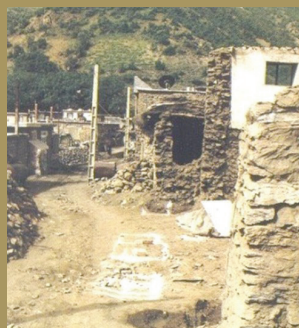
۲۱
زن، عشق، ایثار



۱۸
قرارگاهی کوچک برای آدم های بزرگ



۲۸
انتحار نفاق



۲۵
سرزمین بی غروب



گفتگو پیرامون قرارگاه برون مرزی رمضان

قرارگاهی کوچک برای آدم‌های بزرگ

چند روزی بود که نمی‌دانستم از کجا باید شروع کنم تا به خواست خدا یکی از رزمندگان را دیدم که از مسوولان اطلاعاتی امنیتی جبهه غرب و قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) در دوران دفاع مقدس بود.

هنگامی که از او سوال کردم که از کجا باید شروع کرد، گفت عملیات‌های برون مرزی با نام قرارگاه کوچک و گمنام رمضان از همان سال‌های جنگ عجیب شده است و شما باید سراغ این قرارگاه و چریک‌های گمنامش بروید. این شد که یکی از مسوولان و نیروهای قرارگاه رمضان را به بنده معرفی کرد. هنگامی که تماس گرفتم در این فکر بودم که نیروهای این قرارگاه مانند بقیه بچه‌های جنگ همان خلق و خو خاکی و صمیمی را دارند یا به خاطر شرایط خاص کارشان متفاوتند. بالاخره آدرس منزلش را گرفتم. آدرس روی کاغذ یکی از جنوبی‌ترین محله‌های تهران را نشان می‌داد «شهرک شهید بروجردی در اتوبان آزادگان».

شخصی با پیراهن و شلواری ساده در چارچوب درب حاضر شد. از من دعوت می‌کند که به داخل منزل برویم. رزمنده‌ای که هنوز با همان گویش و لبخندهای زیبای بچه‌های جنگ من را برادر صدامی زد. آقای شیرازی در سن ۲۱ سالگی مسئول محور پیرا شهر قرارگاه رمضان شد و تا سال ۷۳ در سمت‌های مختلف در این قرارگاه تکلیف خود را به انقلاب ادا کرد. خواندن گوشه‌ای از این حوادث و اتفاقات، خالی از لطف نیست که با هم از نظر می‌گذرانیم.



حسن شریعت



همین خاطر مسؤولان باور نداشتند که این قراگاه چنین عملیاتی را طراحی کرده و انجام دهد. ما با تمامی گروه‌ها و تشکیلاتی که در خاک عراق علیه رژیم بعث کار می‌کردند ارتباط تنگاتنگی برقرار کردیم. این مساله خود به تنهایی برای تعدادی از فرماندهان و مسؤولان تردید ایجاد کرده بود. عده‌ای بر این باور بودند که این گروه‌ها عوامل سازمان‌های جاسوسی‌اند. بعضی‌ها هم می‌گفتند که اصلاً نمی‌شود به آنها اعتماد کرد چون عراقی هستند و بقیه هم معتقد بودند عملیات با این وسعت امکان پذیر نیست. همه این عوامل باعث شد که تاریخ شروع عملیات چندین بار به تعویق بافتد. حتی دو مرتبه آقای هاشمی به منطقه آمدند و علت آن را پیگیری کردند. به هر حال آن قدر معطل کردیم که عراق از فعالیت‌ها و عبور و مرور نیروها با خبر شده و شروع به بمباران مناطق کرد. همه نیروها به صورت نا هماهنگی پخش شدند و شیرازه گردان کاملاً از هم گسست. در نهایت هم عملیات با وسعت خیلی کمتری انجام شد که پیروزی قابل چشم‌گیری هم نداشت.

جالب‌ترین خلاقیتی که در عملیات از آن بهره بردید، چه بود؟
ما برای عملیاتی باید مهمات را به عمق خاک عراق می‌بردیم. بردن کاتیوشا برای ما سخت بود که قرار شد از هواپرواز کمک بگیریم. بردن مواد منفجره حتی اسلحه به داخل هلی‌کوپتر ممنوع بود اما با اصرار زیاد ما دو در هلی‌کوپتر را درآوردیم و می‌خواستیم موشک‌های

هدف از تشکیل قراگاه رمضان و فعالیت‌های برون مرزی در جبهه غرب و شمال غرب چه بود؟

این قراگاه نسبت به قراگاه‌های دیگری که مادر تاریخ جنگ چه در جنوب و چه در غرب مشاهده می‌کنیم از لحاظ مکانی خیلی کوچک‌تر و شاید به اندازه یک مدرسه دو طبقه بود. اما برخلاف ساختمان کوچک آن وسعت عملیات بسیار وسیعی از غرب تا شمال غرب و عمق خاک عراق داشته است به طوری که در سال ۶۶ این قراگاه یکی از اهرم‌ها و محورهای سرنوشت‌ساز جنگ به حساب می‌آمد و این به خاطر وظیفه خاصش بود. هنگامی که در سال ۶۵ و عملیات کربلای پنج جنگ در جنوب به یک بن‌بست تاکتیکی رسید کسانی که در آن برهه مسؤول برنامه‌ریزی عملیات-ها و اداره جنگ بودند بعد از مشورت و نشست‌های متعدد به این نتیجه رسیدند که باید جنگ را به غرب و شمال غرب و عمق خاک عراق کشاند. در ضمن قراگاه رمضان به جز عملیات در خاک عراق و حمله به پایگاه‌های رژیم بعث که وظیفه ذاتی آن بود، شناسایی گروه‌ها و تشکیلات‌های معارض و مخالف رژیم بعث و ارتباط‌گیری و تغذیه آنها از دیگر وظایفش به شمار می‌رفت. عبدالحکیم ابو غزاله وزیر دفاع مصر می‌گوید: هنگامی که ایران جنگ را به غرب و شمال غرب کشاند دست روی شاه‌رگ حیاتی عراق گذاشت.

هنگامی که جبهه‌های غرب و شمال غرب و خاک عراق به عنوان راهبر در جنگ مطرح شد، شما به عنوان یکی از مسؤولان این قراگاه جهت دستیابی به این امر مهم چه تدبیری کرده‌اید؟
در ابتدا خود را آماده عملیاتی بزرگ به نام والفجره کردیم. هدف این عملیات تصرف شهرهای حلبچه، اربیل و سلیمانیه بود که شامل وسعت زیادی از شمال خاک عراق می‌شود. اما بعد از پیاده‌سازی مراحل اولیه یعنی شناسایی و بردن مهمات و تدارکات به عمق خاک عراق تعدادی از فرماندهان و مسؤولان با انجام عملیات با این وسعت مخالفت کردند و دلیل مخالفت آنان عدم اعتماد به طرح و نوع عملیات بود.

عدم اعتماد به طرح و نوع عملیات یعنی چه؟
قراگاه رمضان همان طور که اشاره کردم قراگاهی کوچک بود و شاید اصلاً نیروهای آن و حتی خود قراگاه به چشم نمی‌آمد. به

سخت است. زمانی هم که صدام بمباران خاک عراق را شروع کرد و به تبع آن مردم از شهرهای خود به سوی مرزها فرار کردند، برخلاف کشور ترکیه که عراقی‌ها راه نمی‌داد و گاهی در مرز رگبار گلوله بروی آن‌ها می‌بست، ما مرزهای خود را باز گذاشته و با آغوشی باز و گرم از آنان استقبال کردیم و همین عوامل باعث شده است که امروز عراقی‌هایی که از چنگال ظلم رها شده‌اند خود را مدیون ایران بدانند.

به طور مصداقی می‌توانید خاطره‌ای از این رفتار دو طرفه بیان کنید.
 بله؛ در حال عبور از روستای بسیار دورافتاده‌ای در عراق بودیم که به علت نداشتن برق از فانوس استفاده می‌کردیم. در همین حین متوجه در و پنجره باز منزلی شدم که از کوچه داخل آن دیده می‌شد. یکی از بچه‌ها فانوس در دستش را روی تاقچه خانه گذاشت ناگهان نور فانوس عکسی را روشن کرد که خیلی آشنا به نظرم آمد. جلوتر که رفتم عکس امام (ره) نمایان شد. پیرمرد و پیرزن صاحب خانه عکس را از روی روزنامه بریده و روی تاقچه خانه گذاشته بودند. در واقع عشق به امام (ره) موضوعی مختص به ایرانی‌ها نبود بلکه خیلی از سربازهای عراقی هم امام (ره) را دوست داشتند.

کاتیوشا را پنج تا پنج تا با کمربند محکم بسته و در داخل جا بدهیم که نشدنی بود. به سرمان زد که موشک کاتیوشا را سه تیکه کنیم که شاید برای اولین بار در طول جنگ‌های نامنظم دنیا از این راهکار استفاده می‌شد.

علت موفقیت قرارگاه در منطقه و ارتباط گیری آنان با گروه‌ها و تشکیلات یاد شده در عمق خاک عراق چه چیزی بود؟

به علت موضع روشن و شفاف نیروهای قرارگاه، هنگامی که گروه‌ها و نیروهای مخالف رژیم بعث صداقت بچه‌های ما را مشاهده می‌کردند ناخودآگاه يك صمیمیت و دوستی بین آن‌ها و ما به وجود می‌آمد که در نهایت منجر به همکاری دو طرفه می‌شد. زمانی که آنها مشاهده می‌کردند که تعدادی نیرویی که خود را سرباز امام خمینی (ره) می‌داند برای آزادی آنان از ظلم از همه چیز خود می‌گذرد متقابلاً آن‌ها هم سعی می‌کردند جبران کنند.

هرچند آنها ملیتی عراقی داشتند و عراق هم دشمن ما بود اما بچه‌ها درک کرده بودند که هر عراقی، دشمن اسلام نیست. این تشخیص در حرف آسان است ولی در عمل اعتماد و کار در چنین شرایطی بسیار



علاوه بر مجاهدان عراقی لشکر بدر، مجاهدان افغانستانی تیب ابودر نیز تحت امر قرارگاه رمضان در عملیات‌های برون مرزی سپاه حضور داشتند.



زن، عشق، ایشار

به بهانه شهادت مریم فرهانیان و روز بسیج جامعه زنان



نسیم افشار

شهیده مریم فرهانیان در تاریخ ۲۴ دی ماه سال ۱۳۴۲ در آبادان متولد شد. او در سن ۱۴ سالگی به بلوغ سیاسی و فکری رسیده بود و با درک صحیح از وضعیت حاکم بر کشور و نیز ماهیت استکبار جهانی و امپریالیسم، مبارزات خود علیه نظام شاهنشاهی را آغاز کرد. البته ناگفته نماند که اگر کمک برادرش شهید مهدی فرهانیان نبود این آگاهی‌ها شکل نمی‌گرفت.

او در تظاهرات مردمی علیه نظام شاهنشاهی شرکت کرد و با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران به آن‌ها پیوست و دوره‌های آموزشی را با موفقیت طی کرد. زمانی که جنگ تحمیلی آغاز شد آبادان را ترک نکرد و دوشادوش برادران رزمنده به دفاع از خاک کشور پرداخت.

در سال ۱۳۶۰ به عنوان نیروی بسیج، فعالیت امدادی در بیمارستان امام خمینی (ره) آبادان را آغاز کرد و به مدت سه سال به امداد گری در بیمارستان‌های مختلف پرداخت. در طول این مدت یکبار به شدت زخمی شد و به اجبار در بیمارستان بستری شد. او یکی از آن ۱۸ نفر خواهان امدادگر داوطلب بود که زمان جنگ در بیمارستان طالقانی آبادان در قسمت‌های مختلف، خالصانه خدمت کرد. در تمام مدت عمر گران بهایش با

بیداری و هوشیاری سیاسی و دینی زندگی کرد. رفتار و منش این شهیده، الگوی زن مسلمان ایرانی است، چرا که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تا روز شهادت، با بیداری کامل و حس زیبای عشق و ایثار، در شهر مقاوم آبادان مشغول خدمت و ترویج اخلاق، رفتار و منش یک زن مسلمان بود. به هنگام شکست محاصره آبادان و آزادی خرمشهر و بسیاری از عملیات‌های دیگر، فعالیت چشمگیری داشت تا بالاخره بر اثر متوقف شدن عملیات، پس از آزادی خرمشهر، به منظور رسیدگی به خانواده شهید در واحد فرهنگی بنیاد شهید آبادان مشغول فعالیت شد.

زهراسامری هم‌رمز شهیده مریم فرهانیان درباره او می‌گوید: «رمز موفقیت مریم این بود که هیچ‌گاه دلبسته دنیا نشد و دنیا و زرق و برق را نمی‌دید. من تنها چهار سال با مریم هم‌رمز بودم، برای

انتخاب دوست باید بیشترین دقت را انجام دهیم اما مریم پیش از آنکه دوست من باشد الگوی خوب و مطمئنی بود. مریم نخست به عنوان امدادگر در بیمارستان مشغول فعالیت بود و سپس وارد بنیاد شهید شد، مریم روحی پویا داشت و سکون و یک‌جامانیدن را نمی‌توانست تحمل کند و اگر می‌دید در جای دیگری می‌تواند خدمت کند خود را به آنجا می‌رساند. او پس از مدتی فعالیت در بیمارستان، به عنوان مددکار اجتماعی در بنیاد شهید مشغول شد و به مددکاری و مواظبت از مادران شهیدان می‌پرداخت و اعتقاد داشت که مراقبت از مادران شهدا چیزی کمتر از جنگیدن در جبهه‌ها نیست. روزی وارد خانه شدم و مریم را رو به قبله دیدم وقتی جلوتر رفتم، دیدم مریم روی دستانش می‌زند، از او سؤال کردم که مشکلی پیش آمده، چیزی نگفت، اما بعدها برای من تعریف کرد که من هر روز اعضای بدنم را مواخذ می‌کنم و از آنها می‌پرسم که امروز برای خدا چه کاری انجام داده‌اید.»

او درباره عزاداری‌های بی‌نظیر هم‌رمزش می‌گوید: «در ایام فاطمیه (س) روزی سرزده وارد خانه شدم و دیدم مریم به پهنای صورت اشک می‌ریزد و نام حضرت زهرا (س) را صدا می‌زند. به او گفتم چرا اینقدر گریه می‌کنی؟ گفت: شما اگر مادران فوت کند چه کار می‌کنید؟ شادی می‌کنید یا گریه؟ مریم علی‌رغم فعالیت که داشت روزه می‌گرفت و تنها با نان و آب افطار می‌کرد. هیچ چیز او را راضی نمی‌کرد و همین موجب شده بود که یک لحظه آرامش نداشته باشد تا اینکه در بهار عمر خود با رسیدن به مقام شهادت به آرامش همیشگی خود رسید.»

فاطمه فرهانیان درباره خواهرش می‌گوید: «شهیده مریم فرهانیان یک انسان معمولی با اندیشه‌های بلند بود، چرا که با شناخت راه و مسیر درست به درجه رفیع شهادت نائل آمد. او در هنگام دفاع از میهن در سن نوجوانی و جوانی قرار داشت، اما آنقدر به خودش ساختن و تهذیب نفس پرداخته بود که در سن ۲۱ سالگی به درجه شهادت نائل آمد. این شهیده بزرگوار با تأسی از حضرت زهرا (س) در جوانی به شهادت رسید و همواره در رفتار و کردار

۶۶

در جریان فتنه‌های اخیر

همان اندازه که اهمیت

اطاعت از ولایت فقیه برای

همگان مشخص شد،

در جریان جنگ تحمیلی

نیز شناخت حق از باطل

مشکل بود و در این زمان

مریم توجه خاصی به

فرمان و سخنان امام

خمینی (ره) داشت.

۹۹



که به همراه دو تن از خواهران همکار خود بر مزار شهیدی که بنا به وصیت مادر شهید که از آنان قول گرفته بود هر سال به جای او بر سر مزار پسر شهیدش حاضر شوند، در حالی که راهی گلستان شهدای آبادان شده بودند مورد اصابت ترکش خمپاره دشمن بعضی قرار گرفتند و دو خواهر همراه او زخمی شدند و مریم فرحانیان نماد رشادت و مجاهدت زن ایرانی به فیض شهادت نایل شد. سالروز درگذشت وی در تقویم جمهوری اسلامی ایران، به عنوان روز بسیج جامعه زنان نامگذاری شده است.

خواندن وصیت‌نامه‌ی این شهیده‌ی راه حقیقت‌زویایی از سلوک علمی و عملی او را آشکار می‌کند و می‌تواند برای الگوبرگشتن دختران جوان مثمرتر باشد؛

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر ومعين

وصیت‌م را با نام خدا، این بزرگترین بزرگترها، آن یگانه مطلق، این فریادرس مستضعفان، این در هم کوبنده کاخ ستمگران و یزیدیان، این منجی حق و عدالت، این فرستاده‌ی قرآن، این شنونده غم‌ها، این مشکل‌گشای دردها شروع می‌کنم.

اول از هر چیز از انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) به اندازه فهم خودم و وظایفم که بردوش دارم بگویم، انقلابی که با دادن خون هزاران شهید و هزاران معلول به اولین مرحله پیروزی خود رسید. انقلابی که در آن مردم، اسلام را، این کامل‌ترین دین را مبنای کار خود قرار دادند و از آن الهام گرفتند و وحدتی را که به دست آورده بودند، با توجه به دین اسلام و رهبری قاطع امام آن را حفظ کردند. قدر این رهبر را بدانید و همواره پشت سر او باشید. از امام پیروی کنید، به پیام‌ها و فرمان‌ها و دستورات اسلامی امام

خویش ایشان را الگو قرار داده بود. او همواره در زندگی به دنبال شناخت تکلیف و وظیفه دینی و شرعی خود بود و با جدیت به وظایف خود عمل می‌کرد. مریم توجه ویژه‌ای به مبدأ و مقصد خلقت انسان داشت و از عادات پسندیده ایشان این بود که در جمع‌های دوستانه با گریزه مسئله معاد این موضوع را برای دیگران هم یادآوری می‌شد.

در جریان فتنه‌های اخیر همان اندازه که اهمیت اطاعت از ولایت فقیه برای همگان مشخص شد، در جریان جنگ تحمیلی نیز شناخت حق از باطل مشکل بود و در این زمان مریم توجه خاصی به فرمان و سخنان امام خمینی (ره) داشت. مریم هنگام نماز خواندن به گونه‌ای بود که اطرافیان به خوبی متوجه خشوع و خضوع ایشان بودند. گذشت و فداکاری، مهربانی و ایثار و گذشتن از حق خود در زمانی که حق با اوست از جمله دیگر ویژگی‌های شخصیتی شهیده مریم فرحانیان بود. مریم همواره گناهان کوچک را زمینه‌ای برای انجام گناهان بزرگ می‌دانست و می‌گفت باید از گناهان کوچک ترسید چرا که کوچک شمردن گناهان صغیره باعث بروز بسیاری از مشکلات و گناهان کبیره می‌شود.

در روزهای نخستین جنگ و در حالی که تنها ۲ روز از شهادت برادرمان مهدی گذشته بود و مادرم شرایط روحی نامساعدی داشت مریم قضیه بازگشت به آبادان را مطرح کرد. هیچ کس جرات مطرح کردن بازگشت به جبهه‌های جنگ را به مادر نداشت، اما مریم بهترین تصمیم را گرفت و مجوز بازگشت هشت نفر از اعضای خانواده را نیز به همراه خود به جبهه از مادرمان گرفت.»

این شهیده بزرگوار در غروب سیزدهم مرداد ماه سال ۱۳۶۳ در حالی

دنیا آزمایشگاهی است که خداوند بندگان خود را در آن، مورد آزمایش قرار می‌دهد. این ما هستیم که باید سعی کنیم و از این امتحان که بالاترین امتحان‌هاست سر بلند بیرون بیاوریم و در قیامت پیش خدا سرافکنده نباشیم. یادم هست که در آخرین جلسه گفتگویی که با برادر شهیدم داشتم، درباره معاد برایم صحبت می‌کرد و می‌گفت در فکر آخرت باشید و بعد از این جلسه بود که مقام شهادت را به دست آورد. از صمیم قلب به او تبریک می‌گویم و از خدا می‌خواهم صد اقتی همانند شهیدان به من عطا کند و سعادت این را بدهد که تنها و تنها در راه او قدم برداریم و برای رضای او کار کنیم. شهید کسی است که به آخرین مرحله کمال خود رسیده است و راهش را با آگاهی، ایمان و خلوص می‌پیماید و همیشه پیروز و جاوید است.

به ولایت فقیه ارج بنهیم و بدانیم که الان امام خمینی (ره) بر ما ولایت دارد و بدانیم تنها در این صورت در دنیا و آخرت موفق می‌شویم که با همدیگر صمیمی باشیم و با دشمن مقابله کنیم. چه دشمنانی که در درون ما هستند و چه دشمنان بیرونی. من هم مانند برادر شهیدم (مهدی) هر چه یادم آمد نوشتم و اگر در گفتارم اشتباهی هست، به بزرگی خودتان ببخشید.

توجه کنید و سعی کنید از هر کلمه امام درس بگیرید. امام را تنها نگذارید. این هوای نفسی را که امام از آن صحبت و سعی می‌کند آن را از وجود ما بزداید، شما هم سعی کنید که در این راه موفق شوید. سعی کنید خود را بشناسید که اگر خود را بشناسید خدا را شناخته‌اید. در هیچ کاری خدا را از یاد نبرید و همواره به یاد خدا باشید و با هم به مهربانی رفتار کنید.

امام زمان (عج) را از یاد نبرید. همواره به فکر امام زمان (عج) باشید. همواره در راه اسلام باشید و برای تحقق بخشیدن به آرمان اسلام بکوشید و به قدرت الهی توجه داشته باشید که بالاتر و با عظمت‌تر از تمام قدرت‌هاست. هیچ وقت قدرت خدا را از یاد نبرید و سعی کنید که هر چه بهتر تزکیه نفس کنید. چیزی را که امام اینقدر درباره اش تکیه می‌کنند که تزکیه نفس کنید و در بین خطراتی که ما را تهدید می‌کنند هیچ خطری بالاتر از این نفس نیست که گاه انسان را به انحراف می‌کشاند و خود انسان متوجه نمی‌شود. قرآن بخوانید زیرا قرآن تمام دستورات زندگی را به شما می‌گوید. نهج البلاغه و صحیفه سجاده هم همینطور.

مادر! اگر من سعادت شهادت را داشتم و شهید شدم، اصلاً ناراحت نباش. ما همه امانت هستیم و همه ما از دنیا می‌رویم، زیرا این

الگوی اسلامی زن



مقامات معنوی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در شمار برترین مقامات معنوی آحاد معدودی از بشریت است. ایشان معصومند؛ عصمت، ویژه‌ی معدودی از برگزیدگان الهی در میان آحاد بشر است؛ و این بزرگوار - فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) - از آن جمله است، با توجه به این واقعیت که این زن مسلمان و مجاهدی سبیل الله تنها حدود بیست سال - حالا با اختلاف روایات از هجده سال تا بیست و پنج سال - ستم‌شان بوده؛ زن جوان دارای این مرتبه‌ی عالی از معنویت که در ردیف اولیا و پیامبران و مانند اینها قرار می‌گیرد و از سوی فرستادگان الهی "سیده‌ی نساء العالمین" نام می‌گیرد. در کنار این مقام معنوی بُروز خصلت‌های برجسته و کارکردهای مهم در زندگی شخصی این بانوی بزرگوار هر کدام یک درس است. تقوای او، عفت و طهارت او، مجاهدت او، شوهرداری او، فرزندداری او، سیاست‌فهمی او، حضور او در مهم‌ترین عرصه‌های حیات یک انسان در آن دوره - چه در دوران نوجوانی و کودکی، چه در دوران بعد از ازدواج - هر کدام یک درس است؛ نه فقط درس است برای شما بانوان، بلکه برای همه‌ی بشریت درس است. بنابراین این اقترا برای ما یک فرصت است؛ در زندگی فاطمه‌ی زهرا (س) باید دقیق شد، با نگاهی نو آن زندگی را شناخت، فهمید و به معنای واقعی کلمه آن را الگو قرار داد.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی

در دیدار با جمعی از بانوان برگزیده کشور ۱۳۹۳/۰۱/۲۰



روایت حاج صدیق خالدیان از روزهای اسارت به دست گروهک کومله

سرزمین بی غروب

سی و یکم خردادماه سال ۱۳۶۱ که شهردار و بخشدار شهرستان دیواندره به شهادت رسیدند، اندکی با تأخیر من و عطا شیخ اسماعیلی مسئول ستاد بسیج اقتصادی بخشداری به محل منبع آب شهرستان دیواندره رسیدیم. در چند متری منبع آب، توسط عوامل گروهک کومله به اسارت درآمدیم. نیروهای کومله سریع چشم ما را بستند و ما را با یک دستگاه کامیون به مکان نامعلومی منتقل نمودند.



رضارستمی

بعد از طی مسافتی به روستای شریف آباد که مقر کومله در آنجا بود، رسیدیم. عوامل کومله مردم روستای شریف آباد را جمع کردند و به سخنرانی مشغول شدند: ای مردم! ما در عملیات شهرستان دیواندره، شهردار و بخشدار دیواندره را گشتیم و دو مزدور و... جمهوری اسلامی صدیق و عطا را دستگیر کرده ایم. آن ها بعد از سخنرانی چشمان ما را باز کردند و ما را به مردم معرفی نمودند. چون مردم می دانستند و با خبر بودند که نه ما، نه شهردار و نه بخشدار مسلح نبوده ایم، با صدای بلند اعتراض کردند که چرا آن ها را کشته اید و این ها را اسیر کرده اید؟ ولی نیروهای ضدانقلاب با تیراندازی هوایی به اعتراض مردم پاسخ دادند و خیلی سریع مردم روستا را متفرق کردند و ما را به طرف زندان روستای دژه دزدان بُردند.



یکی از اهالی روستای «آب باریک» از توابع شهرستان دیواندره در حالی که در مزرعه اش مشغول کشاورزی بوده، توشط تعدادی از اعضای گروهک کومله که در حال بازگشت از روستای جعفرآباد شهرستان بیجار بوده اند، به اسارت درمی آید، الله مراد به همراه فرزندش احمد، رشید اسفندیاری و یونس لطفی مشغول اقامه نماز بوده اند، که توشط نیروهای کومله اسیر می شوند.

الله مراد به همراه نزدیکانش، فرزندش احمد، رشید اسفندیاری و یونس لطفی وارد همان زندانی شد که مادر آن گرفتار بودیم.

الله - مراد نماز می خواند و مدام یاد خداوند را به جای می آورد.

چند روز بعد، خبر اعدام فرزند الله مراد، یونس لطفی و احمد اسفندیاری از رادیو کومله اعلام شد. علاوه بر ما که در زندان بودیم، بسیاری از مردم نیز این خبر را شنیده بودند.

محمد امین فرزند الله مراد که می دانست چند ساعت بعد توشط نیروهای ضدانقلاب به شهادت خواهد رسید، از من خواست که لباسی را که بر تن دارم به او بدهم و این یک معمایی شد برای من که چرا و به چه دلیل، ایشان می خواست لباس های من را به تن کند! ایشان در عوض تگه نانی که به عنوان غذای آن روزه به ما داده بودند و لباسی که بر تن داشت را به من داد و من را در آغوش گرفت و آرام در گوشم گفت: مواظب پدرم و پدران شهدا باشید.

حدود نیم ساعت بعد زندانبان به ترتیب محمد امین، یونس و احمد را فراخواند. هر سه نفر برای اجرای ناعادلانه حکم اعدام، راهی مکانی که گروهک های ضدانقلاب در کنار جاده ظفرآباد تدارک دیده بودند، شدند. گروهک ضدانقلاب کومله، هر سه نفر را یکی یکی و مظلومانه به شهادت رساند. محمد امین در آخرین لحظات زندگی اش گفته بود: من را با همین لباس هایی که به تن دارم به خاک بسپارید.

پرواز غریبانه

در طول مدتی که در دست گروهک کومله در اسارت بودم، بارها از زندانی به زندان دیگر منتقل شدم. گروهک کومله هر وقت می خواست زندانی ها را جابه جا کند، تدابیر شدید امنیتی اتخاذ می کرد که احدی نتواند فرار کند. برای نمونه زمانی که نیروهای کومله می خواستند ما را به زندان روستای «بست» منتقل کنند، ما را چشم بسته سوار تریلی هایی که به پشت تراکتور می بندند، کردند و برای اینکه که اهالی روستا به هویت زندانی های نبرد، روی تریلی را با چادری محکم بسته بودند. چون نیروهای ضدانقلاب هر لحظه احتمال می دادند که از جانب رزمندگان سپاه اسلام مورد حمله قرار گیرند، به افرادی که مسئول جابجایی زندانی ها بودند، دستور داده بودند در صورت مشاهده نیروهای انقلابی، اول زندانی ها را بکشند و بعد با نیروهای انقلابی درگیر شوند. در ابتدای روستای «بست» یک خانه مسکونی و

گروهک کومله، مدرسه روستا را به مقر نظامی و زندان اُسر تبدیل کرده بود. گروهک کومله از یکی از اتاق های ۱۲ متری مدرسه، به منظور زندانی کردن افراد انقلابی استفاده می کرد، محدود بیست نفر می شدیم که در آن اتاق کوچک گرفتار شده بودیم. اتاق به اندازه ای تاریک بود که شب را از روز تشخیص نمی دادیم. تا چند روز اول حتی نمی توانستیم، نماز هم بخوانیم؛ چون اصلاً مشخص نبود که چه نمازی باید بخوانیم.

بعد از چند روز تحمل اسارت در تاریکی مطلق، نیروهای گروهک کومله برای پذیرایی از ما آمدند. کتک خوردن و غرق شدن در آب و بعد هم بیهوش شدن، یکی از برنامه های همیشگی ما در زندان بود. یک روز بعد از تحمل شکنجه طولانی مدت، از هوش رفتم و بعد از چند ساعت با صدای مادرم به خودم آمدم. مادرم در حالی که گریه می کرد از آن ها می خواست که اجازه بدهند که فرزندش را ببیند. یکی از اعضای بلندپایه کومله با تند و پر خاش با مادرم صحبت می کرد و اجازه نمی داد که من و مادرم همدیگر را ملاقات کنیم.

ناله های مادرم، من و سایر زندانی ها را آزار می داد، ولی نمی توانستیم کاری بکنیم. صدای مادرم به گوشم می رسید که مدام می گفت: «خدا یا حق من را بگیر». دستانم را روی گوشم گذاشته بودم که صدای ناله های مادرم را نشنوم.

بعد از چند روز همه زندانی ها را به روستای «توکلان» و بعد از آن به روستای «بست» انتقال دادند. آنجا متوجه شدیم که روستای دژه دزدان، محل زندان قبلی، توشط نیروهای سپاه اسلام پاک سازی شده است و نیروهای ضدانقلاب با تلفات سنگینی که داده اند، مجبور به عقب نشینی شده اند. در ضمن همان عضو بلندپایه ضدانقلاب که با فریاد هایش دل مادرم را به درد آورده بود، نیز در این عملیات یک پایش را از دست داده بود. الله مراد

میله‌های زندان به پرواز درآورد و در آسمان بلندرها سازد. درد ورنج ناشی از شکنجه‌های روحی و جسمی زندانبانان از یک طرف و درد دوری از خانواده، از طرف دیگر، هرااده‌ای را به زانو درمی‌آورد و تنها فکر کردن به آرمان‌های انقلاب اسلامی، قلب آدمی را تسلی می‌بخشید و او را به آینده امیدوار نگه می‌داشت.

شهادت دوستانی که لحظات تنهایی زندان را در کنار همدیگر سپری می‌کردیم، موجب جاری شدن اشک‌هایمان می‌شد. دوستانی که غذای کمتری می‌خوردند تا هم بندی‌های مریضشان غذای بیشتری بخورند. دوستانی که هنگام کتک خوردن، خودشان را بیشتر از سایرین مقابل مشت و لگد زندانبان‌ها قرار می‌دادند تا دوستانشان کمتر کتک بخورند. دوستانی که قفس جسم برای پُر کشیدن گوهر وجودشان سنگینی می‌کرد.

بعد از گذشت ماه‌ها اسارت و اعتراض کتبی و شفاهی اهالی چند روستا در خصوص اسارت من و همچنین اخاذی مبالغ قابل توجهی از مادرم به بهانه تهیه کفش، لباس، چراغ قوه و... سرانجام آزاد شدم. ولی این آزادی به ذائقه تعدادی از مسئولین گروهک کومله خوش نمی‌آمد. شبانه خودم را به روستا رساندم. اهالی روستای «باغ چله» زادگاهم، از خبر آزاد شدنم آگاه شده بودند و هلهله‌کنان به استقبال آمدند و من را در میان سلام و صلوات تا خانه همراهی کردند. در میان افرادی که تا چند کیلومتری روستا به استقبال آمده بودند، نوآموزان نهضت که اکثر آلبان سال بودند، بیشتر به چشم می‌آمدند.

اهالی روستا هر کدام غذایی طبخ کرده و به منزل ما آورده بودند و به من خوشامد می‌گفتند. درب منزل باز بود و هر کس که برای خوشامدگویی به منزل ما می‌آمد، بعد از دق الباب، وارد خانه می‌شد. اما در این میان بعد از چند بار که صدای کوبیدن درب آمد، کسی وارد حیاط خانه نشد، مادرم بلند شد و تا نزدیکی درب رفت، من هم سریع پشت سر مادرم رفتم. مردی سوار بر اسب پشت درب ایستاده بود. او را می‌شناختم؛ اهالی یکی از روستاهای هم جوار بود. به مادرم گفت: نیروهای ضدانقلاب در بیرون روستا کمین کرده‌اند و همین امشب بعد از خاموشی چراغ‌های روستا به خانه‌ات خواهند آمد و فرزندان را خواهند گشت. همین امشب دست صدیق و فرزندان را بگیر و به شهرستان دیواندره برو.

همان شب به همراه مادر، دو خواهر و برادر کوچکم و سایر موردنیازمان را برداشتیم و راهی شهرستان دیواندره شدیم.

چند طویله وجود داشت که خانه به عنوان مقر نیروهای کومله و طویله‌ها به عنوان زندان زندانی‌های گرفتار در جنگال کومله تعیین شده بود. بعد از ورود به زندان، با افرادی که قبل از ما در آن مکان زندانی شده بودند آشنا شدیم. هریک از بچه‌ها به نحوی داستان زندانی شدنش را تعریف می‌کرد.

شهید علی الماسی! جوانی بلند قامت که روحیه بسیار خوبی داشت، یکی از افرادی بود که در زندان روستای «بست» با او آشنا شدم. علی، جوانی انقلابی از اهالی استان آذربایجان غربی بود که داستان زندانی شدنش را این گونه بازگو کرد: در زادگاهم مشغول کار کشاورزی بودم، ولی از همکاری کردن با نیروهای انقلابی ترس و ابایی نداشتم. به همین دلیل با تمام وجودم به نیروهای انقلابی احترام می‌گذاشتم و هر کاری که می‌توانستم برای آن‌ها انجام می‌دادم.

یک روز در روستا متوجه حضور چند نفر از نیروهای ضدانقلاب شدم. می‌دانستم که آن‌ها برای دستگیری من به روستا آمده‌اند، به همین خاطر سعی کردم فرار کنم، اما آن‌ها مسلح بودند و من موفق به این کار نشدم. من را نمی‌شناختند، به همین خاطر آدرس خانه پدرم را از من پرسیدند و من هم آدرس اشتباهی دادم. ولی آن‌ها داستان من را بسته بودند و این کار مانع فرار من می‌شد. در نهایت متوجه شدند که من علی الماسی هستم و من را دست بسته، به زندان منتقل نمودند. شهید الماسی از اعدام شدن به دست گروهک‌های ضدانقلاب نمی‌ترسید و معتقد بود که اگر اعدام شود، در راه انقلاب اسلامی اعدام خواهد شد، به همین خاطر با خیالی آسوده روزهای زندان را یکی پس از دیگری پشت سرمی‌گذاشت و با روحیه خوبی که داشت، مدام به زندانی‌ها روحیه می‌داد.

علی رغم اینکه فرار از زندان غیرممکن بود؛ اما شهید الماسی تصمیم گرفته بود که از زندان فرار کند و مقدمات فرار سایر زندانی‌ها را نیز فراهم نماید. روز موعود فرا رسید و علی موفق شد که از محوطه زندان بیرون برود، اما ما موران زندان متوجه فرار او شدند و علی را به شکلی ناجوانمردانه مورد هدف قرار دادند و به شهادت رساندند. علی به شهادت رسید و از اوقفت خاطرهای در ذهن آسرای زندان «بست» باقی ماند.

روزهای زندان یکی پس از دیگری سپری می‌شد و من هر روز شاهد پُر کشیدن کبوتری از قفس زندان بودم. قفسی که نیروهای ضدانقلاب برای مردم منطقه به ارمغان آورده بودند. قفسی که سینه هر آزاد مردی را به درد می‌آورد و او را مجبور می‌کرد تا کبوتر وجودش را از میان

عملیات فروغ جاویدان و در ادامه اش، مرصاد، نقطه آغازی بود بر پایان حیات نیمه جان و نیم بند سیاسی و نظامی سازمان تروریستی منافقین (مجاهدین خلق). آیا بنیان گذاران اولیه سازمان مجاهدین خلق که آرمان شان یا دست کم ادعای شان پایه گذاری یک جامعه بی طبقه توحیدی و فراز کردن حکومتی خلقی بر مبنای آموزه ها و باورهای اسلامی بود، در مخیله شان می گنجید که روزی روزگاری، کسانی که نام و عنوان سازمان آنها را یدک می کشند، دست برادری به خصم همین خلق داده و چشم در چشم با مردم خود شوند؟ آیا محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان می توانستند تصور کنند که درست ۳۳ سال پس از تاسیس سازمان، افرادی پرچم آن را جلوی تانک ها و نفربرهای زرهی خود نصب کرده و نه عزم دشمن که قصد ملت خویش کنند و دیوانه وار و در حسرت قدرت، از خاک دشمن وارد تربت وطن شوند و از هیچ پلشتی و جنایتی در حق مردم خود دریغ نورزند؟ چگونه می توان این دگر دیسی و سقوط را توجیه کرد؟

از آن سو، چگونه باید ساده لوحی و حماقت رهبران سازمان را باور کرد که با حداکثر ۵ هزار نیرو، سودای تصرف کشوری را در سر می پروراندند که نیروهای پر شمار نظامی اش در جنگی هشت ساله و نابرابر، متبحر و آبدیده شده بودند؟ بر اساس کدام منطق، عملیات فروغ جاویدان یا به تعبیر بهتر، انتحار جاویدان به وقوع پیوست و رهبران سازمان چه اهدافی را از آن دنبال می کردند؟ آیا واقعا می پنداشتند در یک حرکت ضربتی و غافلگیرانه به تهران خواهند رسید؟ آیا تصورشان بر این بود که مردم به آنها خواهند پیوست و تیپ های ۱۶ نفره شان عدد می گیرد و هزار هزاران خواهد شد؟ آیا امید داشتند که نظام باتلنگری از هم بپاشد؟ آیا توهم باری دیدن از سوی مردم، زیادی خوش بینانه و خیال پردازانه نبود؟ آن هم مردمی که در سال های ابتدای دهه ۶۰ آماج حملات کور تروریستی اعضای سازمان قرار گرفته و خون شان به ناحق بر زمین ریخته شده بود. آیا به نقش رزمندگان اعم از نیروهای ارتش، سپاه و بسیج فکر کرده بودند که چگونه پس از دفاع جانانه از کشورشان در برابر هجوم همه جانبه دشمن تا دندان مسلح و مورد حمایت شرق و غرب، حالا سکوت می کنند و دست روی دست می گذارند تا گروهکی از همان کشور خصم بیاید و پایتخت شان را تصرف کند؟ به راستی رهبران سازمان منافقین چه در سر می پروراندند

انتحار اتفاق

بررسی چرایی انجام عملیات
«فروغ جاویدان» از سوی منافقین



محسن محمدی

بود برآتش فتنه و دروغ منافقین، که آنها را در شرایطی سخت و غامض قرار داد. جمهوری اسلامی قطعنامه آتش بس را پذیرفت و نه تنها سقوط نکرد که حتی آب از آب تکان نخورد. از سوی دیگر، تمام تحلیل ها و تفسیرهای سازمان و رهبرانش و در راس همه، مسعود رجوی اشتباه از آب درآمد و باعث سوءظن و بی اعتمادی حامیان و هواداران اروپایی و آمریکایی شان شد. ضمن اینکه، بسیاری از اعضای سازمان که در یادگان اشرف حضور داشتند هم بر سر همین تحلیل اشتباه، مساله دار شده بودند.

ارتش آزادیبخش پوشالی

سازمان منافقین پس از حضور گسترده در ایران با پشتیبانی نظامی و لجستیکی رژیم بعث اقدام به حملات کوچک پارتیزانی به رزمندگان ایرانی کرد. پس از مدتی و با سرارزیر شدن کمک های تسلیحاتی و مالی، تشکیلات نظامی بزرگتری به نام ارتش آزادیبخش ایران تاسیس شد، با هدف تصرف تهران و سرنگونی حکومت ایران. نکته قابل تأمل و مضحک اینکه، ارتش آزادیبخش از روز تاسیس تا حتی سال ها پس از عملیات و شکست فروغ جاویدان، عنقریب آماده حرکت به سوی تهران بود. موضوعی که حتی در میان هواداران و سمپات های سازمان هم جنبه کمیک پیدا کرده بود. پذیرش قطعنامه از سوی ایران به معنای پایان جنگ بود، بدون آن که ارتش آزادیبخش حمله نهایی موهوم و خیالی اش را آغاز کرده باشد. این مساله، خدشه ای عمیق را بر چهره سازمان به خصوص در میان اعضایش در عراق وارد آورده بود و سران منافقین، آغاز عملیات فروغ جاویدان را بهانه خوبی برای توجیه وعده های چندین و چندساله درباره قدرت ارتش آزادیبخش و حرکت صاعقه وارش به سوی تهران می پنداشتند. این گونه، دهان اعضای مستقر در عراق هم بسته می شد و دوباره امیدواری می شدند که این عملیات همان یورش بزرگی است که مسعود رجوی سال ها وعده اش را می دهد.

بسته شدن مرزها و آخرین فرصت

با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد و آغاز مذاکرات صلح میان عراق و ایران، عملاً مرزهای بین دو کشور بسته می شد و صدام حسین با توجه به مظلوم نمایی چندساله اش در شمایل یک طالب صلح و موقعیت شکننده حکومتش و مشکلات اقتصادی

و چقدر از واقعیات جامعه ایران فاصله داشتند و از مردم دور شده بودند که خیال می کردند با یک عملیات به تهران خواهند رسید؟ در باب عملیات فروغ جاویدان منافقین و مرصاد رزمندگان ایرانی سخن بسیار گفته شده؛ از نیروها، ادوات، نحوه درگیری، چگونگی شکست، تعداد کشته شدگان و در نهایت فرار را برقرار ترجیح دادن. پرداخت دوباره به این موضوعات، نه لطفی دارد و نه لزومی. درباره علل انجام این عملیات و تبعات آن اما، همچنان حرف برای گفتن زیاد است، اگر چه مجمل و گذرا.

زیر سوال رفتن حضور در عراق

سازمان منافقین پس از اسارت و کشته شدن بخش اعظمی از نیروهایش در سال های ابتدایی دهه ۶۰ و با فرار رهبرانش، تتمه اعضا و هواداران خود را از ایران خارج و در مرحله اول به کشورهای اروپایی و سپس به عراق منتقل کرد. توجیه حضور سازمان در عراق که در حال نبردی تمام عیار با ایران بود، تاثیرگذاری در موازنه جنگ و اجبار ایران برای پذیرش صلح بود. رهبران سازمان با ضد مردمی خواندن جنگ و متهم کردن ایران به ادامه آن، حضور خود در عراق را جهت پایان دادن به درگیری توجیه می کردند. اصولاً سازمان منافقین ننگ ابدی حضور و همدستی با دشمن ملت ایران را به همین بهانه به جان خریده بود. حالا و پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران عملاً این خط توجیه سوخته بود و دیگر، پایان جنگ و آغاز صلح نمی توانست محمل خوبی برای حضور در عراق باشد.

رسوایی بین المللی برای سازمان

منافقین در طول سال های جنگ تحمیلی مدعی بودند که ایران از صلح گریزان است و به عمد، اصرار بر ادامه نبرد دارد. آنها در ادعایی مضحک تر، حیات و بقای نظام جمهوری اسلامی را با جنگ گره زده و می گفتند اگر نظام صلح را بپذیرد سقوط خواهد کرد و بر مبنای چنین تحلیل خامی، نه تنها ننگ حضور خود در عراق را توجیه می کردند که به دولت ها، شخصیت ها و مجامع غربی که پشتیبان مالی و سیاسی شان بودند این اطمینان را می دادند که جنگ حالا حالاها ادامه خواهد داشت و فرصت برای براندازی بسیار است. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، نه تنها آبی

عدم شناخت درست از مردم

مسعود رجوی در ادامه سریال خیال بافی هایش به اعضای شرکت کننده در عملیات فروغ جاویدان اطمینان خاطر می داد که پس از عبور از مرز ایران با خیل مردم مواجه خواهند شد که آمده اند تا به آنها بپیوندند. چنین نگاه به دور از واقعیت، برآمده از عدم شناخت کافی و صحیح از مردم ایران بود. تحلیل سازمان برای این بوده که مردم ایران خسته و درمانده از جنگ، پشت نظام را خالی کرده اند و دیگر هیچ انگیزه ای برای دفاع از انقلاب و حکومت شان ندارند. از سوی دیگر، همین مردم در آتش وصل به سازمان می سوزند و چشم به راه ارتش آزادیبخش هستند. چنین استراتژی اشتباه و به دور از واقعیتی، سبب ساز چشم پوشیدن بر بسیاری از کمبودها و نقصان های انسانی، نظامی و لجستیکی ارتش آزادیبخش در حمله به ایران شد. رجوی تصویری کرد که با عبور افرادش از مرز، مردم دسته دسته به آنها خواهند پیوست و خودشان کار را یکسره می کنند. یارد شدن تانک ها و نفربرهای منافقین از سرحدات و ورودشان به ایران، پیش بینی رجوی درست از آب درآمد اما کاملاً به شکل معکوس. مردم گروه گروه آمدند اما نه برای پیوستن به ارتش پوشالی آزادیبخش که برای مقابله با وطن فروشانی که با دشمن شان دست مودت داده بودند.

حفظ سازمان به بهای خون اعضایش

سران منافقین پس از فروغ جاویدان و شکست خفت بارش یکی از دلایل اصلی انجام عملیات را حفظ سازمان اعلام کردند. سرخوردگی و ناامیدی اعضای سازمان از حضور در عراق و انفعال و روزمرگی، فقط با یک عملیات و خون های ریخته شده زائل می شد و جای خود را به توهّمات کاذب گذشته می داد. رجوی و معاونانش که می دیدند حضور بی نتیجه در عراق و برقراری صلح میان این کشور و ایران، بسیاری از اعضای سازمان را مساله دار کرده است، با طراحی عملیات فروغ جاویدان، علاوه بر فراهم آوردن یک سرگرمی و بهانه جدید برای نیروها، خون های ریخته شده احتمالی را نیز تضمینی برای بقا و سیرابی شجره خبیثه نفاق می دانستند و روی آن حساب ویژه ای باز کرده بودند. از آنجا که بسیاری از اعضای سازمان منافقین قرابت خانوادگی و خویشاوندی با هم دارند، کشته شدن حتی یک عضو از هر خانواده

و سیاسی ای که با آن دست به گریبان بود، حاضر نمی شد ریسک کند و مرز هایش را به روی منافقین برای ورود به ایران بگشاید. در پیوند با این افق در پیش رو، آخرین فرصت منافقین بود تا پیش از اجرای رسمی آتش بس و به دنبال اش، بسته شدن مرزها حمله اش را به ایران آغاز کند. سازمان می دانست که اگر این فرصت را از دست بدهد عملاً برای همیشه پشت مرزهای عراق محبوس می شود و به این ترتیب، نه تنها مشروعیت و جود و ادامه حضورش در این کشور در نزد حتی هواداران دو آتشه اش زیر سوال می رود که عملاً آخرین فرصت برای آزمودن شانسی در تصرف ایران را از دست می دهد. بر مبنای چنین دیدگاهی و با اعلام خبر قبول آتش بس از سوی ایران، تمام نیروهایش را از کشورهای اروپایی و آمریکا فراخواند و با بسیج اورژانسی اعضای ساکن در عراق و طراحی یک عملیات نظامی، برای حمله نهایی آماده شد.

خواهیید در باد غرور

منافقین در ماه های ابتدایی سال ۶۷ دو عملیات نظامی متوسط «چلچراغ» و «آفتاب» را علیه نیروهای ایرانی به اجرا درآوردند، البته با پشتیبانی نیروهای عراقی. در عملیات چلچراغ که در فروردین ماه انجام شد، منافقین به لشکر ۷۷ خراسان حمله کردند و در عملیات آفتاب توانستند برای چند ساعتی شهر مهران را به تصرف خود درآورند. رهبران سازمان و خاصه، مسعود رجوی، پس از عملیات آفتاب با طرح شعار «امروز مهران فردا تهران» و در بستر یک نگاه ساده لوحانه و فوق العاده خوش بینانه، نقشه تصرف تهران را در سری می پروراندند. مسعود رجوی در جلسه جمع بندی عملیات آفتاب گفته بود: «وقتی می توانیم در یک عملیات شهری را آزاد کنیم پس دستیابی به تهران چندان مشکل نخواهد بود.» به طور قطع، چنین تفکر خام دستانه و ناشیانه ای بود که توانست فاجعه ای به نام مانند عملیات فروغ جاویدان را رقم بزند. مقایسه یک شهر کوچک مرزی مانند مهران با کلان شهری همچون تهران و قیاس تصرف چند ساعته و سپس عقب نشینی سریع با سیطره و ماندن و حاکم شدن از جمله اشتباهات استراتژیک معمول و مألوف سرکرده سازمان منافقین بود. رجوی با ساده انگاری و سهل نشان دادن راه تصرف تهران، نیروهایش را در چنان مهلکه ای وارد نمود که همچنان از ضرباتش کمر راست نکرده اند.

همیشه تحلیل هایش را در حد وحی منزل و بدون حتی کوچکترین در صدی از خطا می داند و این گونه به دیگران القا می کند. بیش و کم اما، در اغلب اوقات تحلیل های او اشتباه از آب درآمده و خلافت ثابت شده است. رجوی با ساده انگاری های برخاسته از توهمات مالیخولیای گونه اش، چنان مسیر سهل و همواری را برای اعضای شرکت کننده در فروغ جاویدان ترسیم کرده بود که بعضی از این غافلان می پنداشتند بدون حتی شلیک یک گلوله به تهران رسیده و جشن پیروزی را در میدان آزادی برپا خواهند کرد.

یک عملیات سخت و حساب شده

مرکزیت سازمان و در راس همه مسعود رجوی، با استناد به دلایلی که در بالا از آنها یاد شد، ضمن اخذ رضایت صدام حسین برای انجام عملیات، اقدام به فراخوان هواداران خود از کشورهای اروپایی و آمریکا کرد. صدام که این عملیات را آخرین فرصت و شانس برای تصرف ایران می دانست با آن موافقت کرد. این ماجرا برای دیکتاتور سابق عراق حکم بازی دو سر برد را داشت؛ اگر سازمان به هدفش می رسید که غایت آرزو و حسرت چندین ساله به عقده پهلوزده او محقق می شد و اگر شکست می خورد هم، منافقین تبدیل به گروهکی بیش از پیش خودباخته، مطیع و حلقه به گوش

و فامیل، می توانست سایر اعضا را دست کم به لحاظ کینه شخصی و با هدف انتقام خون عزیزان، با سازمان همراه نگه دارد و از ریزش و جدا شدن قریب الوقوع آنها جلوگیری نماید. به تعبیر درست تر، سران سازمان و در راس شان مسعود رجوی، اعضا و هواداران را به مثابه گوشت قربانی به قتلگاه فرستادند تا بقای خودشان تضمین و موقعیت شان مستحکم شود.

تصفیه و پاک سازی نیروهای مساله دار

عملیات فروغ جاویدان ابزار خوبی بود برای تصفیه و یکسره کردن کار اعضای که مساله دار شده و به خصوص با شخص رجوی زاویه پیدا کرده بودند. افراد سرشناس و با سابقه ای مانند علی زرکش، ابوذر ورداسبی، مهین رضایی و کاظم باقرزاده که با رجوی به مشکل برخورد کرده بودند، به مهله که فروغ جاویدان فرستاده شدند تا به شکل آبرومندانهای حذف شوند؛ هم در پروژه شهید سازی سازمان سهیم باشند و هم دیگر موی دماغ نشوند. علی زرکش که پس از کشته شدن موسی خیابانی نفر دوم سازمان پس از مسعود رجوی بود، به خاطر اختلاف نظرش با رجوی، ایزوله و بایکوت شده بود. از میان کشته شدگان منافقین در عملیات مرصاد، ۱۶ نفرشان از اعضای مرکزیت سازمان بودند که بسیاری از آنها در اصل مورد تصفیه عقیدتی و تشکیلاتی قرار گرفتند.

توهمات خود بزرگ بینانه رجوی

ساختار تشکیلات فرد محور، پس از مدتی رهبر در راس را دچار خود بزرگ بینی و او هام بیمار گونه می کند. اتفاقی که سال هاست برای مسعود رجوی رخ داده. رجوی که تنها عضو شورای ۱۲ نفره مرکزیت اولیه سازمان است که پس از ضربه سال ۱۳۵۰ و دستگیری، جان سالم بدر برده و اعدام نشده (به دلایل مشکوک و همچنان مبهم) پس از تیرباران رهبران اولیه سازمان، در یک خوش شانسی محض، حکم رهبری را پیدا کرد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با کشته شدن موسی خیابانی، تبدیل به دیکتاتوری بلامنازع و تمامیت خواه شد. رجوی در بستر بر خور داری از یک نگاه بالا به پایین و عقل کل پنداشتن خویش، و خود با ختگی و سرسپردگی اعضا





آسیب‌شناسی منافقین اسلحه به دست

سازمان پس از اخذ موافقت صدام برای عملیات، نیروهایش را از سراسر جهان فراخواند. نیروهای حاضر در فروغ جاویدان را که حدود ۵ هزار نفر می‌شدند می‌توان به سه گروه و دسته تقسیم کرد: اول، اعضای مستقر در عراق که همگی آموزش دیده، مجرب، مطیع و با انگیزه بودند و تعدادشان به بیش از ۳ هزار نفر می‌رسید. این افراد با تمام قوا و تا آخرین فشنگ جنگیدند و بسیاری از آنها کشته شدند یا در آستانه اسارت، با کپسول سیانورو نارنجک دست به خودکشی زدند.

دوم، هوادارانی که پس از فراخوانی سازمان به عراق آمده بودند تا به قول خودشان در آزادسازی (!!) ایران سهیم باشند. این گروه ۶۰۰ نفره را اغلب جوانان فریب خورده و بی تجربه تشکیل می‌دادند که هیچ‌گونه سابقه نظامی نداشتند. بسیاری از آنها تصور می‌کردند

می‌شدند که می‌توانست در راستای حفظ خود، قدرت‌ش و اهدافش از آنها بهره بگیرد (کاری که بعدها و در زمان قیام کردها و شیعیان عراق انجام داد و از سازمان منافقین به عنوان ماشین کشتار انسانی مخالفانش استفاده کرد، در عملیاتی موسوم به مروارید). یک نکته مغفول مانده درباره فروغ جاویدان اینکه، این عملیات بسیار حساب شده و دقیق طراحی و تمامی جوانب در آن لحاظ شده بود. اصلاً و ابداً نباید این عملیات را یک حرکت کوچک چریکی و پارتیزانی تصور کرد که قضا را ببین، منافقین به لحاظ ادوات نظامی و پشتیبانی، فوق العاده قوی و مجهز بودند و با تمام توان می‌جنگیدند. عاملی که شکست آنها را در فروغ جاویدان رقم زد سوای الطاف خفیه الهی، رشادت مثال زدنی رزمندگان ایرانی بود که بسیاری از آنها در این مسیر مقدس به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

زوجین از یکدیگر و فرزندان از والدین را مطرح کرد. اصولاً سازمان منافقین پس از عملیات فروغ جاویدان عملاً تبدیل به یک فرقه بسته عقیدتی - سیاسی شد که همه امورات بر حول یک شخص می چرخد؛ مسعود رجوی. رجوی با برگزاری جلسات متعدد عقیدتی و در واقع مغزشویی، اعضای باقی مانده سازمان را به لحاظ شخصیتی کاملاً خلع ید نمود و به نیروهایی خودباخته و مزدور تبدیل کرد. از سوی دیگر، خود سازمان هم که حالا ضعیف تر از همیشه شده بود، عملاً وجود و ادامه فعالیتش به حیات حکومت صدام گره خورد و به یک گروه کم مزدور تنزل پیدا کرد. کشته شدن، اسارت، انتحار و ریزش بخش عمده ای از نیروها و اعضا، ضربه کاری و اساسی ای را بر پیکر نحیف و نیمه جان سازمان منافقین وارد کرد که با گذشت بیش از سه دهه هنوز نتوانسته است از زیر بار آن کمر راست کند.

پاسخ به ادعای مضحک

سال ها بعد مهدی ابریشمی یکی از معاونان مسعود رجوی و همسر پیشین مریم قجر عضدانلو (رجوی) ادعای مضحکی را مطرح کرد که قرار بوده عملیات «فروغ جاویدان ۲» هم انجام و کار نظام اسلامی یکسر شود، اما حمله صدام به کویت و در ادامه، یورش نیروهای ائتلاف به عراق تمام نقشه های از پیش طراحی شده آنان را نقش بر آب کرده است. ابریشمی خیلی مضحکانه ادعا کرد که اصولاً فروغ جاویدان یک تمرین و عملیات مقدماتی برای انجام عملیات بزرگ اصلی بوده است. در پاسخ به این ادعای مالیخولیایی باید گفت که اولاد صدام حسین به هیچ وجه حاضر نبود دوباره ریسک کند و مرزهایش را برای منافقین باز کند، به خصوص که در آن زمان روابط ایران و عراق دست کم در مسائل اقتصادی رو به عادی شدن می رفت. ضمن اینکه، این عمل صدام می توانست واکنش ها و محکومیت های جهانی را برانگیزاند که با توجه به موضع ضعف رژیم بعث، اصلاً چنین مسأله ای را نمی خواست و نمی پسندید.

دوم، به طور قطع نیروهای نظامی ایران پس از پایان جنگ تحمیلی و در اثر بازسازی و تقویت بسیار زنده تر از گذشته بودند و از سوی دیگر، با هیچ کشوری در حالت جنگ قرار نداشتند و می توانستند در صورت حمله احتمالی دوباره منافقین با

که به راحتی و در طی یک فرآیند سهل و آسان به تهران خواهند رسید. نقل شده است که بسیاری از این فریب خوردگان در شب عملیات اقدام به رد و بدل کردن آدرس و شماره تماس منزل پدری شان می کردند تا بعدها به دیدار هم بروند. برای این دسته از نیروها یک دوره آموزش فشرده نظامی در نظر گرفته شده بود که طبعاً کافی به نظر نمی رسید. اغلب اسرای عملیات مرصاد را هم همین فریب خوردگان غافل تشکیل می دادند.

سوم، تقریباً یک چهارم ارتش منافقین شامل اسرای ایرانی ای بود که در زندان های عراق و در اثر فشارهای روانی جذب این سازمان شده بودند. طبیعی بود که این افراد انگیزه ای برای جنگیدن نداشته و فقط نقش سیاهی لشکر را بازی کنند. در عالم واقع هم پس از هویدا شدن اولین نشانه های شکست، بسیاری از این اسرا از کوه و بیابان، راه خانه های خود را در پیش گرفته و گریختند.

نتایج یک شکست تمام عیار

سازمان منافقین عملیات فروغ جاویدان را در تاریخ سوم مردادماه سال ۱۳۶۷ آغاز کرد و رزمندگان ایرانی در پاسخ، عملیات مرصاد را به تاریخ پنجم همان ماه. و شد آنچه باید می شد و وعده الهی بود. منافقین شکست سختی خوردند و به گفته خودشان، نزدیک به ۱۳۰۰ نفر تلفات دادند، علاوه بر انبوه ماشین آلات و ادوات نظامی. از دست دادن این تعداد نیرو که اغلب هم از اعضای قدیمی و آموزش دیده بودند، ضربه ای کاری بر بدنه سازمان به شمار می رفت و از سوی دیگر، بسیاری از نیروهای جان سالم بدر برده نیز دچار تناقض شده و اصطلاحاً ریزش کردند. حتی برخی از منافقین متعصب که سابقه همکاری شان با سازمان به پیش از انقلاب می رسید هم در برابر چرایی انجام چنین عملیات خفت باری دچار مسأله و تردیدهای جدی شدند.

حرکت به سوی فرقه گرایی

مسعود رجوی پس از ناکامی مطلق در فروغ جاویدان نه تنها مسئولیت شکست را نپذیرفت که بسان همیشه و در ادبیاتی طلبکارانه، همه چیز را به کم کاری و سست عنصری نیروها حواله داد. او ضعف ایدئولوژیک و علقه های عاطفی را دلیل زمین گیر شدن نیروهای سازمان در تنگه چهارزبر عنوان و خط جدایی



کرمانشاه به بیستون از خودروهایی که در انتظار جابه جایی بودند مملو بود و ترافیک سنگینی ایجاد شده بود. بر این اساس با یک فروند هلی کوپتر از فرودگاه به سمت یکی از قرارگاه‌های تاکتیکی سپاه پاسداران مستقر در طاق بستان حرکت کردیم، نیمه شب بود و تا ساعت یک و نیم نتوانستیم ماهیت دشمن را بدست آوریم که چه کسی است. همین طور در حال پیشروی بودند و ساعت پنج به پایگاه رفتیم. همه را آماده و مهیا برای توجیه دیدیم. پس از توجیه خلبانان تأکید کردم وضعیت خیلی اضطراری است. چاره‌ای نداریم. هلی کوپترهای کبری باید آماده باشند. یک تیم ارتش آماده شد. ابتدا خودم با یک هلی کوپتر ۲۱۴ برای شناسایی دقیق و هماهنگی به سمت مواضع حرکت کردم و به این ترتیب اولین عملیات را علیه نیروهای مهاجم و منافی آغاز کردیم.»

نقش شهید صیاد شیرازی در عملیات مرصاد آنچنان برجسته است که پس از گذشت سال‌ها منافقین به جبران شکست سنگینی که متحمل شده بودند دست به ترور ناجوانمردانه او زدند.

تمام توان و تمرکز، قدرتمندتر از قبل در صدد رفع فتنه برآیند و شرارت را در نطفه خفه کنند.

و دلیل سوم و مهم‌تر؛ اصولاً دیگر در خود سازمان منافقین چنین پتانسیلی وجود نداشت که بخواهد دوباره دست به یک عملیات گسترده نظامی بزند. ضربه کاری مرصاد و ریزش و جدا شدن نیروها عملاً سازمان را به یک گروهک فرقه‌گونه تبدیل کرده بود که در نهایت می‌توانست عملیات‌های کوچکی را در جهت حفظ حکومت صدام در داخل کشور عراق انجام دهد.

صیاد مرصاد

شهید صیاد شیرازی، شب پیش از عملیات را اینگونه تشریح می‌کند: «شبانه خودم را با یک فروند هواپیمای فالکون، به کرمانشاه رساندم و صحنه پیشروی دشمن را از نزدیک مشاهده کردم و متوجه اوضاع شدم. چنان جو پریشانی و اضطراب در مردم ایجاد شده بود که سراسیمه از خانه بیرون آمده بودند. از طرفی جاده

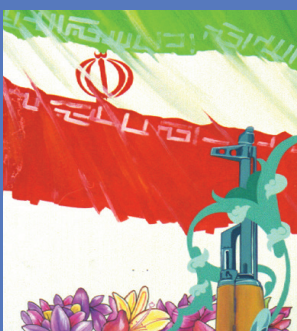
دیدهبان



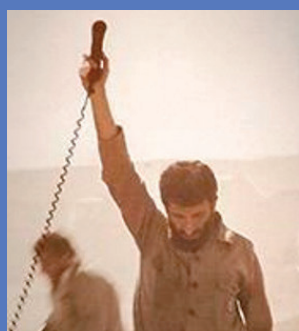
۴۲
چشم در چشم با انحراف



۳۶
جنایت به سبک آمریکا



۵۱
رنگ خدا



۴۹
سکوت سینما برای جنگ



گفتگو با سید حسین هاشمی؛ اولین عکاس سانحه سقوط
هواپیمای مسافری ایران ایر توسط ناو وینسنس آمریکا

جنایت به سبک آمریکا

دستان کودکی، عروسک مرگ را در میان بازوان بی جانش میان آب بغل کرده بود. تکه های سرگردان بدن نوجوانی بر آب که رویای دورودراز خود را به دنیای مرگ پیوند می داد. در روز ۱۲ تیر ماه ۱۳۶۷ با شلیک دو موشک ناو یواس اس وینسنس متعلق به نیروی دریایی آمریکا به هواپیمای مسافری پرواز شماره ۶۵۵ ایران ایر بر فراز خلیج فارس عشق، دوستی، محبت، امید ۲۹۰ مسافر را به آغوش مرگ فرو برد. سید حسین هاشمی؛ عکاس - خبرنگار روزنامه کیهان، اولین کسی بود که خود را به محل حادثه رساند و تنها عکاسی است که عکس های روی آب را به نام خود ثبت کرده است، با وی گفتگویی کرده ایم که از نظر می گذرانید.



لیلا کریمی

از خودتان بگوئید؟

و با چند نفر از دوستانم از سپاه استعفا دادیم. در همان زمان از روزنامه کیهان برایم دعوت نامه فرستاده شد و به استخدام روزنامه کیهان درآمدم، البته قبل از اینکه با کیهان همکاری کنم، برای جهاد سازندگی و روزنامه اطلاعات عکاسی کردم و از طرف روزنامه اطلاعات سفری به جبهه رفتم. تا اینکه کار اسلایدی پشت جلد و روی جلد مجله زن روز به من پیشنهاد داده شد. بعد از این پروژه به صورت دائمی با روزنامه کیهان همکاری کردم چون همسرم در کیهان کار می کرد این پیشنهاد را قبول کردم. در روزنامه کیهان بیشتر گزارش های عکاسی شهرستان را انجام می دادم.

از روز اصابت دو موشک به هواپیمای مسافری ایران ایر بگوئید؟

روز ۱۲ تیرماه سال ۱۳۶۷ برایم تداوی کننده اتفاقات تلخ و جانکاهی بود. ساعت ۱۰:۴۵ دقیقه صبح خبر به تحریریه روزنامه کیهان رسید. هواپیمای مسافری در آب های خلیج فارس بین قشم و جزیره هنگام سقوط کرده و علت آن مشخص نبود؛ تا این که پیگیری ها آغاز شد؛ هواپیمای مسافری پرواز ۶۵۵ به همراه ۲۷۵ مسافر (با ملیت های ایرانی، اماراتی، یوگسلاوی، پاکستانی، هندی و ایتالیایی) و ۱۶ خدمه پرواز که در مجموع بیش از ۲۹۰ نفر می شدند؛ در ساعت ۱۰ صبح به مقصد دبی توسط ناو آمریکایی با شلیک دو موشک منفجر شده بود و در آب های خلیج فارس سقوط سرنگون شده است. ظاهراً حادثه ساعت ۱۰:۲۵ اتفاق افتاده بود؛ بلافاصله آقای سعید پرتوی که سردبیر عکاسی روزنامه کیهان بود، من را صدا کرد و گفت وسایلت را جمع کن باید راهی بندرعباس شوی. کیف دوربین و وسایلم را سریع جمع کردم و در فرودگاه به اتفاق سه نفر از دفتر نخست وزیری وقت، با یک هواپیمای اختصاصی به بندرعباس پرواز کردیم. تقریباً نزدیک ساعت ۳ بود که به بندرعباس رسیدیم.

بعد از ورود به بندرعباس چگونه به محل حادثه رسیدید؟

زمانی که به بندرعباس رسیدم به اتفاق نماینده نخست وزیری وقت سریع به دفتر دریادار نیروی دریایی در بندرعباس رفتم. یک هاور کرافت در اختیار ما گذاشتند تا با آن روی آب برویم. هاور کرافت مثل یک نفر بر عمل می کند و روی آب قابل مشاهده نبود؛ این برای

متولد اول فروردین ماه ۱۳۳۵ هستم. عکاسی را به صورت آماتور در عکاس خانه های یاد گرفته ام و تحصیلات کلاسیک عکاسی را نگذراندم. در تعطیلی فصل تابستان در عکاس خانه ها به حرفه عکاسی مشغول شدم؛ به یاد دارم اولین عکاس خانه ای که شروع به کار کردم، "عکاسی رفوفی" در میدان برپانک بود. بعد از مدتی به خیابان امیریه عکاسی معروف "فتو شهلا" و عکاسی "فرانس" مشغول به کار شدم. در سال های ۵۵ و ۵۶ بود که با انجمن سینمای جوان آشنا شدم و به صورت حرفه ای عکاسی را ادامه دادم و خوشبختانه در همان سال ها عکس های خوبی برای رتبه بندی و امتیاز گرفتم.

اولین پروژه ای که کار کردید، چه بود؟

آن زمان عکاسی نگاتیو و اسلاید بود چون عکاس آزاد محسوب می شدم؛ بیشتر به صورت اسلاید کار کردم. به عنوان اولین پروژه اسلایدی ام "گود عربا و گود باغچالی" در میدان اعدام بود و به نظرم آن زمان پروژه عکاسی خوبی محسوب می شد. بنابراین عکاسی اسلایدی نیمه حرفه ای را در منطقه گود باغچالی شروع کردم، چون بچه آن منطقه بودم. بعد از این که در عکاسی حرفه ای تر شدم، اسلاید های منطقه گود باغچالی را مرکز پژوهش های آموزش و پرورش خیابان ایرانشهر و اداره اسناد و مدارک وزارت ارشاد خریداری کردند.

از دوران انقلاب عکس دارید؟

عکاسی را برای دل خودم به صورت آزاد انجام می دادم تا به بحبوحه دوران انقلاب رسیدیم، از آن دوران عکس های کمی گرفتم، جرات نمی کردم عکس های زیادی بگیرم چون دوربین ها را می شکستند و به خاطر بضاعت مالی که داشتیم به سختی می توانستیم دوربین دیگری جایگزین کنیم. اما از جریان های حادثه دانشگاه در روز ۱۳ آبان، دو سه حلقه عکاسی کردم.

پس از انقلاب چگونه این حرفه را ادامه دادید تا رسیدید به روزنامه کیهان؟

اوایل سال ۵۸ توسط یکی از دوستانم به سپاه معرفی شدم و در آنجا به عکاسی مشغول شدم و تا اواسط ۵۹ با سپاه همکاری کردم

پس صحنه های عکاسی روی آب را چگونه گرفتید؟

عکس هایی که از سردخانه گرفته بودم، برایم راضی کننده نبود. صبح اول وقت از گروه جدا شدم و به جزیره قشم رفتم. با دوستان سپاه در جزیره قشم ارتباط گرفتم و آنها قایقی در اختیارم گذاشتند و به جزیره هنگام رفتیم و در جزیره با جنازه مسافران روی آب تازه روبرو شدم و عکس های دردناک و فجیعی از آن حادثه گرفتم و زمانی که سوژه عکاسی نداشتم به دوستان هلال احمر در انتقال اجساد و بقایای جنازه ها کمک می کردم.

از صحنه هایی که عکس گرفتید، بگویید.

در جزیره هنگام صحنه های بسیار اسفناکی دیدم. باید به خودم مسلط می شدم چون برای عکاسی رفته بودم. این صحنه های دلخراش شاید در لحظه انسان را تابع عواطف و احساسات کند اما وظیفه اول من عکاسی از واقعه بود، لحظاتی در عکاسی اگر فرصت می شد و سوژه نبود، دوربین را به کناری می گذاشتم و به دوستان هلال احمر کمک می کردم. جنازه ای را دوستان از آب گرفتند، به قدری باد کرده بود، نمی توانستند ۵ الی ۶ نفری آن را از آب خارج کنند؛ از طرف اداره بهداشت جزیره هنگام ظاهراً یک آمبول به جنازه تریق می کردند و بعد آن ها را از آب خارج می کردند، صحنه ها برایم بسیار دردناک بود.

چرا عکاسان دیگر از صحنه های روی آب عکسی ندارند؟

به خاطر رقابت عکاسی با عکاسان دیگر، مخصوصاً خبرگزاری ایرنا تنها به قشم رفته بودم و به خاطر همین هیچ عکاسی از صحنه روی آب و ساحل عکسی ندارد و در حقیقت هیچ کجا عکس های روی آب از جنازه های هواپیما مسافربری ۶۵۵ ایران ایر ندارد اما همان عکس ها هم به دست فراموشی سپرده شد.

در نهایت چگونه عکس ها را ارسال کردید؟

عکاسی از صحنه های واقعه هواپیما از جزیره هنگام تمام شد و حالا مشکل ارسال نگاتیوها را به تهران داشتم. آن زمان دوربین های دیجیتالی نبود بلکه نگاتیو و باید در تاریکخانه ظاهر می شدند. باید نگاتیوها را به مرکز می فرستادم و با اتوبوس و هواپیمایی به تهران ارسال و چاپ می شد. دل تو دلم نبود تا کیفیت عکس ها



من که عکاس بودم، نتیجه ای در بر نداشت. خیلی زود از روی آب برگشتم؛ مستقیم به سردخانه رفتم و از جنازه های حادثه در سردخانه عکاسی کردم؛ جنازه سالمی وجود نداشت. مادری که کودک خردسالش در بغلش جای گرفته بود؛ جنازه بی سرو صورت، بدن های تکه تکه شده، نیم تنه ای بدون پا و بدن های متلاشی باد کرده؛ همه با مشما کاور شده بودند، گرمای بندرعباس در تیرماه بیداد می کرد و به اذعان محلی ها آب ۵۱ درجه حرارت داشت. بسیاری از مسافران در همان بالا در اثر انفجار متلاشی شده بودند و بقایای پیکر آنها از ۱۴ هزار پا به دریا افتاده بود.

را ببینم چون نگاتیوها قبل از چاپ قابل رویت نبودند. بالاخره به بندرعباس آمدم و توسط نمایندگی روزنامه‌ای در بندرعباس نگاتیوها را به تهران ارسال کردم. در روزهای بعد با رجوع به روزنامه، دیدم تنها عکس‌های سردخانه کار شده بود؛ عکس‌های روی آب هیچ کدام کار نشده بود علتش را مسئول عکاسی پرسیدم؛ گفتند عکس‌ها به قدری فجیع و وحشتناک است که در روحیه مردم اثر منفی می‌گذارد و نگاتیو عکس‌های روی آب در آرشیو محرمانه کیهان به فراموشی سپرده شد و بعداً متوجه شدم نگاتیوها هم موجود نیست و تنها عکس‌های چاپ شده باقی بود.

در اینترنت هم فقط عکس‌های سردخانه وجود دارد.

بله، به نظر من بعد از ۳۳ سال باید با عکس‌های روی آب گوشه‌ای از واقعه تلخ جنایت آمریکا را به دنیا نشان می‌دادیم. شبکه تلویزیونی پرسی تی وی در مصاحبه‌ای با بنده، عکس‌های صحنه‌های دلخراش روی آب را نشان داد، شاید سیاست‌های خبری روزنامه کیهان در آن زمان ایجاب می‌کرد تا عکس‌ها کار نشود ولی جای بسی تعجب است که این حادثه بزرگ مغفول ماند و ایران مانور خبری درستی از این اتفاق به جهان مخابره نکرد. صرف نظر از شلیک موشک عمداً یا اشتباه به هواپیما، باید عکس‌های روی آب را به جهانیان نشان دهیم تا دنیا بداند آمریکا در جنگ ایران و عراق با سیاست‌های خصمانه‌اش به غیرنظامی‌ها هم رحم نکرد.

از نگاه یک عکاس این فاجعه را چگونه دیدید؟

کارشناس، طراح و برنامه‌ریز مسائل سیاسی نیستم اما می‌دانم آنها مسافران بی‌گناهی بودند که هیچ لباس نظامی به تن نداشتند؛ یک رزمنده در هیبت نظامی، سپاهی، بسیجی و... کاملاً آشکار به جبهه قدم می‌گذارد و هدفی جز مبارزه مسلحانه با دشمن غاصب ندارد اما ۲۹۰ مسافر که ۶۶ کودک بی‌گناه، ۵۲ زن، ۱۷۲ مرد بی‌دفاع بودند، آمریکا با چه مجوز و چه توجیه‌ای این آدم‌ها را به کام مرگ فرو برد. چرا ایران بر روی این موضوع مانور خبری درستی نداد! این حادثه برگ برنده‌ای برای نشان دادن جنایت‌های آمریکا در زمانی بود که هیاهوی بزرگ تبلیغاتی علیه ایران در جهان روز به روز افزایش می‌یافت. آیا بعد از ۳۳ سال وقت آن نرسیده که نمایشگاهی از عکس‌های روی آب برگزار کنیم. بارها به انجمن عکاسان دفاع مقدس این پیشنهاد را داده‌ام و عنوان کردم هر سال به جای اینکه در یک حرکت نمادین خانواده حادثه هواپیمای مسافربری را با هزینه گزاف روی آب‌های خلیج فارس ببرید و به رسم یادبود به یک گلباران اکتفا کنید! نمایشگاه بین‌المللی از عکس‌های روی آب برگزار کنید و بگذارید دنیا بداند و ببیند تا چه بر سر ما آمده است! هر چند فیلم‌ها و نگاتیو آن حادثه در آرشیو روزنامه کیهان ناپدید شد اما عکس‌های چاپ شده آن هنوز باقی است.

۶۶

مستقیم به سردخانه رفتم
واز جنازه‌های حادثه در
سردخانه عکاسی کردم؛
جنازه سالمی وجود
نداشت. مادری که کودک
خردسالش در بغلش جای
گرفته بود؛ جنازه بی‌سرو
صورت، بدن‌های تکه‌تکه
شده، نیم‌تنه‌ای بدون پا
و بدن‌های متلاشی‌باد
کرده...

۹۹

فرق عکاسی جنگ و حادثه با دیگر ژانرهای عکاسی چیست؟

طبیعی است هنرمندان از روحیه لطیفی برخوردار هستند و عکاسی هم جزو مشاغل هنری است. توصیه‌ام به عکاسان این است که تحت تاثیر احساسات و عواطف خود قرار نگیرند. در چنین صحنه‌های دلخراشی چون حادثه هواپیمایی مسافربری کارشان را به نحو احسن انجام دهند؛ احساسات را برای دیگران بسپارند؛ من برای عکاسی خلق شده‌ام و توسط عکس‌هایم، احساساتم را بیان می‌کنم و مردم هم با دیدن این تصاویر با حادثه ارتباط احساسی و عاطفی برقرار می‌کنند.

حوادثی چون تصادف، سیل، زلزله و بحران‌های دیگر بیشتر انگیزه خبررسانی آن پیرنگ است و طبیعی است که عکاس خبری عکس‌های صحنه حوادث را بگیرد. اگر عکاس به همراه خود خبرنگار هم در صحنه حادثه داشت، تنها عکاسی می‌کند، اما اگر اینگونه نبود، باید گزارشگر و عکاس واقع باشد و یا اطلاعات اولیه و مختصات خبری واقع را بتواند بازگو کند. اما در حادثه‌ای چون هواپیمای مسافربری ۶۵۵ ایران ایر عکاس باید کارش را بیشتر معطوف به عکاسی کند. در حقیقت در این نوع عکاسی هم باید عکاسی کند و هم به امنیت و سلامت خود بیاندیشد.

عکاسی در دوران جنگ چگونه بود؟

عکاسی جزو مشاغل سخت و زیان‌آور نبود. در انجمنی عنوان کردم آقایان توجه بفرمایید زمانی که یک عکاس در منطقه جنگی حضور پیدا می‌کند با شیرجه هواپیما جنگنده برای بمباران، رزمندگان با صدای هواپیما بر روی زمین می‌خوابند اما این عکاس است که می‌ایستد و عکس خود را ثبت می‌کند. بیان این موضوع باعث شد عکاسی جزو مشاغل سخت و زیان‌آور محسوب شود.

در دوران جنگ خودمان و یا با وسیله نقلیه‌ای که روزنامه در اختیارمان می‌گذاشت، به جبهه می‌رفتیم، البته راننده در نمایندگی می‌نشست و ما خودمان با وسیله نقلیه ارتش یا هلال احمر خودمان را به منطقه می‌رساندیم؛ البته در عملیات‌ها شرکت نمی‌کردیم مگر آنکه عکاس سازمانی یا ارگانی باشیم. عکاس‌های خبرگزاری‌ها باید از ابتدای عملیات به صورت آماده باش به سری می‌بردند و با تثبیت منطقه عملیاتی از آنجا عکاسی می‌کردند. عکاس جوانی بود که در زمان جنگ سرباز بود و با شرکت در عملیات‌های مناطق جنگی عکاسی می‌کرد.

یعنی شما در هیچ عملیاتی حضور نداشتید.

عکاس‌های روزنامه به عملیات‌ها فرستاده نمی‌شدند، فقط در عملیات "مسلم بن عقیل" در منطقه سومار و سرپل ذهاب بود که به ما اطلاع دادند بعد از آزادسازی آن می‌توانیم از منطقه عکاسی کنیم.

آیا در مدت حضورتان در جبهه دچار آسیبی هم شدید؟

سال ۶۶ در سفری به منطقه کردستان عراق، شیمیایی شدم. بچه‌های قراگاه رمضان که الان "سپاه قدس" نام دارد محل قراگاه فرمانده تیپ سوم عراق را شناسایی کرده بودند و در نظر داشتند که آن را به گروگان بگیرند. بنابراین با عکاسان دیگر به منطقه کردستان رفتیم؛ ابتدا در جلسه به ما اعلام کردند، قصد ورود به داخل خاک عراق را دارند. تا آن زمان، نه کارت شناسایی و نه لباس نظامی داشتیم و حتی در زمان اصابت بمب شیمیایی، ماسک ضد شیمیایی و آمپول آتروپین برای تزریق هم نداشتیم و اگر ما را داخل عراق می‌گرفتند؛ مستقیم اعدام می‌کردند. البته با ورود به داخل خاک عراق، پلاک به ما دادند. بالاخره در همان جلسه بسیاری از عکاسان به عقب برگشتند.

چرا شما قبول کردید تا به داخل خاک عراق بروید؟

مسئول روابط عمومی قراگاه رمضان از من پرسید تصمیم شما چیست؟ من گفتم؛ مشکلی نیست و از چیزی نمی‌ترسم. عکاسان روزنامه کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، قدس، رسالت به داخل خاک عراق رفتیم. البته وسایل و دوربین عکاسی و کیف‌های کوله‌پشتی‌مان را تحویل دادیم و قرار شد قاطرهای آنها را حمل کنند و ما بدون هیچ وسیله‌ای باید وارد خاک عراق می‌شدیم. لباس‌های کردی به ما داده شد؛ جالب است بدانید دو نوع لباس کردی وجود دارد؛ بارزانی و طالبانی با شال‌های مخصوص؛ کردها توسط شالی که به کمر می‌بستند شناسایی می‌شدند و اگر در منطقه کردهای طالبانی، شال بارزانی بسته بودی به شما شلیک می‌کردند. لباس کردی با گره شال طالبانی بستیم چون پیشمرگ‌های آنها از ما حمایت می‌کردند. حدود ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر به داخل عراق پیشروی کردیم و به منطقه‌ای به نام سرگلو و برگلور رسیدیم و در نزدیکی سد دوکان عراق از رزمندگان پیشمرگ و برنامه‌های آنها عکاسی کردیم؛ به یاد دارم شیمیایی سردشت آن زمان رخ داده بود.



در منطقه‌ای که بودید چه اتفاقاتی افتاد؟

در آن منطقه عملیات لو رفته بود و باید برمی گشتیم. در پشت کوهی چادر زده و منتظر بودیم تا هلی کوپتر ما را از منطقه ببرد، چون تا منطقه برگلو که زندان میهنی جلال طالبانی بود با هلی کوپتر رفته بودیم و باقی مسیر را با قاطر و پیاده طی کرده بودیم. بنابراین شب آخری که در عراق بودیم همه در چادر خوابیده بودیم و من طبق عادت که شب‌ها دیر می خوابم از چادر بیرون آمدم، صدای انفجارها شنیده می شد؛ مه سفیدی روی منطقه را فرا گرفته بود، یکی از رزمندگان پیش مرگ را صدا زدم و گفتم اینجا هوا صاف بود این چه مه‌ای است! یک مرتبه گفت شیمیایی زدند. بنابراین پارچه‌هایی را خیس کردیم و روی بینی قرار دادیم و از کوه بالا رفتیم. یکی از بچه‌های روایت فتح، آقای رضا برجی با ما بود. رضا بیشتر شیمیایی شد چون از وسط راه برگشت تا دستیارش، حمید را که در پایین کوه خوابیده بود، بیدار کند. تا صبح بالای کوه بودیم. کردستان عراق برف شدیدی باریده بود، برای اینکه یخ نزنیم، تخته سنگ‌هایی را سه نفری با هم حمل می کردیم. صبح روز بعد جنازه‌های زیادی از رزمندگان را دیدیم که در اطراف و بالای کوه پراکنده شده بودند.

برای نجاتتان آمدند؟

از چشم‌هایمان به شدت آب می آمد. هلی کوپتر آمد و از منطقه خارج شدیم. اولین جایی که رفتیم، قرارگاه شهید نمکی بود. لباس‌هایمان را تعویض کردیم، پتو به دورمان پیچیدند و در بانه چند روز بستری بودیم. دوباره به باختران رفتیم، همه بیمارستان‌ها پر از مجروحان جنگی بود. در آنجا در مقر سپاه هم چند روزی تحت درمان بودیم که با موشک باران تهران من طاقتم را از دست دادم و شبانه به تهران بازگشتم. موشکی در پشت خانه ما به زمین اصابت کرده بود، خانه ما پشت بیمارستان عیوض زاده بود و موج انفجار موشک تمام در و پنجره‌ها را ویران کرده بود و همسرم بچه‌ها را به خانه پدري اش برده بود.

در حال حاضر عکاسی می کنید؟

سال ۹۰ از روزنامه کیهان که باز نشسته شدم، با وجود اینکه توسط مسئولین کیهان دعوت به کار شدم اما نپذیرفتم. در حال حاضر عکاس آزاد هستم و برای دل خودم از طبیعت و منظره عکاسی می کنم.



واکاوی تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق به بهانه نگاهی به کتاب خاطرات «احمد احمد»

دیگر، سازمان با طرح خط جدایی میان مردان و زنان مزدوج، علاوه بر بهره‌گیری از خلاقیتی و هویتی به وجود آمده در خلق ید و شکست خط مقاومت از بابت پذیرش ایدئولوژی جدید، مسیر همفکری میان زوجها و امکان تحلیل و تفسیر و اتخاذ یک تصمیم صحیح و مشترک را نیز کور می‌کرده تا همه امور بروفق مراد خودش پیش برود. رویه‌ای که البته بعدها و پس از شکست مفتضحانه در عملیات مرصاد هم به کار گرفته شد.

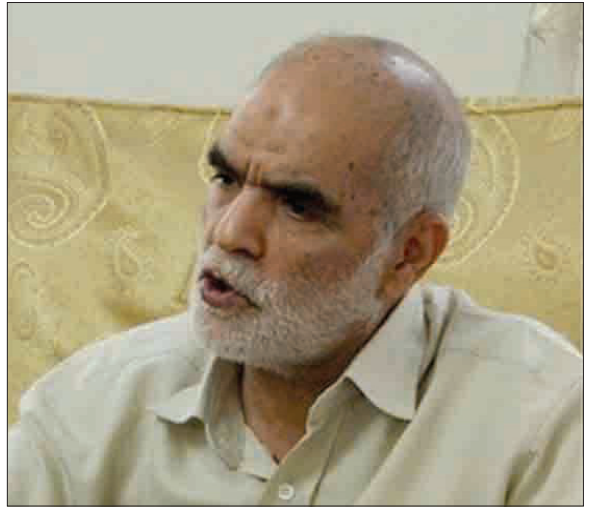
خاطرات ۶۰۰ صفحه‌ای احمد احمد حاوی نکات فوق العاده باارزشی است که می‌تواند چراغ راه هر علاقه‌مندی برای شناخت هر چه بهتر از مختصات مبارزه و سازمان‌های سیاسی و چریکی فعال در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی باشد. این کتاب همچنین می‌تواند الگو و نشانه‌ای باشد از کسانی که با وجود دم‌خور شدن و همکاری با نحله‌های مختلف فکری و سیاسی هیچ‌گاه راه اصلی را گم ننموده و به بیراهه و جاده خاکی تباهی نزده و به اصطلاح چپ نکرده‌اند.

سرپرشور نوجوانی

فصول ابتدایی خاطرات احمد احمد به دوران کودکی و نوجوانی او اختصاص دارد. احمد متولد سال ۱۳۱۸ در یکی از روستاهای حوالی اسلامشهر. در کودکی و به همراه خانواده به تهران مهاجرت می‌کند. به واسطه فعالیت‌های سیاسی برادرش «مهدی احمد» که از اعضای باسابقه هیات‌های مولفانه اسلامی است با جریان‌های سیاسی کشور آشنا و به مبارزه علاقمند می‌شود. در دهه ۳۰ و دوران نوجوانی شاهد درگیری میان هواداران حزب توده و جبهه ملی می‌شود و سرنترس خود را از همان دوران و با ورود به دبیرستان مروی نشان می‌دهد. او به جرم اعتراض به اطلاعیه جدید وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۳۳۹ و در پی آن، تجمع در مقابل اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران در خیابان سی تیر دستگیر و چند روزی را در زندان قزل قلعه در حصر به سر می‌برد. پس از خلاصی از زندان متوجه می‌شود که از دبیرستان مروی اخراج شده، اما با زرنگی می‌تواند در امتحانات نهایی شرکت کرده و دیپلم بگیرد. احمد در ادامه در کنکور تربیت معلم شرکت نموده و پس از پذیرش و تحصیل به عنوان معلم ورزش در مدارس تهران مشغول به کار می‌شود. احمد احمد در فصول ابتدایی خاطراتش و در ورای بیان اتفاقات

دکمه‌کت را به آرامی باز کرده و خود را آماده درگیری کردم. در حالی که به سرکویه نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدیم، خودروی پیکانی با سرعت از نقطه‌ای به حرکت درآمد. سرکویه به شدت ترمز کرد... گفتیم: «میثم توجهی نکن. راحت را برو، من درگیری شوم و تو با تمام قدرت بدو و فرار کن». مادر فاصله پنج متری با پیکان بودیم که مردی قوی هیکل، بلند قامت و ورزیده از آن پیاده شد و در حالی که اسلحه یوزی به دست داشت، با سرعت به پشت قسمت جلویی ماشین رفت و اسلحه را به حالت آماده برای تیراندازی بروی کاپوت ماشین گذاشت یک دفعه به لفظ جاهلی گفت: «سالار! دست‌ها بالا».

و این تاوانی بود که احمد احمد و سایر همزمانش از مجید شریف واقفی گرفته تا مرتضی صمدیه لباف و علی میرزا جعفر علاف از بابت مقاومت در برابر تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ دادند، در اشکال مختلف و اغلب سنگین؛ از ترور و به آتش کشیده شدن گرفته تا لورفتن و شکنجه و سر به نیست شدن. احمد احمد از جمله مبارزان پیشگام و کهنه‌کار علیه رژیم شاهنشاهی است و سابقه عضویت در حزب ملل اسلامی، گروه حزب الله و سازمان مجاهدین خلق ایران را در کارنامه مبارزاتی خود دارد. او با چاپ خاطراتش علاوه بر بازنمایی اتمسفر سیاسی و اجتماعی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی و شرح احوالات برخی از سازمان‌ها و فعالان مبارز علیه حکومت پهلوی، با بیان خاطراتی کمتر گفته و شنیده شده، دریچه تازه‌ای را به روی تحقیقات مربوط به سازمان مجاهدین خلق و به طور مشخص، مقطع زمانی مقارن با تغییرات ایدئولوژیک این سازمان گشوده است. عامل متمایز کننده خاطرات احمد احمد از دیگر کسانی که از این مقطع تاریخی و سیاه در عمر سازمان مجاهدین خلق سخن گفته‌اند، اثرات مقاومت و طرح پرسش در برابر این تغییر، نه فقط بر زندگی شخصی و سیاسی این چریک مبارز که بر مناسبات خانوادگی و زناشویی اوست. احمد در خاطرات خود در ورای روایت رفتارهای دیکتاتورمآبانه و فاشیستی مرکزیت سازمان مجاهدین خلق و در راس شان تقی شهرام، در اجبار و ارباب اعضا برای پذیرش ایدئولوژی جدید مارکسیستی به ترفندهای به کار گرفته شده برای نیل به این هدف نامبارک از جمله ایجاد اختلاف و جدایی افکندن میان زنان و شوهرانی که در خدمت سازمان بوده‌اند، می‌پردازد. به بیانی



احمد احمد

احمد با به خاطر آوردن و بیان جزئیات درگیری ها و کشتار بی رحمانه مردم و معترضین، مخاطبش را با خود در محله های اطراف بازار تهران همراه و تصاویری واضح و مستند را در پیش چشمانش زنده می کند.

عضویت در حزب ملل اسلامی

احمد پس از دیدار با آیت الله خمینی (ره) از انجمن حجتیه کناره گیری می کند و از طریق یکی از دوستانش در جریان تشکیل حزب ملل اسلامی قرار می گیرد و جذب آن می شود. حزب ملل اسلامی در مقام سازمان و تشکیلاتی سیاسی توسط سید محمد کاظم موسوی بجنوردی تأسیس شده و مرامی فکری و انقلابی دارد. این حزب اسلامی اما خیلی زود با دستگیری اتفاقی یکی از اعضایش لومی رود و تقریباً تمام اعضای آن و از جمله احمد دستگیر می شوند. در سال ۱۳۴۴ دادگاه ۵۵ نفر از اعضای حزب ملل برگزار و احمد سه سال حکم حبس می گیرد که با اعتراض او و در دادگاه تجدیدنظر به ۴ سال افزایش می یابد!! در این بخش کتاب هم خواننده با تصاویری روشن و مستند از وضعیت زندان و همکاری میان گروه های سیاسی مواجه است.

تشکیل گروه حزب الله

احمد پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۶ به همراه عباس آقازمانی (ابوشریف) و علیرضا سپاسی آشتیانی سنگ بنای گروه حزب الله را می گذارند و شروع به عضوگیری می کنند. احمد که حالا دریافته از آموزش و پرورش اخراج شده است، در یک کارخانه قوطی سازی به عنوان حسابدار مشغول به کار می شود. یک سال بعد به خدمت سربازی اعزام و با شهید محمد مفیدی آشنا می شود. گروه حزب الله در سال ۱۳۵۰ و همزمان با برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در صدد تهیه اسلحه و انجام اقدامات خرابکارانه بر می آید که با در دام ساواک افتادن یکی از افراد مرتبط که البته از وجود تشکیلاتی به نام حزب الله خبر نداشته و لو رفتن نام کسانی مانند آقازمانی، احمد احمد دوباره دستگیر می شود و تحت شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه ها قرار می گیرد.

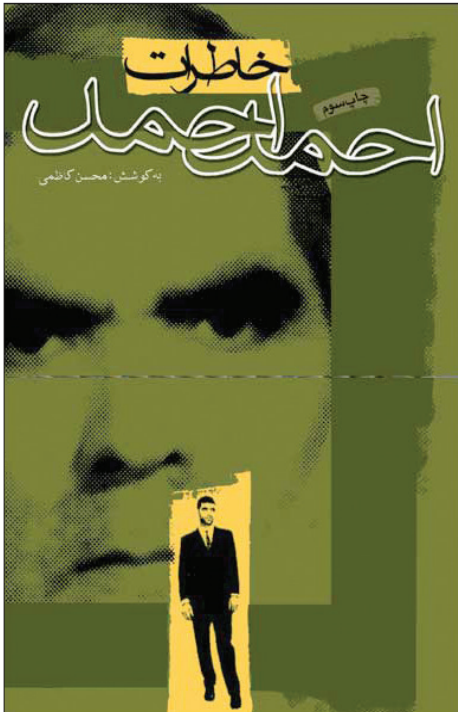
«حدود ۱۵ روز شدیدترین، خشن ترین و سبانه ترین شکنجه ها بر من اعمال شد. روزهای آخر آنقدر ناتوان شده بودم که به محض شروع شکنجه بیهوش می شدم ولی آنها با پاشیدن آب و شوک های

مقاطع اولیه زندگی اش، تصویری دقیق، روشن و ریزبینانه را از وضعیت نامناسب اقتصادی و اجتماعی محله های فرودست پایتخت ارائه می دهد. او پس از فوت آیت الله بروجردی و تصویب قانون انجمن های ایالتی و ولایتی و مقاومت آیت الله سیدروح الله خمینی در برابر آن، با شخصیت و اندیشه های امام (ره) آشنا و مقلد ایشان می شود و در ادامه، با عضویت در انجمن ضد بهائیت در محافل مبلغان بهایی ظاهر شده و اقدام به شناسایی افرادی که به لحاظ مبانی اعتقادی و ایمانی دچار سستی هایی بوده و به نوعی مستعد جذب و گرویدن به این فرق هستند، می کند تا توسط سایر اعضای انجمن و در زمان مقتضی ارشاد و هدایت شوند. احمد و دوستانش همین رویکرد را در برابر مبلغان ظهورگرایان مسیحی هم در پیش می گیرند.

ملاقات با آیت الله خمینی (ره)

نقطه عطف دوران جوانی احمد اولین دیدار او با آیت الله خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ و تأثیراتش از این ملاقات است؛ ملاقاتی که از طریق برادر مولفه ای اش امکان پذیر می شود. وقتی احمد و دوستانش از فعالیتشان در مبارزه با بهائیان و مبلغان مسیحی سخن می گویند امام خمینی (ره) با چند جمله تکلیف را برای همه روشن می کند و چراغ راه را در مبارزه به دست شان می دهد. «امام (نقل به مضمون) فرمودند: یک گروه دارند کار می کنند به نام ضد بهایی، که مربوط به آقای حلبی است. می خواستم به آنجا معرفی تان کنم اما آن هم مبارزه نیست... همین مبارزه ای که روحانیت دارد می کند همین کار را بکنید.» (۱)

همین چراغ راه است که باعث مشارکت احمد و دوستانش در واقعه قیام ۱۵ خرداد می شود. واقعه ای که کیفیت و ابعادش به خوبی و با جزئیات در کتاب آمده است.



از قرآن و حدیث و سردادن شعارهای اسلامی در نهایت، جذب احمد و همسرش به سازمان را به دنبال دارد و در امتدادش، شروع زندگی مخفیانه آنها را. نام مستعار سازمانی احمد می شود شاپور و همسرش شاپورزاده. در همین حین همسر احمد که باردار است فارغ می شود و دو قلوهای آنها مریم و زهرا به دنیا می آیند. با تولد دختران، احمد و همسرش برای مدتی سازمان و آرمان هایش را فراموش کرده و فکر و ذهن شان معطوف به زندگی مشترک و فرزندان شان می شود. اما سیاسی آشتیانی خبر می آورد که سازمان از آنها خواسته تا خانه مخفی و امنی را برای خود تهیه کنند. احمد ابتدا از پذیرش این درخواست طفره می رود اما بعد با فشار سازمان می پذیرد. به این ترتیب، زندگی آنها با دو بچه کوچک در خانه تیمی آغاز می شود. اوقات آنها در خانه تیمی با حضور افراد دیگر سازمان به کارهای مطالعاتی، جعل سند و تهیه مواد منفجره و بمب می گذرد.

مختلف مرا از آن حال بیرون می آوردند... سلسله اعصاب من بر اثر آب های سردی که به رویم ریخته می شد، بسیار صدمه دید و ضعیف شد. شکنجه ها ادامه یافت تا اینکه دیگر از حالت یک انسان عادی خارج شدم، به طوری که گاهی که به هوش می آمدم برای دقایقی پیوسته، داد و هوار می کردم و به حاضرین در اتاق فحش می دادم... آرزو می کردم در بین شکنجه و کتک، ضربه ای به گیجگاهم بخورد و از بین بروم. (۲)

احمد هشت ماه را در انفرادی به سر می برد. اما در اثر مقاومت او و سایر همفکرانش، ساواک به وجود حزب الله نمی برد و این تشکیلات دست نخورده باقی می ماند. همین پایداری و ندادن اطلاعات باعث می شود که حکم زندان احمد از شش سال اولیه به دو سال در دادگاه تجدیدنظر تقلیل یابد. او در این مدت، علاوه بر ملاقات با محمد حنیف نژاد از موسسان سازمان مجاهدین خلق با دیگر اعضای این سازمان نیز آشنا و قرار می شود با توجه به ضربه سال ۵۰ سازمان مجاهدین، برخی از امکانات گروه حزب الله در اختیار آنها قرار گیرد و تعدادی از مجاهدین همچنان آزاد در خانه های تیمی حزب الله پنهان شوند. اتفاقی که البته احمد از آن به عنوان نقطه سقوطی برای حزب الله یاد می کند.

«از هم گسیختگی و انحطاط حزب الله زمانی متجلی شد که به فکر طرح ادغام با سازمان مجاهدین افتاد. بین اعضای آن اختلاف نظر و تفرقه روی داد. گویا پس از طرح مسئله ادغام در کمیته مرکزی حزب، جواد منصوری به شدت با آن مخالفت کرده و سپس از حزب الله کناره گرفت. برخی چون علیرضا سیاسی و محمد مفیدی در حزب مانده و به سازمان پیوستند.» (۳)

ازدواج و وصل به مجاهدین

احمد پس از پایان محکومیت دو ساله اش و آزادی از زندان در سال ۱۳۵۲ با فاطمه فرتوک زاده ازدواج می کند.

در همین گیر و دار، سرو کله علیرضا سیاسی آشتیانی هم پیدا می شود که پس از ادغام حزب الله با سازمان مجاهدین خلق، در خدمت این سازمان قرار گرفته است. سیاسی آشتیانی نه فقط از احمد که از همسر او نیز به خاطر علاقه اش به مبارزه برای عضویت در سازمان دعوت می کند. دعوتی که در مرتبه اول با جواب منفی احمد روبرو می شود. سماجت های سیاسی آشتیانی و ادله آوردنش

صبح امروز در فلکه
و ثوق تهران نو

تروریستها ۳ امریکائی را کشتند

تروریستها با یک فلوکس واکن
را در ایرو آمریکا کشتند

تروریستها از بنایای گروه
تروریستی مارکسیست های
اسلامی هستند

اطلاعات

۳۶ صفحه

شماره ۵۰۹۷ - انتشارات ۲۰ دی ماه
دوم رمضان ۱۳۹۶
قیمت ششم هزار ریال ۵۰۰۰

تروریستها پس از
کشتن امریکائیه
متواری شدند

سه آمریکائی عازم محل کار خود
بودند که مورد حمله قرار گرفتند

جرقه اولین اختلاف

سایر تیم‌ها فرامی‌خواند و با ارائه طرحی، به طور کل بین او و همسر و فرزندانش طرح دوری می‌اندازد.

«سازمان برای عملی ساختن برنامه و هدف شوم خود برای افرادی مثل من، طرحی را ارائه کرد که به تبع آن باید به اصطلاح خواهرها در تیمی جداگانه از تیم برادرها زندگی و فعالیت کنند. هدف آشکار این طرح، فاصله انداختن بین افراد متاهل سازمان با همسران شان بود، تا به این طریق کانون‌های زندگی آنها از هم بپاشد. با از بین رفتن قید و بندهای خانوادگی و زناشویی و پس از تهی شدن از شخصیت واقعی، می‌توانستند از آنها جهت اهداف خود استفاده کنند.» (۵)

نشانه‌های انحراف هویدای شود

پس از ترور دو مستشار آمریکایی توسط اعضای سازمان مجاهدین در اردیبهشت ۵۴ ایرج از احمد می‌خواهد که اطلاعیه مربوط به این عملیات را تکثیر کند. احمد از حذف آیه «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر عظیم» از بالای آرم سازمان تعجب و اعتراض می‌کند. ایرج در ابتدا احمد را به سرپیچی سازمانی متهم می‌کند اما وقتی سرسختی او را می‌بیند با آوردن یک دلیل، احمد را مجاب و در اصل فریب می‌دهد.

«او با زیرکی و از روی فریب گفت: شاپورا! این اطلاعیه برای ترور مستشاران آمریکایی است و چون ما قصد داریم آن را به داخل سفارتخانه‌های کشورهای بیگانه و کافر بیاوریم، درست نبود که آیه زیر دست و پای آنها ریخته شود و اجنبی با روی آیه بگذارد!» (۶) در نهایت اما پس از تشکیل یک جلسه اضطراری در خانه تیمی، تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان و گرایش به مرام مارکسیستی به طور رسمی اعلام و ابلاغ می‌شود. در این جلسه ایرج اعلام می‌کند که سازمان مجاهدین خلق مارکسیسم را به عنوان ایدئولوژی برتر

احمد احمد در کتاب خاطراتش از همسرش فاطمه فرتوک زاده به عنوان زنی کاملاً معتقد، مذهبی و یاری مهربان و همسری همراه یاد می‌کند. تبحر فرتوک زاده در پیدا کردن خانه‌های تیمی مناسب باعث می‌شود که به عنوان مسئول این امور انتخاب شده و ساعات بیشتری را در بیرون از خانه بگذرانند. جالب آنکه، دو قلوهای آنها در این مدت به عنوان محمل عادی سازی، مادر خود و سایر اعضای سازمان را همراهی می‌کرده‌اند.

«نقش دو قلوها در یافتن خانه‌ها خیلی مهم بود. توهومات و اشک‌هایی را که ممکن بود از سوی سایر افراد جامعه به همراه داشته باشد، رفع می‌کرد. آنها در این راه به دفعات مریض شدند. حتی دخترها و پسرهای جوان چچه‌های ما را برمی‌داشتند و به نشانه این که متاهل هستند به جستجوی خانه می‌پرداختند... به یاد دارم آنها یک مرتبه مریم را با خود برده بودند. وقتی برگشتند دیدم دست او سوخته است. گویا هنگام صرف ناهار بچه دستش را داخل آب گوشت می‌کند و آنها دستپاچه شده و نمی‌توانند برای او کاری بکنند، زیرا بچه داری نمی‌دانستند. من با دیدن دست سوخته مریم ناراحت شده و از آنها انتقاد کردم.» (۴)

از سوی دیگر، یکی از اعضای سازمان به نام واقعی جمال شریف زاده و مستعار «ایرج» در رفت و آمد به خانه تیمی با طرح مسائلی با همسر احمد همچون توپیک زن آزاده هستی و نباید به شوهرت وابسته باشی یا شما مقداری از نظر مبارزه از شوهرت عقب هستی ولی از نظر اعتقادی در سطح بالایی قرار داری و باید با خواندن کتاب از نظر اطلاعات سیاسی خود را غنی کنی، سعی در دور کردن هر چه بیشترین زن و شوهر از یکدیگر می‌کند. سازمان در ادامه همسر احمد را برای انتقال تجربیات به تدریس در کلاس‌های



اولین نشانه‌های انحراف

پس از ترور دو مستشار آمریکایی توسط اعضای سازمان مجاهدین در اردیبهشت ۵۴ ایرج از احمد می‌خواهد که اطلاعیه مربوط به این عملیات را تکثیر کند. احمد از حذف آیه «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر أعظم» از بالای آرم سازمان تعجب و اعتراض می‌کند.

می‌ساخت... در برخی خانه‌های تیمی، شئون اسلامی رعایت نمی‌شد و دخترها و پسرهای نامحرم با هم زندگی می‌کردند.» (۸)

جدایی و اعلان جنگ به سازمان

احمد از مجاهدین جدا می‌شود اما همسرش در اثر القانات تصور می‌کند که جدایی از سازمان مساوی است با مرگ و نیستی و بی هویتی. سازمان برای او چنین تصویری را به وجود می‌آورد که هر جا بروند در معرض تهدید ساواک هستند و بدون پوشش امنیتی سازمان بیش از ۲۴ ساعت دوام نمی‌آورند. فاطمه فروتک زاده در پاسخ به پرسش مادرش که از او می‌پرسد شنیده‌ام از احمد جدا و مارکسیست شده‌ای؟ می‌گوید: «مادر، من اعتقاد خودم را دارم ولی به خاطر حفظ جان احمد و بچه‌هایم مجبورم که در سازمان بمانم.» احمد پس از جدایی از سازمان، خانه‌ای را اجاره و در آن ساکن می‌شود و البته همچنان ارتباط خود را با چند نفر از اعضای مذهبی سازمان حفظ می‌کند. از سوی دیگر، از طریق یکی از دوستانش با شهیدان در گو ارتباط می‌گیرد. شهیدان در گو کلت کمری خود را به او می‌دهد تا از خود محافظت نماید و همچنین توصیه می‌کند که دیگر سرقرار نرود که مجاهدین او را خواهند زد. احمد می‌کوشد تا همسرش را متقاعد کند که از سازمان جدا شود و به او پیوندی لافاقل فرزندش را بازگرداند. سازمان به احمد خبر می‌دهد که همسرش پذیرفته تا ملاقاتی با او داشته باشد اما وقتی احمد سرقراری می‌دهد کسی را نمی‌بیند.

«روز بعد که طریقت را دیدم گفتم: چرا زخم نیامد؟ گفت: او عاقل و بالغ است، خودش نیامد. گفتم: محسن! به سازمان بگو از امروز تا یک هفته دیگر فرصت دارند که دخترم را به من برگردانند، در غیر این صورت هریک از آنها را در هر جا بینم خواهم زد و آنها هم هر جا مرا دیدند بزنند. برو و به آنها اعلان جنگ بده.» (۹)

سازمان که می‌داند احمد سر موضع اش هست و با کسی شوخی ندارد، چند روز بعد دخترش را به مادر همسرش تحویل می‌دهد.

لورفتن و دستگیری

احمد پس از جدایی کامل از سازمان و قطع رابطه با اعضای حتی به ظاهر مسلمان آن، ارتباطاتش را با حلقه مبارزان اطراف شهیدان در گو نزدیک‌تر و بیشتری می‌کند. از سوی دیگر، محسن طریقت به عنوان یکی از اعضای همچنان مسلمان مجاهدین وقتی از

و مسلط پذیرفته است. حاضران در بهت فرو می‌روند و سکوت می‌کنند اما عکس العمل احمد تند و غیر قابل منتظره است.

«در یک لحظه تصمیم گرفتم که از آبروی اسلام دفاع کنم. نشستیم و گفتم: بی خود! چه صبری؟! چه دستوری؟! دستور ما دستور اسلام است!... شما ما را گول زدید، خیانت کردید، خائن هستید، شما با ظاهر فریبی کار را به اینجا کشیدید، شما از امکانات مسلمانان استفاده کرده و بعد به آنها خیانت کردید. حتی الان هم شما از کمک‌های بازاری‌ها و مسلمان‌ها سرپایید. شما چطور جرات کردید که این کار را بکنید؟ چهار تا جوان تازه به دوران رسیده آمدید برای خودتان تغییر مواضع ایدئولوژیک طرح کرده‌اید، غلط کرده‌اید! شما چه کاره‌اید که از طرف همه تصمیم گرفته‌اید...» (۷)

دیدار با تقی شهرام از پشت پرده

موضع سرسختانه احمد به تغییر ایدئولوژیک، افراد رده بالای سازمان را به چاره جویی وامی‌دارد. از سوی دیگر، احمد بابت موضع منفعلانه و عدم واکنش همسرش نسبت به ایدئولوژی جدید نگران است. چند روز بعد به احمد خبر می‌دهند که کسی قرار است بیاید و اعتراض او را بشنود و تغییرات را برایش تشریح کند. دیدار انجام می‌شود اما با پرده‌ای که میان آن‌ها کشیده شده است. احمد صورت آن فرد را نمی‌بیند اما از صدا و هیكل درشتش می‌فهمد که تقی شهرام است. شهرام از آرمان مترقی، مبارزه توده‌ها و خلق، مارکسیسم و قیام پرولتاریا می‌گوید و اعتراف می‌کند که از دو سال پیش مارکسیست شده است. احمد اعتراض می‌کند که چرا همان سال ۵۲ که به سازمان آدم این موضوع را نگفتید؟ پس از بحث و جدل‌های فراوان شهرام احمد را به یک خرده بورژوازی مرفه تشبیه می‌کند. احمد اما از مواضع خود کوتاه نمی‌آید و به صراحت می‌گوید علم اصلی علم توحید است و کار بی‌توحید عبث است و کشته شدن در این راه حکم نفع‌دهی را دارد. بحث میان شهرام و احمد به جایی نمی‌رسد. احمد مدتی را مدارا می‌کند اما تغییر مواضع ایدئولوژیک تبعات دیگری را هم به دنبال دارد که کاسه صبر او را لبریز می‌کند.

«سازمان که قبلاً آقایان و خانم‌ها را در خانه‌های تیمی از هم جدا کرده بود، اکنون در روند نوع و سیاست جدید آنها را مختلط می‌کرد. با این شیوه، نوعی اشتغال ذهنی و استحاله تدریجی فکری را محقق

خبر است. مبارزه به اوج خودش نزدیک می شود. دیگر اصلاً بحث گروه و دسته و من و تو نیست، مردم خودشان به حرکت درآمده اند. تو هم اصلاً در فکر این حرف ها نباش! همین که آزادی، خدا را شکر کن، ماندن و نفس کشیدن خودش شکر فراوان دارد.» (۱۱)

نگران و پیگیر سرنوشت همسر

آزادی از زندان همراه می شود با رسیدن خبری که بارغم را بردل احمد سنگینی می کند. اواز طریق مادرزنش می فهمد که همسرش کشته شده است. سازمان مجاهدین خلق و شخص تقی شهرام ادعا می کنند که فاطمه فرتوک زاده خودکشی کرده است. برطبق گفته آنها، او به مسگر آباد رفته و خودش را به درون چاه انداخته است. خبر دیگری می گوید که فرتوک زاده توسط ساواک دستگیر، شکنجه و کشته شده است. که البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی هیچ اسم وردی از او در پرونده های ساواک پیدا نمی شود.

خود احمد احمد بر این باور است که همسرش در اواخر سال ۵۵ با کادر مرکزی سازمان به شدت اختلاف پیدا می کند. سازمان او را تصفیه و از بین می برد و جسدش را در یکی از چاه های جنوب شهر تهران مفقود می کند. جالب آن که، هیچ وقت جسد فاطمه فرتوک زاده پیدا نمی شود و همین، فرضیه قتل او توسط سازمان را تقویت و تایید می نماید.

بازگشت احمد ناامید می شود آدرس خانه اش را به کادرهای بالای سازمان می دهد و آنها نیز آدرس را در اختیار ساواک می گذارند. به این ترتیب در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ احمد و دوستش در محاصره قرار گرفته و با مأموران ساواک درگیر می شوند.

«در همین لحظه که دست ها را بالا می آوردم با سرعتی باور نکردنی دست راستم را به زیر کت برده، اسلحه را خارج و برق آسا سه تیر شلیک کردم... با این تیراندازی همه آنها روی زمین دراز کشیدند و من بی درنگ و با سرعت شروع به دویدن کردم و وارد کوچه شدم. شاید حدود ۱۰ متری از ماشین پیکان فاصله نگرفته بودم که همزمان با شنیدن صدای رگبار گلوله، احساس کردم زیر پایم خالی شد. تعادلم را از دست دادم. در همین حال رگبار دوم هم بسته شد و من با تکان شدیدی و با سر محکم به طرف زمین پر شدم... پای چپ من از بالای زانو تیر خورد. در رگبار دوم لگنم از طرف راست تیر خورد.» (۱۰)

جسد نیمه جان احمد به بیمارستان شهربانی منتقل و به اتاق عمل برده می شود. پنج ماه در بیمارستان می ماند و سپس با بدنی رنجور که همچنان چند گلوله در آن جا خوش کرده است به زندان اوین فرستاده می شود. علی رغم تصور اولیه اش نه تنها او را اعدام نمی کنند که از بازپرسی و شکنجه هم خبری نیست. گویا اوضاع وخیم جسمانی احمد، ساواک را از فشار و آزار او منصرف می کند.

آزادی از زندان و دیدار با آقا سید علی

در سال ۵۶ و پس از بازدید نمایندگان سازمان صلیب سرخ جهانی از زندان اوین احمد احمد آزاد می شود. او که دچار مشکلات عدیده جسمانی و روحی شده است از طریق شهید حاج محمد صادق اسلامی به دیدار آیت الله سید علی خامنه ای که در میان مبارزان به آقا سید علی شهره هستند، می رود.

«ناگهان خود را در کنار آقا دیدم. مصافحه و معانقه کردیم. او مرا کنار دست خود نشاند و گفت: چه شده احمد؟! و من هر آنچه که دل تنگم می خواست گفتم (اما مختصر): از درگیری با ساواک، مسائل بیمارستان، زندان و فاطمه... در آخر هم احساس تالم و ناراحتی از نحوه آزادی کردم. گفتم که صلیب سرخ در زندان به سراغم آمد. اظهار سردرگمی و حیرت از ساواک کردم... آقا گفتند: کار از این حرفا گذشته، حالا که آمدی بیرون خواهید دید که چه

پی نوشت ها:

- ۱- خاطرات احمد احمد، محسن کاظمی، سوره مهر، چ ۱۴، ص ۶۹
- ۲- ص ۲۳۳
- ۳- ص ۲۸۲
- ۴- ص ۳۴۶
- ۵- ص ۳۴۷
- ۶- ص ۳۵۰
- ۷- ص ۳۵۵
- ۸- ص ۳۸۱
- ۹- ص ۴۰۷
- ۱۰- ص ۴۲۱
- ۱۱- صص ۲-۴۷۱



سکوت سینما برای جنگ

قریب ۴۰ سال از انقلاب اسلامی می‌گذرد، آنچه هست بسیار کم و آنچه نیست بسیار است درحالی‌که مردمی‌ترین انقلاب قرن که پدران و مادران بسیاری از ما با جان فشانی‌هایشان و روحیه حق طلبشان و تکیه بر آزادگی برای حرکت دادن جامعه‌ای طاغوتی به سمت جامعه‌ای اسلامی، آزاد و آباد که مردمی آگاه نیز دارد برای نسل‌های آینده‌شان رقم زدند؛ جوانانی که آن روزها چنین سلحشورانه حرکتی عظیم را به ثمر رساندند، امروز پدران نسل جوان هستند و همان جوانان و همان پدران برای حفظ دین و وطن، ناموس و شرفشان چه جان‌ها دادند و چه رشادت‌ها کردند و زیباترین صحنه‌های تاریخ بشریت را در قلاب تاریخ ثبت کردند. بسیار دردناک است که نسل امروز با نسل عاشق پدران‌ش با نسل پهلوان پدران‌ش غریب است و متأسفانه تفاوت بین ارزش‌های دیروز و امروز بسیار زیاد شده و این دقیقاً همان جایی است که سینمای جنگ، رسانه تصویری جنگ سکوت کرده و خیلی عقب‌تر از دلاوری‌ها و گذشت‌های سربازان بی‌نام و نشان این سرزمین است.



سید فرزاد علوی



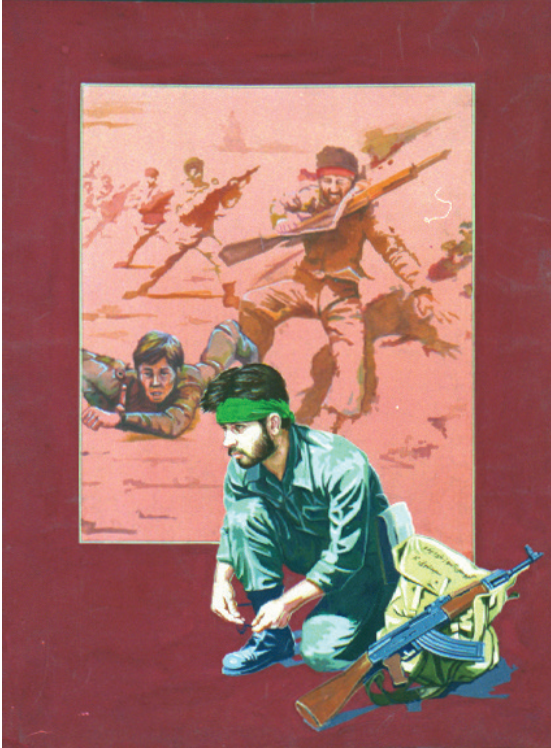
برابر واقع نشان می‌دهند و برای فیلم‌هایشان گیشه‌های جهانی فراهم می‌کنند. پایان جنگ جهانی دوم آغاز تولیدات انبوه سینمای جنگ در جهان بود. یوگسلاوی یک نمونه است که تنها ۱۲ روز در مقابل لشکر نازیسم مقاومت کرد اما صدها فیلم ارزشمند در این باره ساخته و هنوز هم می‌سازد.

جای پرسش دارد که آیا دفاع مقدس ما کمتر از آنچه به عنوان جنگ در غرب رخ داده ارزش داشته است؟ جای تعجب دارد که ما با این همه الگوی مستند در تاریخ دفاع مقدس که سرشار از پلان‌های مقاومت است. از نوجوان ۱۴ ساله گرفته تا پیرمرد ۷۰ ساله که همه و همه قهرمان بودند و آزاد. باز هم بعد از گذشت این همه سال نتوانستیم برای نمایش دل‌آوری‌های آن پاک‌سرشتان و پاسداشت عظمت عمل و عقیده و حرکتشان کاری بکنیم و البته جای تاسف. بی‌شک فیلم‌نامه‌ها و داستان‌های ما که با موضوع دفاع مقدس طرح می‌شوند از نبود قهرمان رنج می‌برند. فیلم‌ها و داستان‌های ما از قهرمان پروری فراری‌اند و نمی‌دانم ما چرا از این ترس داریم و دل به دریای قهرمان‌سازی نمی‌زنیم؛ هرچند ما اساساً نیاز به قهرمان‌سازی نداریم. ما در تاریخ دفاع مقدس‌مان کم قهرمان نداشتیم و همه آنها قهرمانان زنده‌ای هستند و برای ما سند غرور و افتخار ما درام‌سازی قهرمان و ضد قهرمان ضروری است. کاش کمی از سینمای غرب بیاموزیم که چگونه در یک داستان یک سرجوخه ساده را تبدیل به یک قهرمان می‌کند (نجات سرباز رایان) و او را به عنوان یک اسطوره به کل دنیا معرفی می‌کند و این بسیار در دناک است که می‌بینیم سینمای جنگ درمانده است و نیاز دارد به حمایت جدی و یک رویش و تولد دوباره برای احیای آنچه داریم، اما برایش کاری نکرده‌ایم.

سینمای جنگ باید بپذیرد که در این موضوع خیلی شایسته ظاهر نشده و شاید هم غفلت کرده است. در حال حاضر ما ناگزیریم که تکیه کنیم به ضرب المثل (ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است) و برای این مشکل هر چه سریع‌تر چاره‌ای بسازیم.

آیا با توجه به اینکه مادر سینما صاحب سبک بوده و بهتر بگویم صاحب نوعی سینمای خاص هستیم (سینمای ارزشی) توانسته‌ایم از این مانیتور برای نشان دادن ارزش‌های والای دفاع مقدس استفاده کنیم. (هرچند بی‌انصافی است که زحمات فیلمسازان و سینماگران ژانر دفاع مقدس، به خصوص سینمای مستند دفاع مقدس را که زایش خود را مدیون شهید مرتضی آوینی است نادیده بگیریم). ولی باید بگویم مادر این مورد نتوانسته‌ایم آن‌طور که باید به مساله دفاع مقدس بپردازیم و آنچه تا به حال در این مورد ساخته شده است، یا ناقص بوده یا اصلاً آن‌طور که باید برای برقراری ارتباط با نسل جوان مفید فایده نبوده و نتیجه ساختن این تعداد فیلم در این ژانر جز دوری‌گزیدن نسل جوان از آن چیز دیگری نبوده و ما باید بپذیریم که در این باره بسیار کم ساختیم و کم کار کردیم. هرچند داریم تک‌فیلم‌هایی استاندارد و بانگاهی عمیق به جنگ را فراموش نمی‌کنیم از کرخه تارین، کالیمانجار، باشوغریه کوچک، سفر به چابزه، آژانس شیشه‌ای و با کمی اغماض دوئل احمد رضا درویش را، اما نگاهی کوتاه به فیلم‌هایی که درباره جنگ در سینمای جهان بالاخص آنچه در سینمای غرب ساخته شده است. می‌بینیم که آنها چقدر متخصصانه و حرفه‌ای توانسته‌اند از پتانسیل سینما برای تفهیم فضای جنگ، دلایل آن و فرهنگ مبارزه برای خویش استفاده کنند و آن‌را نه تنها در معرض دید جوانان جامعه خویش می‌گذارند بلکه در مقابل دیدگان تمام مردم دنیا می‌برند و چندین





جنگ و دفاع مقدس انگیزه‌ای برای بروز خلاقیت‌هایی شد که تا آن زمان در ایران تجربه نشده بود. هنرمندان نیز مانند سایر مردم در این میدان حضور یافتند و به خلق آثار هنری در این زمینه پرداختند. هنر دوره جنگ هم، پیرو حرکتی بود که از اول انقلاب شکل گرفت؛ با این تفاوت که در این زمان هنرمندان بیشتری از جمله هنرمندان آکادمیک به این جریان روی آوردند. در این دوره نقاشی در کنار سایر هنرها، اتفاقات جبهه‌های جنگ را به جامعه منتقل کرده و مسؤولیت تبلیغات در شرایط بحرانی جنگ را بر عهده داشت. آثار نقاشی با موضوع جنگ از دو وجه قابل ارزیابی هستند؛ بخش اول، صورتی روایی که صحنه‌هایی از شجاعت‌های رزمندگان و بستگان آنها را به تصویر درآورده و وجه دوم، نشان دهنده جلوه‌های باطنی جنگ است. در حالت اول، این آثار موجب همراهی بیننده می‌شود و آنان را برای حضور در جبهه‌های جنگ ترغیب می‌کند. جمع این

هنر نقاشی نسبت به سایر هنرها در انقلاب اسلامی و جنگ، پیشرو بوده است. این در حالی است که در آن زمان دانشگاه و رشته خاصی برای تحصیل در این حوزه وجود نداشت و در واقع نقاشان، هنرمندانی خودآموز بودند. زمانی که نمایشگاه معروف حسینیه ارشاد در مورد نقاشی دفاع مقدس برپا شد، هنرمندان انقلاب در یک جا آثارشان را ارائه کردند و «نقاش جنگ» نامی آشنا برای هنرمندان شد.

با آغاز جنگ تحمیلی، همه آحاد ملت ایران برای دفاع از کشور خود به پا خاستند که برخلاف سایر جنگ‌های مرسوم دنیا بود. این جنگ، دفاع مقدسی از خاک، مال، جان و ناموس بود و چنانچه می‌دانیم هنگامی که جنگ به صورت دفاعی آرمانی درمی‌آید، دیگر جنبه خشونت‌آمیز ندارد بلکه پدیده‌ای اجتماعی است که با ابزارهای گوناگون هنری، ماندگاری تاریخی پیدامی‌کند.

نقاش جنگ زمانی که قصد دارد شهادت را به تصویر درآورد، در اثرش با او شهید می‌شود که آن شهید نیز در سلسله شهیدان ماقبل خویش به مقام شهادت رسیده است. این سلسله همچنان ادامه دارد تا به صحنه عالی شهادت در کربلا برسد؛ این همان صورت نمادین نقاشی‌های جنگ است که هنرمند با تعمق معنوی به آن دست پیدا می‌کند. این نوع نگرش که آمیخته با روح نقاش است، در واقع بازتاب احساسات فردی وی به شمار می‌رود.

از دیگر مواردی که طی جنگ پدید آمد، تصاویر شهدا بود که به صورت نقاشی روی بوم یا روی دیوار ترسیم می‌شد و در دوران قبل از آن وجود نداشت. در نظر بعضی از پژوهشگران، این، اتفاق تازه و منحصر به فردی بود که در هیچ جای دیگر چنین چیزی رخ نداده؛ نقاشی دیواری با ابعاد بسیار بزرگ از جنگ و قهرمانان آن به وجود آمده اند اما اینکه صورت‌های خیلی مشخص و با هویت معلوم در سطح بسیار بزرگ روی دیوارها کار بشود و سبب شود آنهایی که جنگ را ندیده و لمس نکرده‌اند، در بین این تصاویر زندگی کنند، اتفاق هنری پسنديده‌ای که در نوع خود بی‌نظیر است جنگ باعث تحرك جدی در عرصه نقاشی شد که حوزه‌های گوناگون



دو خصیصه در یک اثر هنری نشانه‌ای از درجه والای آن است که این گروه از نقاشی‌های جنگ موفق به کسب چنین موفقیتی شده‌اند. اما در حالت دوم، درون و حقیقت جنگ تصویر می‌شود؛ باطنی زیبا که با چشم سرنمی‌توان به وادی آن راه پیدا کرد و تنها با چشم دل است که می‌توان قدم در این عرصه گذاشت.

نیاز هنر و هنرمند جنگ، تلاش برای زنده نگه داشتن ابعاد وجودی و عمق باور مبارزان مسلمان ایرانی و منش آنهاست. این هنرمندان بیشتر به سوی آفرینش آثار هنری به صورت نمادین و سمبلیک گرایش پیدا کردند و همان‌طور که ملاحظه می‌شود، مهم‌ترین دلیل نمادین کار کردن هنرمندان ایرانی توجه به ارزش‌های درونی و نیز خواسته عمیق هنرمند برای بیان کردن ذات مفاهیم به کمک تصویر است؛ چیزی که می‌بایست در ورای طبیعت صرف آن را جست‌وجو کرد و به کمک تصویر چنان پیام‌هایی ارائه داد. در آثار نقاشی‌های جنگ، حضور تصاویر و عنصر خیال در مقابل عناصر واقع‌گرا، تا حد زیاد باعث نزدیک شدن به فضای ماورایی شده است. روایت در جنگ به مفاهیم حقیقی تبدیل می‌شود یا آنچه هنرمندی تصور می‌کند بیان هنر حقیقی است. به همین دلیل آثار هنری جنگ ما به شدت نمادین است و هنرمند از روایتگری مستقیم به طور ناخودآگاه پرهیز کرده است. در واقع نگاه هنرمند مادی نیست و سعی کرده بر اساس باور دینی خود یا به هر حال باور معنوی خود، مفهوم مبارزه را در فضای نقاشی نشان دهد و عناصری را در اثر خود تعریف کند تا به بیان آن حقیقت دست پیدا کند زیرا با خود می‌اندیشد که روایتگری صرف نمی‌تواند حق مطلب را بیان کند و در واقع روایتگری، یک عکاسی عین به عین از موضوع است.



هنری مادرست تبیین و تشریح شده است. «سخنرانی آیت الله خامنه‌ای در جمع هنرمندان، ۱۳۷۹»

این سخنان خود می‌تواند نشان دهنده مواردی باشد که از هنرمندان جنگ انتظار می‌رفته تا در آثار خود به آنها بپردازند.

در اغلب آثار اوایل انقلاب و جنگ تحمیلی حضور نمادها و نشانه‌ها به صورت بارزی مشاهده می‌شود. این نمادها نشانی از خیر و شر را همراه خود دارند که به این شکل سمبلیک قصد دارند مفاهیم را به مخاطب منتقل کنند. تکرار این نمادها سبب شده که در اثر مرور زمان، تبدیل به علائم شناخته شده‌ای از خیر یا شر شوند؛ دشت قرمز، نشانه خون شهید است و رنگ سبز و سفید نشانه پاکی و نشانگر خیر. گروه سربازان جبهه حق و گل سرخ نشانه شهادت و دسته رنگ‌های تیره، نمایانگر گروه شراست.

در تمامی آثار مربوط به جنگ، چهره‌های مصمم و استوار و رنج دیده‌ای ترسیم شده‌اند که قاطعانه قصد دارند در مقابل ظالم بایستند و در مقابلشان افرادی با چهره‌های مشوش و ترسان مربوط به گروه باطل جای دارند. تمامی این نمادها سعی در به نمایش گذاشتن پیروزی حق بر باطل دارند؛ گروه حقی که در مقام دفاع از جان و ناموس و سرزمینشان به میدان جنگ آمده‌اند که عین جهاد است و گروه باطلی که به قصد تجاوز و سلطه جویی به جنگ پرداخته‌اند که به یقین شکست خواهند خورد.

نقاشی «واقع‌گرا» و «فراواقع‌گرا» را دربرگرفت. تجربه‌های ژورنالیستی نیز در این زمینه انجام گرفت. از این دست، چهره «مادر وطن» در کنار شهیدان، بیشترین توجه نقاشان را برانگیخت. در این آثار بود که برای اولین بار در نقاشی فیگوراتیو، کم‌کم گرایش به کشف مختصات چهره و استخوان بندی ایرانی ظاهر شد و دفاع مقدس، زمینه مناسب و بستر حقیقی‌ای بود که سیمای مردان ایرانی در متن نقاشی به حالتی از شجاعت و ایمان و نور پدیدار شد. رهبر فرزانه انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای آنچه از هنرمندان دفاع مقدس انتظار می‌رفته را این‌گونه بیان فرموده‌اند: «من غالب این آثار هنری جنگ را دیدم یا شنیدم، قطعاً چیزهای با ارزش در بین اینها وجود دارد؛ لیکن همه اینها در مقابل آن گنجینه عظیمی که در این دفاع هشت ساله به وسیله ملت ایران به وجود آمد، چیز کمی است. همه جنگ، داخل جبهه‌ها نیست، بسیاری از مسائل جنگ، داخل خانه‌هاست، توی راه‌هاست، دو قطب بزرگ دنیای آن روز- یعنی قطب آمریکا و قطب شوروی سابق - مشترکا با همه ساز و برگشان به کمک عراق آمدند. کدام یک از این آثار



گفتمان



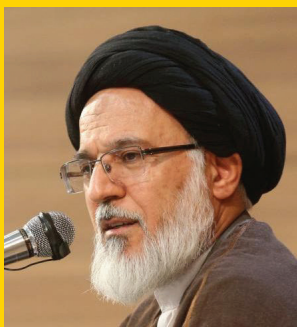
۶۱

ضرورت‌ها و رهیافت‌های جنبش
نرم‌افزاری



۵۶

راهبری رهبر در نهضت تولید علم



۷۱

جنبش نرم‌افزاری
و هماهنگ‌سازی علم و دین



۶۵

نباید از آزادی اندیشه ترسید

پرونده

بر قله دانش

تولید علم و جنبش نرم‌افزاری



راهبری رهبر در نهضت تولید علم

به عبارت دیگر، هر دانشی که يك ایده جدید را در سطح بین‌المللی ارائه دهد و به ثمر رساند، تولید علم شمرده می‌شود.»

دانشی که وجود نداشته و ایجاد شده است، فکرو نظری که نبوده و ایجاد شده و اهل منطق و علم آن را پذیرفته‌اند، زمانی اثبات می‌شود که يك محفل علمی و تخصصی آن را تأیید و مستند کند. با این تعریف، هرگونه کپی برداری، مونتاژ، تقلید و باز کردن راز نوشته شده، جزو شاخص‌های تولید علم به شمار نمی‌آید. تولید علم می‌تواند در هر دو جنبه عینی و ذهنی باشد؛ به عبارتی هم شامل علوم تجربی و هم علوم نظری است. از این رو، علوم انسانی و نظری، بدون شك می‌توانند مولد علم باشند و تولید علم

برای تشریح مفهوم نهضت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری، پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر ضروری است:



مهرداد صالحی

۱. «تولید علم» به چه معناست؟

امروزه واژه «تولید علم» در ادبیات علمی کشور، جایگاه ویژه‌ای دارد. درباره تعریف، مفاهیم و مصادیق تولید علم، مطالب بسیاری تاکنون مطرح شده است. از مجموع مطالب بیان شده، می‌توان تولید علم را چنین تعریف کرد: «تولید علم، به تفکرات و ایده‌های جدید که پس از مطالعات نظری و عملی، به چاپ مقاله‌ها در مجله‌های معتبر دنیا، ثبت اختراعات و یا اسنادسازی بینجامند، اطلاق می‌شود.

و عمومی که بر مفاهیم تخصصی تکیه دارند، همه در زمره نرم افزارها به شمار می آیند.

منظور مقام معظم رهبری از «نرم افزار» در توصیه به راه افتادن جنبش نرم افزاری، آن چیزی است که مقابل صنعت و سخت افزار تمدن قرار می گیرد. صنعت و ابزارهای حسی، علمی، تمدنی، محصول ضلع نرم افزاری تمدند و این ضلع نرم افزاری، همان فکرواندیشه و دانش است؛ فکرواندیشه و دانشی که به منزله نتیجه تولید نرم افزار، بیش از آنکه تأمین کننده ابزار رفاه جسم باشد، در جهت کمال روح بشر مؤثر خواهد بود.

۴. منظور از واژه جنبش و نهضت چیست؟

استفاده از واژه نهضت در طرح مسئله نهضت نرم افزاری، اشاره به این نکته مهم است که برای رسیدن به اهداف نهضت نرم افزاری، تنها نباید به فرهنگ تخصصی توجه کرد و همه برنامه ریزی ها و بسترهای لازم را در حوزه فرهنگ تخصصی دید؛ بلکه باید افزون بر آن، به گونه ای عمل کرد که این ارزش، به فرهنگی عمومی و فراگیر تبدیل شود. هدایت، جهت دهی و تقویت خواست و اراده عمومی یک ملت برای تولید فکرواندیشه، از اقدامات مهم است که در نهضت نرم افزاری انجام می شود.

نقش رهبری در نهضت تولید علم و جنبش نرم افزاری

۱. طرح مسئله

مقام معظم رهبری برای نخستین بار در جمع استادان و دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر، مسئله نهضت تولید علم و جنبش نرم افزاری را در تاریخ ۱۳۷۹/۱۲/۹ مطرح کردند. ایشان در این سخنرانی، ضمن طرح موضوع نهضت تولید علم و جنبش نرم افزاری، به تشریح جنبه ها و زوایای این مسئله پرداختند. بیان اهمیت و ضرورت تولید علم، مفهوم تولید علم، لزوم تبدیل شدن به فرهنگی عمومی و فراگیر، ابزار تولید علم، نقاط ضعف دانشگاه ها و مجامع علمی داخلی در تولید علم و توجه به توطئه های دشمن در دانشگاه ها برای ایجاد مانع در مسیر تولید علم، مطالبی بود که ایشان در سخنرانی خود در دانشگاه صنعتی امیرکبیر مطرح کردند.

باید مصداق هایی از هر دو را در برداشته باشد. باید توجه کرد که شاخص ها و مصداق های تولید علم، برای علوم طبیعی و علوم انسانی متفاوتند.

تولید علم، عالی ترین مرحله در علم است. تولید علم، یعنی تئوری سازی؛ تئوری ای که به خلق یک نوآوری جدید بینجامد. بنا بر مطالب گفته شده، تولید، یک مقوله جهانی است؛ یعنی انجام دادن تحقیقات دست اول و بکرو به روز در سطح جهان. به طور خلاصه می توان گفت: تولید علم، یک حرکت طولی در مسیر گسترش مرزهای دانش بشری است.

۲. مصداق های تولید علم چیست؟

برای تولید علم دو شاخص کلی وجود دارد: اول شمار مقاله های علمی و پژوهشی با دستاورد بین المللی دوم میزان اثربخشی مقاله ها در جهان علم برای سنجش این شاخصه های علمی، مصداق هایی تعیین شده است که با توجه به آنها تا اندازه زیادی می توان به میزان تولید علم یک کشور پی برد. این مصداق ها عبارتند از: پژوهش بنیادی، مقالات بین المللی بکر، پژوهش های کاربردی، اختراع بین المللی، کتاب (تألیفی)، کار گروهی علمی در سطح جهانی و منتج به مقاله، مجلات نمایه شده در مراکز معتبر بین المللی، تولید آثار علمی و هنری منحصربه فرد، گزارش های علمی و فنی معتبر، کارآفرینی و نوآوری، تولید آثار ادبی جهانی، حل مسئله تعمیم پذیر و تولید تصمیم و الگو.

۳. نرم افزار یعنی چه؟

هر تمدنی از نرم افزارها و سخت افزارهایی تشکیل می شود. منظور از سخت افزار، همان ساختارهای اجتماعی و محصولاتی است که در پی تحقق آن ساختارها پدید می آیند. این محصولات، اعم از محصولات دقیق که ابزار آزمایشگاهی هستند، ابزار تولید یا محصولات مصرفی است. این نوع از ره آورد های تمدنی، سخت افزار نامیده می شوند. ولی نرم افزارها عبارتند از نظام مفاهیمی که پشتوانه تولید این سخت افزارها هستند. مفاهیم بنیادین مثل فلسفه و منطق، مفاهیم تخصصی همچون علوم مختلف ریاضی، تجربی و انسانی و بالاخره مفاهیم اجتماعی

نتایج ارزشمند نهضت تولید علم، از ایشان برای یک بسیج عمومی و حمایت نهادینه تصمیم‌گیران فرهنگی و متصدیان حوزه و دانشگاه از آنها برای ایجاد «کرسی‌های آزاد علمی، با حضور هیئت‌های منصفه علمی و تخصصی» راهنمایی و کمک خواستند. در این نامه «طرح منطقی ایده‌ها»، رواج بازار «نظریه‌پردازی و نوآوری روشنند»، «مناظره‌های علمی و قانونمند و نتیجه‌بخش و فارغ از غوغاسالاری»، «نهادسازی برای اجابت پرسش‌های جدید» و در نتیجه «تولید بیشتر نرم‌افزارهای علمی و دینی» در حوزه و دانشگاه، از دستاوردهای نهضت تولید علم شمرده شده است.

رهبر معظم انقلاب در پاسخ به نامه پژوهشگران حوزه علمیه، ضمن آنکه روی آوردن نسل دوم حوزه و دانشگاه به نشاط اجتماعی و تولید فکر علمی و دینی، نظریه‌پردازی و مناظره در ضمن وفاداری به اصول و اخلاق و منطق را فی‌نفسه پیروزی و دستاوردی بزرگ برشمردند، آغاز دوران جدید تحول علمی را زمانی دانستند که نخبگان به قدرت شناسایی و تثبیت نقطه تعادل میان «هرج و مرج» و «دیکتاتوری» دست یابند و سهم «آزادی»، «اخلاق» و «منطق»، همه یکجا و در کنار یکدیگر ادا شود. ایشان در پاسخ به درخواست راهنمایی و کمک پژوهشگران حوزه علمیه، خطاب به سیاست‌گذاران نهاد‌های فرهنگی کشور فرمودند: «از شورای محترم مدیریت حوزه علمیه قم می‌خواهم تا با اطلاع و مساعدت مراجع بزرگوار و محترم و با همکاری و مشارکت اساتید و محققین برجسته حوزه، برای بالندگی بیشتر فقه و اصول و فلسفه و کلام و تفسیر و سایر موضوعات تحقیق و تألیف دینی و نیز فعال

پس از آن، ایشان بارها محور سخنرانی‌های خود را نهضت تولید علم، جنبش نرم‌افزاری و آزاداندیشی قرار دادند و به تشریح و تبیین بیشترین موضوع پرداختند. یکی از این موارد، سخنرانی ایشان در دیدار استادان دانشگاه‌های سراسر کشور در تاریخ ۱۳۸۱/۸/۲۲ است. رهبر معظم انقلاب در این سخنرانی فرمودند: «یکی از وظایف مهم دانشگاه‌ها عبارت است از نواندیشی علمی. مسئله تحجر، فقط بلای محیط‌های دینی و افکار دینی نیست؛ در همه محیط‌ها تحجر، ایستایی و پایبند بودن به جزمی‌گرایی‌هایی که بر انسان تحمیل شده، بدون اینکه منطق درستی به دنبالش باشد، یک بلاست. آنچه برای یک محیط علمی و دانشگاهی وظیفه آرمانی محسوب می‌شود، این است که در زمینه مسائل علمی، نواندیش باشد.» رهبر معظم انقلاب اسلامی، در دیدار اعضای انجمن اهل قلم در تاریخ ۱۳۸۱/۱۱/۷، دوباره بر مسئله تولید علم به دست اهل علم در دانشگاه‌ها تأکید کردند. ایشان در این دیدار فرمودند: «این خود، یک حقیقت و توقع بجایی است که باید اهل علم در محیط دانشگاه به تولید علم، به نگاه مبتکرانه و سازنده در زمینه علم، به همان چیزی که بنده از آن به نهضت نرم‌افزاری در محیط علمی تعبیر کردم، بپردازند. ما نیاز به این موضوع داریم. در این میان، آنچه نقطه عطفی در آغاز شکل‌گیری رسمی نهضت تولید علم، جنبش نرم‌افزاری و آزاداندیشی در کشور به شمار می‌آید، پاسخ رهبر معظم انقلاب به نامه جمعی از دانش‌آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه در تاریخ ۱۳۸۱/۱۱/۱۶ است. جمعی از دانش‌آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه در نامه‌ای به رهبر معظم انقلاب، ضمن بیان

66

شیخ فضل‌الله یکی از بزرگ‌ترین حامیان مشروطه بود، اما در دوره دوم متوجه انحرافات شد که روشنفکران غرب‌زده به تدریج در نهضت ایجاد می‌کردند.

99

و ملت‌ها، مقدمه حرکت در عرصه بسیار وسیع علم و تحقیق است، و به هیچ وجه نباید در این حد متوقف شد. اگر امروز کشوری از نظر علمی پیشرفت نکرد، نه اقتصادش پیشرفت خواهد کرد؛ نه اقتدار جهانی‌اش پیشرفت خواهد کرد؛ نه زندگی مردم پیش خواهد رفت. اگر ما برای یک کشور عزت و آبرو و رفاه و اقتدار جهانی و پیشرفت‌های علمی بخواهیم، باید از طریق علم وارد بشویم.»

«ما امروز در کشورمان به پیشرفت علم نیاز داریم. امروز اگر ما برای علم سرمایه‌گذاری، مجاهدت و تلاش نکنیم، فردای ما فردای تاریکی خواهد بود.»

۳. بیان اهداف نهضت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری

مقام معظم رهبری، اهداف اصلی نهضت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری را تشویق به خلاقیت و اجتهاد، رقابت ایده‌ها در چهارچوب منطق و اخلاق و در جهت رشد اسلامی، اعاده هویت و عزت جهان اسلام و دستیابی ایران به جایگاه جهانی خود در علوم مطرح کردند. چشم‌انداز این اهداف متعالی، احیای دوران طلایی تمدن اسلامی است.

۴. تبیین جایگاه تولید علم در عرصه معارف دینی

مقام معظم رهبری، جایگاه تولید علم را در عرصه معارف اسلامی بسیار والا می‌داند. ایشان با اشاره به اینکه هرگز در دوره‌های اسلامی دیده نشده است که به یک عالم به جرم علم، اهانت شود، فرمودند: «دین، طرفدار و مشوق علم است. آن کسانی که علمای بزرگ هستند به جز موارد بسیار معدودی، همه جزو علمای بالله‌اند، مثلاً ابن سینا، پزشکی که کتاب قانونش تا اندکی پیش، یعنی بعد از هزار سال، در اروپا به عنوان یک منبع در دانشگاه‌ها مورد مراجعه بوده، او یک عالم دینی است؛ آدمی است که در عرفان می‌نویسد؛ در فلسفه هم می‌نویسد. فارابی و دیگران هم همین‌طور بودند. بله؛ موارد بسیار معدودی هم وجود دارد که از این قبیل نبودند؛ یعنی عالم علوم طبیعی، عالم دین به حساب نمی‌آمده؛ از این قبیل هم داریم، اما کم. بنابراین، علم و دین با هم پیش رفتند و دین به علم کمک کرده است.»

کردن نهضت پاسخ به سؤالات نظری و عملی جامعه، تدارک چنین فرصتی را ببینند. از شورای محترم انقلاب فرهنگی و به ویژه ریاست محترم آن نیز می‌خواهم که این ایده را در اولویت دستور کار شوراب برای رشد کلیه علوم دانشگاهی و نقد متون ترجمه‌ای و آغاز دوران خلاقیت و تولید در عرصه علوم و فنون و صنایع و به ویژه رشته‌های علوم انسانی و نیز معارف اسلامی قرار دهند تا زمینه برای این کار بزرگ به تدریج فراهم گردد و دانشگاه‌های ما بار دیگر در صف مقدم تمدن‌سازی اسلامی و رشد علوم و تولید فناوری و فرهنگ قرار گیرند.»

۲. بیان اهمیت و ضرورت نهضت تولید علم

مقام معظم رهبری، برای توجه بیشتر مجامع علمی و دانشگاهی به اهمیت و ضرورت تولید علم در جامعه امروز، این مسئله را فریضه‌ای حتمی برای این نسل و به ویژه جامعه‌های علمی دانستند و موارد زیر را دلایل این ضرورت برشمردند:

اول رهایی از وابستگی علمی به غرب

«یک کشور، گاهی به تفکر و ذائقه ترجمه‌ای دچار می‌شود. فکر هم که می‌کند، ترجمه‌ای فکری می‌کند و فراورده‌های فکری دیگران را می‌گیرد. البته نه فراورده‌های دست اول؛ فراورده‌های دست دوم، نسخ شده، دستمالی شده و از میدان خارج شده‌ای را که آنها برای یک کشور و یک ملت لازم می‌دانند و از راه تبلیغاتی به آن ملت تزریق می‌کنند و به عنوان فکر نو با آن ملت در میان می‌گذارند. این برای یک ملت، از هر مصیبتی بزرگ‌تر و سخت‌تر است.»

دوم دستیابی به توان مقابله در برابر زورگویی‌های غرب

«امروز کسانی که بر دنیا خدایی می‌کنند؛ آن دست‌های مرموزی که اختیار منابع عظیم انسانی و مادی دنیا را در دست گرفته‌اند و همه اقیانوس‌ها و همه تنگه‌های حساس دریایی، زیر چشمشان است و هر جایی خواهند دخالت می‌کنند، با ابزار علم بود که توانستند بشریت را به این خاکستر بنشانند. لذا برای مقابله با کار آنها علم لازم است.»

سوم دستیابی به پیشرفت و اقتدار

رهبرانقلاب اسلامی، علم و تحقیق را رمز واقعی و کلید قطعی پیشرفت و رسیدن کشور به نقطه مطلوب دانسته، در این خصوص فرموده‌اند: «فراگیری علوم و دانسته‌های دیگر کشورها

۵. تعریف تولید علم

و هوش وافر، ذخیره علمی لازم، مجاهدت فراوان برای فراگیری چیزهایی است که برای به دست آمدن قدرت علمی لازم است، ولی این کافی نیست. ای بسا کسانی که از قدرت علمی هم برخوردارند، ولی ذخیره انباشته علمی آنها هیچ جاکاربرد ندارد؛ کاروان علم را جلو نمی برد و یک ملت را از لحاظ علمی به اعتلا نمی رساند. بنابراین جرئت علمی لازم است... اگر بخواهید از لحاظ علمی پیش بروید، باید جرئت نوآوری داشته باشید. استاد و دانشجو باید از قید و زنجیر جزمی گری تعریف های علمی القا شده و دائمی دانستن آنها خلاص بشوند... باید مغزهای متفکر استاد و دانشجوی ما بسیاری از مفاهیم حقوقی، اجتماعی و سیاسی را که شکل و قالب غربی آنها در نظر بعضی مثل وحی مُنزل است و نمی شود درباره اش اندک تشکیکی کرد، در کارگاه های تحقیقاتی عظیم علوم مختلف حلای کنند؛ روی آنها سؤال بگذارند؛ این جزمیت ها را بشکنند و راه های تازه ای پیدا کنند. هم خودشان استفاده کنند، هم به بشریت پیشنهاد کنند. امروز، کشور ما محتاج این است.»

۶. تبیین ابزار تولید علم

مقام معظم رهبری تولید علم را چنین تعریف کرده اند: «تولید علم، یعنی رفتن از راه هایی که به نظر راه های نافرته ای است. البته این به آن معنا نیست که ما راه هایی را که دیگران رفته اند، نرویم و به تجربه های دیگران بی اعتنایی کنیم؛ نه، بلکه به این معناست که به فکر باشیم... راه های میان بُرا پیدا کنیم و از بدعت و نوآوری در وادی علم، بیمناک نباشیم. این حرکت و انگیزه باید در دانشگاه ها و مراکز علمی و تحقیقاتی ما به صورت انگیزه ای عام، امری مقدس و یک عبادت تلقی شود. در همه بخش ها، در علوم انسانی و همه رشته های علوم باید به این صورت دریابید. ما بایستی این جرئت را داشته باشیم که فکر کنیم می توانیم نوآوری کنیم.»

رهبر معظم انقلاب، نوآوری علمی را نیازمند فراهم بودن دو ابزار قدرت علمی و جرئت علمی برشمردند. ایشان در توضیح این ابزار چنین فرمودند: «البته قدرت علمی، چیز مهمی است



ضرورت‌ها ورهیافت‌های جنبش نرم‌افزاری

فکری یک جامعه بیانگر ماهیت و هویت آن جامعه است. در این زمینه امام خمینی (ره) می‌فرماید: «بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است.»

فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد. وجه تمایز مردم جوامع مختلف، نگرش‌ها، ارزش‌ها و مهارت‌های اصلی و پایدار آنان است. به بیان دیگر، فرهنگ آنان با هم تفاوت دارد. براین اساس، یک نظام فکری کارآمد در حوادث کنونی جهان، زمانی می‌تواند مؤثر باشد که در سه حوزه ارزشی (روحی)، بینشی (فکری) و دانشی (علمی) هماهنگ و یکپارچه باشد و یک نوع نظام ارزشی، بر حوزه‌های بینش و دانش حاکم باشد. موفقیت در این زمینه‌ها سبب خواهد شد که جامعه فکری، فارغ از پیروی صرف و بدون آزمون روش‌های آزموده شده جوامع دیگر، به تئوری‌ها، روش‌ها و سیاستگذاری‌های علمی و فرهنگی خود متکی باشد و از دام سرگردانی و بلاتکلیفی ناشی از تابعیت فرهنگی جوامع دیگر، رهایی یابد. نظام فکری در هر جامعه‌ای ترسیم‌کننده اهداف و یا نظام

اداره جوامع بشری و سازمان‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در جهان امروز نیازمند نوعی نظام یکپارچه برای تفکر و عمل است. هر نظام اجتماعی نیازمند الگوی مناسبی برای شناخت پدیده‌های درونی و بیرونی است که این الگو باید شناخت و تعریف روشنی از انسان، جامعه و طبیعت داشته باشد. از سوی دیگر، علم و عمل، نظریه و نیز فکر و تجربه، باید همواره دوش به دوش یکدیگر حرکت کنند، در غیر این صورت مطالعه گذشته و انباشت اندیشه‌ها تنها بیش از یک تلاش روشنفکرانه‌ای که معطوف به عمل نیست، نخواهد بود. اندیشه‌ها باید به کنش درآیند، آزمون شوند و بهبود یابند و این راهبردی است که باید در نظام فرهنگی و مدیریتی تعقیب گردد. وجود یک نظام فکری که بتواند زمینه را به سمت توسعه جهت‌دهی و نهادینه کند و ارتباط انسان و جامعه را با مبدا و غایت نظام هستی نشان دهد و همچنین مسیر توسعه و کمال گسترده و یکپارچه او را در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، علمی و اقتصادی و... ترسیم کند، ضروری است. در حقیقت، نظام



عباس یارسیان

اهداف است. نظام فکری برای رساندن جامعه به اهداف خود باید موجب تنظیم روابط و هماهنگی بین سه حوزه انگیزش (ارزش)، اندیشه (بینش) و رفتار (دانش) شود. یکی از نتایج این هماهنگی، دستیابی به اطلاعات و تفاهم اجتماعی و توسعه جامعه در ابعاد مختلف است؛ از این منظر تحقق این امر در گرو تغییر گرایش‌ها و نیازهای جامعه و نیز تغییر در نظام فکری و ساختار علوم و کارشناسی و بالاخره، تغییر در نظام برنامه‌ریزی و اجرایی نهفته است.

چستی جنبش نرم‌افزاری

منظور از تولید علم و نظریه‌پردازی، واحدهای علمی و تک‌گزاره‌های علمی نیست، بلکه منظور یک شاخه علمی جدید است. تئوری پردازی عبارت است از گمانه‌زنی‌های جسورانه‌ای که یک دانشمند درباره هستی یا بخشی از موجودات، و یا هر پدیده دیگری می‌کند. سپس برای گمانه‌های خود، شواهد و نمونه‌هایی می‌سازد. هر چه شواهد و ادله بیشتر باشد، مطابقت آن نظریه با واقعیت محتمل تر است. وقتی به مدد قرائن و ادله، فرضیه به نظریه تبدیل شد، در آستانه تولید علوم جدیدی قرار می‌گیرد. بنابراین نظریه‌پردازی پیش زمینه تولید علم است. تولید علم به معنای حل مسائل علمی و کشف مجهولات جزئی، هیچگاه تعطیل و متوقف نمی‌شود و همیشه در حوزه‌های معرفتی در حال نقل و انتقال بوده و توقیفی نداشته است؛ اما آنچه در جامعه ما محل بحث است رکود و سکونی است که طی دهه‌های متمادی محافل علمی و نظری کشور را مبتلا کرده بوده است. سال‌های سال ما شاهد حرکت‌های نیرومند علمی در عرصه‌های تولیدی نبوده‌ایم. تولید علم یعنی تحول انقلابی و اساسی که البته از سنت‌ها نبریده و در عین تازگی، اصیل نیز باشد.

آنچه تا دهه قبل در عرصه فعالیت‌های علمی جامعه مشهود و جاری بود ترجمه و تفسیر منابع غربی بود. البته ترجمه از ملزومات نهضت علمی است و دقت نظر و پیشرفت در آن، امر بسیار مهمی است. اما نباید از نظر دور داشت که این حرکت نباید محور و مبنای حرکت علمی و فکری جامعه فرهنگی قرار گیرد. متأسفانه در دهه‌های گذشته ترجمه گوی سبقت را از تولید و تحقیق ربوده است. مبنای نهضت نرم‌افزاری و تولید علم نیز

که رهبر معظم انقلاب اسلامی از دهه قبل بر آن تأکید مکرر داشته‌اند منبعث از همین نقص علمی و اجتماعی بوده است. بدین ترتیب، عنصر نرم‌افزار که در اصطلاح جنبش نرم‌افزاری مورد تأکید قرار گرفته حاوی معانی و تعبیرهایی است که مشی جنبش را بیان می‌دارد. جنبش با حرکت یک تفاوت اساسی دارد و آن اینکه، جنبش، علاوه بر حرکت، نوعی جمعی بودن و تحول را نیز در بر دارد؛ یعنی حرکت نرم‌افزاری یک یا صد نفر را نمی‌توان جنبش نرم‌افزاری نامید، بلکه این حرکت زمانی جنبش است که به یک جریان اجتماعی تبدیل شود. همچنین ویژگی بنیادی بودن تحول در مفهوم جنبش نهفته است. به عبارت دیگر، دگرگونی در مبانی، ساختارها و بازسازی مفاهیم بر اساس تحول در مبانی و ساختارها و نیز پدیدار شدن تحول در نخبگان صورت می‌گیرد. از سوی دیگر در مفهوم جنبش، استمرار نیز نهفته است؛ یعنی حرکت مقطعی و کوتاه مدت را نمی‌توان جنبش نامید، بلکه باید دارای استمرار زمان و تداوم تحولات باشد. بنابراین، جنبش نرم‌افزاری یعنی حرکت بنیادین، گسترده و مستمر در عرصه تولید علم.

در عرصه گستره مفهومی نرم‌افزار و تولید علم نیز باید اذعان داشت که علم، به طور کلی یک شبکه به هم پیوسته در میان تمام معارفی است که کم یا زیاد، میان آنها ارتباط وجود دارد. همچنین، هنگامی می‌توان از چنین جنبشی نتایج مطلوبی را انتظار داشت که این جنبش به طور هماهنگ و منسجم در همه عرصه‌های علمی تأثیرگذار باشد. باین رویکرد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که قلمرو جنبش نرم‌افزاری تمامی دانش‌ها و معارف بشری است و اگر بخواهیم در این باره بیشتر تأمل کنیم باید در ارتباط متقابل علم و عقل و دین کاوش نماییم. با نگاهی دیگر به مقوله جنبش نرم‌افزاری می‌توان بدین نتیجه رسید که چنین تحولی از بازخوانی دوباره مبانی، ساختارها، مؤلفه‌ها و مفاهیم آغاز می‌شود و تا ساماندهی فرهنگ و سپس تمدن‌سازی، ادامه می‌یابد. از این رو در طول تاریخ در پی چنین جنبش‌هایی، تمدن‌هایی نیز وجود آمده است؛ زیرا تمدن نیازمند نظامی یکپارچه برای تفکر و عمل است و این نظام فکری یعنی ارزش‌ها، بینش‌ها و دانش‌ها. به عبارت دیگر در هر تمدن ایدئولوژی خاصی وجود دارد و ظهور و افول تمدن‌ها، به منزله ظهور و افول ایدئولوژی‌هاست و تا زمانی

که یک ایدئولوژی، در عرصه ذهن و رفتار کارآمد و مؤثر باشد، تمدن متناسب با خود را در تاریخ به همراه خواهد داشت.

چرایی جنبش نرم‌افزاری

در حوزه گفتمانی و قلمرو چرایی جنبش نرم‌افزاری و تولید علم، طرح پرسش‌های بنیادینی نظیر تعیین سمت و سو و تشخیص جهت‌گیری حرکت علمی ضروری است. در خلال این پرسش که ما چه تعریفی از جنبش داشته باشیم و مهم‌ترین آنکه، چگونه می‌توان بین سئوالات امروز و دیروز ارتباط برقرار کرد، مسائل اولیه‌ای مطرح می‌شود که باید برای تداوم حرکت بدان پاسخ گفت. سؤال مهم دیگر این است که جنبش نرم‌افزاری هدف است یا استراتژی؟ اگر هدف است، باید دستگاه‌های متولی آن را به عنوان یک هدف مطرح سازند و استراتژی‌هایی، در راستای نیل به آن طراحی نمایند و سپس وارد فاز برنامه‌ریزی شوند. اما اگر جنبش نرم‌افزاری استراتژی است، باید اهدافی که این استراتژی ما را بدان می‌رساند، تعیین سازند و برنامه‌ریزی زبل آن را در مقاطع زمانی معین تعیین کنند.

جنبش نرم‌افزاری چه هدف باشد، چه استراتژی، یکی از مشکلات مهم آن این است که بستر آن هنوز آنگاه که بایسته است فراهم نیست؛ چرا که مهم‌ترین بستر چنین جنبشی، نظام آموزشی جامعه است. نظام آموزشی ما از ابتدا تنها مبتنی بر محورهایی است که در تبدیل به جنبش نرم‌افزاری، با چالش‌هایی مواجه است. در واقع نظام آموزشی مطلوب نظامی است که بتواند به جریان فکری پویا و کارآمد منتهی شود.

رهیافت‌های تحقق جنبش نرم‌افزاری

نیاز به بستر جریان، از بایدهای پیش روی یک جنبش است. تحقق جنبش، امری نیست که به سرعت به وقوع بپیوندد؛ بلکه فعالیتی همگانی و فراگیر و نتیجه مجموعه‌ای از حرکت‌هاست که به ایجاد جنبش منتهی می‌شود. در شرایط موجود چند مسئله وجود دارد که امکان وقوع جنبش نرم‌افزاری را در کوتاه مدت دشوار ساخته است. برای عبور از این دشواری باید موانع را شناخت و به جستجو در راستای عبور از موانع پرداخت. نخست اینکه نظام آموزشی ما از ابتدا تا انتها پاسخ‌محور است، نه سؤال‌محور. چنین ذهنی منفعل و پیرواست؛ چرا که دیگران برای آن سؤال طرح می‌کنند و او تنها پاسخ‌گوست.

از این رو در جریان تولید علم، بیش از هر چیز، اذهان پرسشگر و در جستجوی سئوالات، باید مبنایی برای رسیدن به پاسخ‌ها و راه‌حل‌هایی کارگشا باشند. در این زمینه باید به طور جدی اندیشید و نسبت به کاربردی کردن علوم انسانی اهتمام ورزید، زیرا تولیدگری در فضای مباحث انتزاعی مجال ظهور و بروز نمی‌یابد. با این نگرش، در جواب این پرسش مهم که تحقق جنبش نرم‌افزاری نیازمند چه امکانات، تسهیلات و شرایطی است و چگونه می‌توان این امکانات و شرایط را بوجود آورد؛ به برخی

۶۶

متأسفانه در دهه‌های
گذشته ترجمه، گوی
سبقت را از تولید و تحقیق
ریخته است. مبنای
نهضت نرم‌افزاری و تولید
علم نیز که رهبر معظم
انقلاب اسلامی از دو
دهه قبل بر آن تأکید مکرر
داشته‌اند منبعث از همین
نقص علمی و اجتماعی
بوده است.

۹۹

راهکارها اشاره می‌شود:

۱. شرط تحقق جنبش نرم‌افزاری، باور و یقین به این امر است؛ یعنی تاجامعه‌ای افق‌های فراتر از حرکت‌های جاری را نبیند، نمی‌تواند تحقق چنین جنبشی را انتظار داشته باشد. از این رو کنار نهادن تعصب و خود باختگی، یا تحجرو تجددزدگی از شرایط اولیه‌ای است که زمینه‌ساز اقدامات بعدی محسوب می‌شود. بر این اساس، جریان روشنفکری غیرمملی و نیز حرکات تحجرگرایانه دوروی یک سکه‌اند که جز محرومیت در پیدایش جنبش‌های علمی در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی، نتیجه‌ای ندارند.

۲. تحقق جنبش نرم‌افزاری منوط به وجود آزادی‌های مورد نیاز در عرصه نرم‌افزاری است. بدون شک، تحول در بنیادها، ساختارها و بازسازی مؤلفه‌ها و مفاهیم و ارائه طرح‌ها و برنامه‌های نو و فرهنگ جدید با مقاومت‌هایی مواجه است و برخی خواهند کوشید تا از به وجود آمدن چنین حرکت بنیادینی جلوگیری کنند؛ چنان‌که همیشه نوآوران و کسانی که جنبش‌های علمی را در تاریخ به وجود آورده‌اند، با مخالفت‌های بسیاری مواجه شده‌اند. بنابراین باید تدابیر و تمهیداتی اندیشید تا اندیشه‌ها و نوآوری‌ها فرصت کافی برای رشد و بالندگی بیابند.

۳. از شرایط مهم پیدایش و به ثمر رسیدن جنبش نرم‌افزاری، به موازات ضرورت آزادی‌های مورد نیاز، روحیه انتقادپذیری در این عرصه است؛ چرا که همیشه آزادی در کنار پیامدهای مثبتش، به دلیل سوءاستفاده برخی افراد، آثار منفی را نیز در پی خواهد داشت. باید کوشید تا آثار منفی، موجب

محدودیت بیش از حد در قلمرو آزادی نشود.

۴. جنبش نرم‌افزاری علاوه بر شرایط لازم، به

امکانات و تسهیلات بنیانی نیاز دارد که به

عنوان شرایط کافی و ضروری باید مورد

توجه قرار گیرد. اولین امکان پیدایش

جنبش نرم‌افزاری، وجود نخبگان و

متصدیان و نیز نهادهای تحقق بخش

چنین جنبشی است و تاجامعه‌ای نتواند

افرادی تربیت کند که از ظرفیت‌های لازم

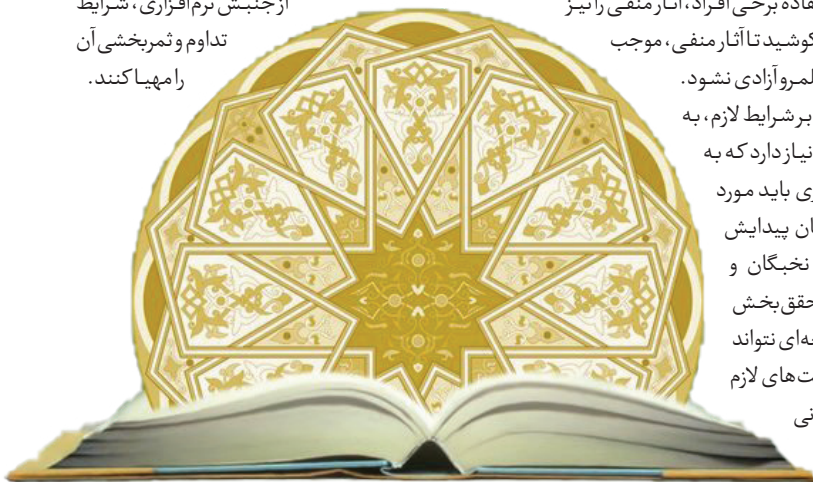
برای ساخت‌شکنی و بازخوانی

مبانی و مفاهیم برخوردار

باشند، نباید در جهت دسترسی به چنین جنبشی امیدوار باشد. گذشته از نیروهای انسانی مورد نیاز، لازم است که بودجه‌ها و هزینه‌های چنین جنبشی نیز در نظر گرفته شود و از این رو است که مطالعه تاریخ نشان‌گران است که تحولات علمی، هنگامی به جنبش نرم‌افزاری و نهایتاً تمدن‌سازی منجر خواهد شد که همراه با برنامه‌ریزی متناسب و متکی به عزم و پشتیبانی همه‌جانبه صورت پذیرد.

نتیجه‌گیری

از آنجا که جنبش نرم‌افزاری پدیده یا رویدادی دفعی نیست و جریانی پیوسته و مستمر است، حلقه آن از محور اساسی نخبگان، دانش‌پژوهان و زمامداران جامعه تشکیل می‌شود که نقش هر کدام در این جنبش متفاوت است. نخبگان باید با آگاهی از علوم نوین و بازپروری آن متناسب با آموزه‌های فرهنگی و نوآوری‌های علمی، افق جدیدی را در عرصه علمی و فرهنگی بگشایند و بستر علمی مناسبی را برای رشد و بلوغ این جریان مهیا سازند. پژوهندگان باید با فراگیری دستاوردهای علمی از فرهیختگان و همسویی با آنان در رشد و انتقال راه‌آوردهای علمی به نسل آینده، برای نیل به هدف راهبردی و تداوم جنبش نرم‌افزاری همت گمارند. کارگزاران و زمامداران جامعه نیز فراهم ساختن تسهیلات و امکانات مورد نیاز را بر عهده دارند تا با پشتیبانی از جنبش نرم‌افزاری، شرایط تداوم و ثمربخشی آن را مهیا کنند.





حجت الاسلام والمسلمین عبدالرضا ایزدپناه دبیر هیئت امنای دفتر تبلیغات اسلامی
و مدیر مسئول فصلنامه فقه در گفتگو با سرو:

نباید از آزادی اندیشه ترسید



آزاده سادات

سید حسینی

شما جزو امضا کنندگان نامه معروف فضایی حوزه علمیه به رهبر معظم انقلاب با موضوع نهضت تولید علم و جنبش نرم افزاری و آزاداندیشی هستید. بر چه مبنایی بر آن شدید تا چنین نامه‌ای را به مقام معظم رهبری بنویسید؟

از نعمت‌های بزرگ انقلاب اسلامی این است که هم بنیانگذار آن حضرت امام خمینی (ره) و هم جانشین به حق ایشان حضرت آیت الله خامنه‌ای عالمانی جامع اندیش، زمان آگاه، دارای صفای فطری و اندیشه ناب الهی‌اند و افزون بر آن خداوند، ذهن و بیانی به این دو بزرگوار داده است که در ایده‌سازی، خلق اصطلاحات جدید و افق‌گشایی فکری فراراه حرکت انقلاب، کم‌نظیر و یایی‌نظیرند. طرح جنبش نرم‌افزاری یکی از ده‌ها ابتکار رهبر معظم انقلاب در افق‌گشایی آینده انقلاب اسلامی است و نیاز فوری، ضروری و بایسته امروز جمهوری اسلامی ایران و انقلاب اسلامی است.

تاکید بر لزوم شکوفایی علمی، تحول در حوزه و دانشگاه و فراخوانی این دو جامعه علمی به بازسازی و توانمندسازی جهت پاسخگویی به نیازهای نوپیدای علمی و فکری انقلاب و عصر جدید، به روزهای نخستین رهبری ایشان برمی‌گردد، ولی طرح این حقیقت در قالب جنبش نرم‌افزاری در ۷۹/۱۲/۱۹ در جمع دانشجویان بود.

این خواسته به طور طبیعی در ذهن اندیشه‌ورزانی که دغدغه‌های معرفت‌شناسانه در حوزه و دانشگاه داشتند، مطرح و مورد استقبال و گفتگو قرار گرفت، تا این که دوستان ما در حوزه علمیه قم بر آن شدند که برای توسعه و همه‌گیر شدن این ایده و استفاده از رهنمودهای رهبر انقلاب در پیگیری این مهم در حوزه‌های علمیه و کشور با استفاده از سخنان گذشته ایشان، نامه‌ای به محضرشان نوشته و در جهت بسیج فراگیر جهت تولید اندیشه علمی-دینی از راه کرسی‌های آزاداندیشی و نظریه‌پردازی، راهنمایی و مساعدت بخواهند که معظم‌له پاسخ راهگشا و والایی دادند. پاسخی بدیع لطیف، همه‌جانبه و برخوردار از اصطلاحات و رهنمودهایی جدید.

یادم نمی‌رود، وقتی پاسخ معظم‌له در صداوسیما خوانده می‌شد حقیر از خوشحالی و ابتهاجی که از کلمات و واژگان ایشان در دلم پدید آمد، اشک شوق ریختم. ایشان پیگیری این اقدام را، با

حیات و بالندگی انقلاب گره زدند و فرمودند: «باید این راه را که راه شکوفایی و خلاقیت است به هر قیمتی پیمود، این انقلاب باید بماند و برنامه تاریخی و جهانی خویش را به بار بنشاند.» ایشان در پاسخ خود، راه ترقی و تکامل در نشاط اجتماعی و تولیدات فکر علمی و دینی دانسته و از سردرد می‌فرمایند: «آری نباید از آزادی ترسید و از مناظره گریخت و نقد و انتقاد را به کالای قاچاق و تشریفاتی، تبدیل کرد.»

می‌بینیم که باز در همین پاسخ کوتاه اصطلاحات کلیدی جامع، افق‌گشا و بدیع موج می‌زند، مانند: نشاط اجتماعی، تولیدات فکر علمی و دینی، فرهنگ خفقان و سرجنبانند و جمود، ادب استفاده از آزادی، زاد و ولد فرهنگی، سکوت مرداب‌گونه، تولید نظریه و فکر، نهضت پاسخ به سؤالات نظری و عملی جامعه، نظریه‌پردازی روش‌مند و چندین کلید واژه و اصطلاح جدید و خوش ترکیب دیگر.

درباره ضرورت، مبانی و منافع این ایده برای کشور توضیح دهید.
نخست آنکه حیات انقلاب اسلامی به پویایی و حرکت است و این پویایی جز با گشودن افق‌های جدید علمی امکان پذیر نیست. دوم آنکه هدف انقلاب اسلامی، رسیدن به تمدن عظیم اسلامی است و پایه‌های هر تمدن، تولید علم، آزادی اندیشه، و جنبش نرم‌افزاری است.

انقلاب اسلامی انفجار نور دین خدا در جهان بود، نقطه امید جدیدی در دل مسلمانان ایجاد کرد و نشاط دین خواهان و آزاداندیشان دینی را متوجه توانایی‌های اسلام کرد. در ایران یک عالم بلند پایه دینی و اسلامی انقلاب کرده است، دنیا را به تحدی می‌خواند، آمریکا را شیطان بزرگ می‌نامد و ... برای اینکه انقلاب اسلامی به حیات خودش ادامه دهد، ناگزیر است که توانایی‌های خودش را در تأمین سعادت انسان، ساختن دنیای جدید بر پایه آموزه‌های الهی و اسلامی و ایجاد تمدنی نو بر خاسته از تعالیم و معارف اسلامی و پاسخگو به نیازهای بشر امروز دعوت کند و به سوی استقرار این تمدن جلورود. برای رسیدن به این تمدن‌گزیری نیست جز اینکه در حوزه‌های دانشوری و علوم دینی و علوم دیگر بایست نهضت تولید علم و نظریه‌پردازی، رخ نماید و شور و نشاط نظریه‌پردازی در حوزه‌ها علمیه پدید آید.

سوم اینکه دشمن بیش از حمله سخت افزاری به یورش و تهاجم نرم افزاری علیه اسلام و انقلاب دست زده است و هر روز در گستره های گوناگون علمی و فکری و اندیشه ای، در زمینه دین، معرفت شناسی، حقوق، مسایل اجتماعی و حتی اخلاق و فلسفه اخلاق و مباحث کلامی، فکرو کتاب و مطلب نشر و پخش می کند و در قالب های جذاب و دل انگیز و استفاده از هنر هفتم و فضاهای مجازی و... بر ذهن و فکر نسل جوان و تحصیل کرده مسلمان فرو می ریزد. دفع این تهاجم جز با تولید علم و نظریه و نهضت پاسخ به سؤالات نظری و علمی و بالاتر از آن تهاجم علمی و فکری به فرهنگ و افکار دشمن ممکن نیست.

منافع آن هم معلوم است؛ نشاط و پیشرفت علمی، استقلال و بی نیازی از افکار و اندیشه ها و اختراعات وارداتی، گسترش اسلام و اندیشه های سعادت بخش آن به کشورهای دیگر و هدایت انسان ها، افزودن به ثروت علمی کشور و فتح میدان های جدید برای مصرف علوم و دانش های اسلامی، رسیدن به تمدنی انسان ساز و جامعه پرداز الهی و آماده شدن جهان برای ظهور حضرت مهدی (عج) و مواردی دیگر.

در رابطه با مبانی و پشتیبانی نرم افزاری برای تولید علم، مابهمترین فرصت و امکانات و مواد را داریم؛ قرآن که کلام آفریدگار هستی و راهنمای انسان است، منبعی است که ریشه در خزینه علم الهی دارد و بستر گسترش آن فطرت انسان هاست. سابقه تمدنی عظیمی نیز پایه و مایه و منبع تولید علم و پیشرفت است. عالمان دینی، اندک اندک بایست این منابع و مواد تمدنی را استخراج کرده و با زبان و چهارچوب معرفتی جدید در اختیار بشر امروز قرار دهند. لایه بعدی منابع تمدنی ما عالمان و مصلحان حوزوی مانند شیخ بهایی ها، خواجه نصیری ها و ملاصدرا هاست که آیات تولید علم و نظریه پردازی به شمار می روند. نزدیک به سه قرن سیره و گفتار معصومان که هم انسان و نیازهای او را دقیق می شناختند و هم به راه سعادت و خوشبختی بشر آگاه بودند، امروز میراث گران سنگی در همه لایه ها و عرصه های علمی، برای ما به شمار می رود که باز تولید آنان به زبان امروز و همسو با نسل و جامعه دینی امروز، کاری فوری و ضروری است.

۶۶

از نعمت های بزرگ انقلاب
اسلامی این است که هم
بنیانگذار آن حضرت امام
خمینی (ره) و هم جانشین
به حق ایشان حضرت
آیت الله خامنه ای عالمانی
جامع اندیش، زمان آگاه،
دارای صفای فطری و
اندیشه ناب الهی اند.

۹۹

آیا فعالیت ها در راه تحقق اهداف جنبش نرم افزاری ادامه یافت؟ درباره مشکلات و موانع آن توضیح دهید.

موانع بر راه جنبش نرم افزاری دو گونه اند؛ دورنی و فرهنگی، بیرونی و شکلی. در میان این موانع مهم ترین آنها، دشمن و ساختارهای بسته معرفت شناختی است. ما در رابطه با موانع بیرونی به این نکته باید توجه داشته باشیم که دشمنی که نوآوری های ما را در علوم هسته ای و پزشکی زیر نظر دارد و همه توان و تلاشش را برای ایجاد موانع و به گل نشستن این چرخه تولید به کار می گیرد و حتی تهدید نظامی می کند، بی شک نسبت به تولید فکر و علم در علوم انسانی دینی که موجب شکوفایی توانایی های اسلام در تأمین سعادت بشر و گسترش ایمان اسلامی می شود و مرزهای فکری غرب

بکشند و مانع توجه جوانان و حق خواهان به جوانب انسان ساز و سعادتبخش اسلام و قرآن شوند.

برای همین غرب توسط همه ابزارهای تکنیکی، انسانی، روانی، نرم افزاری و رسانه ای در برابر جنبش تولید فکر و نظریه مانع تراشی می کند، یأس می آفرینند، دل مشغولی های انحرافی پدید می آورد، نخبگان و جوانان و دانشگاهیان را به نظام و روحانیت بدبین می کند و ده ها مدل و الگوی بدیل و دلربا فرادید و سرراه جوانان و تحصیل کردگان و نخبگان کشور قرار می دهد. به نظر من این طبیعی نیست که پس از گذشت سی سال، هنوز مسأله رابطه فکری و دادوستد اندیشه ای میان حوزه و دانشگاه حل نمی شود.

یکی دیگر از موانع اساسی، تنبلی فکری و وابستگی به چهارچوب های معرفت شناسی بسته است که می توان از آن به عنوان تحجر فکری نام برد. تحجر به فرموده آیت الله خامنه ای، عدم درک کشش طبیعی احکام و معارف اسلامی در جایی که قابل کشش است و نقطه کانونی آن، عدم شناخت کامل از شرایط عصری و کارکردهای دولت مدرن در دنیا امروز و حساس نشدن نسبت به تهاجم فرهنگی و نرم افزاری غرب علیه اسلام است، باز نکردن دروازه فکر و اندیشه به روی پرسش ها و نیازهای جدید است، ترس از مواجهه با هر فکر و اندیشه ای است که آرامش فکری فرد را به هم می زند، آن هم در قالب غرور فکری و علمی و اظهار خود بسندگی و بی نیازی.

به نظر حقیر بخشی از دل مشغولی های سنت گرایان اگر هم برخاسته از غیرت دینی باشد، مبنای آن چهل است. برنتافتن نظریه نو در برخی از حوزویان همان گونه که گفتم در تنبلی فکری، گرایش به خود بسندگی و قناعت علمی است که این مانع اساسی بر راه جنبش نرم افزاری و تولید علم است. ناظر به همین آسیب، مقام معظم رهبری پس از تأکید بر آزاداندیشی از اصول گرایی معنایی دقیق ارائه می دهند و آن را «اصول گرایی به معنای قبول اصول مستدل، منطقی و پایبندی به آن اصول به گونه ای که امکان حرکت و پویایی به وجود آورد»، تعریف می کنند و تحجر را مقابل اصول گرایی قرار داده و از تحجر به معنای حمایت جاهلانه از باورهای غیر مستدل که مانع از نوآوری و حرکت صحیح است به عنوان یک بلای بزرگ بر راه



را به مخاطره می اندازد و در مهد تمدن غرب دل ها را شیفته اسلام می کند، بسی حساس تر است و بیشتر کار شکنی می کند.

این که یک کشیش صهیونیستی دست به اقدام خطرناک قرآن سوزی می زند، برای همین است که آنها پیشرفت اسلام را در غرب رصد می کنند و احساس خطر کرده اند. آنها به این نتیجه رسیده اند که اسلام پشت دیوار خانه آنها منتظر ورود و تسخیر دل هاست. لذا با هتک قرآن می خواهند با برانگیختن تعصب جامعه مسیحی و راه اندازی جنگ سرد و گرم صلیبی، میان دل های اروپاییان و اسلام، دیوار

آن کمرنگ شد. و شاید از همان آغاز هم، تمام راه‌هایی که می‌بایست دیده می‌شد و افق‌هایی که باید فرادید قرار می‌گرفت و اقدامات بایسته انجام، دیده نشد و انجام نگرفت. از همان آغاز تشکیل دبیرخانه، چند مشکل پیرامونی در نظر گرفته نشد. تولد دبیرخانه در سطح پایینی انجام گرفت؛ یعنی در بخش پژوهش معاونت تحقیقات مدیریت حوزه علمیه قم؛ مسئله به این مهمی که باید دغدغه جدی آحاد شورای عالی حوزه و دانش‌ورزان بلند پایه قرار گیرد، تا بتواند فاضلان برجسته و عالمان عالی مقام را بسیج کند و مراجع عظام و مدرسان عالی حوزه را درگیر موضوع نماید!

من در کنار مرحوم آیت‌الله شاهرودی بودم، خود ایشان در دستگاه قضا به تولید علم می‌پرداخت و ده‌ها مفاهیم جدید را در دانش قضا و قضای حقوقی کشور مطرح کرد. ولی نه از اینها از سوی حوزه و رسانه‌ها حمایت شد و نه این موضوعات جدید در نشریات حوزه و گفتمان حقوقی و قضایی و فقهی حوزویان مطرح شد و نه از ایشان در رابطه با راهکارهای تحقق جنبش نرم‌افزاری دعوتی جدی به عمل آمد.

چون چتر عمل دبیرخانه همه‌گیر نشد نتوانست این موضوع را که با حیات و سرنوشت انقلاب اسلامی گره خورده است و وظیفه‌اولی عالمان دین است - که مرزبانان فکری و عقیدتی اسلام‌اند - تبدیل به دغدغه جدی مراجع، اساتید، اهل پژوهش و نویسندگان نماید. من از همان روزهای اول مخالف اداری کردن فعالیت‌های این موضوع و انحصار آن در یک ستاد و دبیرخانه بودم. خوفم آن بود که این تلقی ایجاد شود که دبیرخانه‌ای ایجاد شده، بودجه هم دارد. مقامات هم از او پشتیبانی می‌کنند، پس خودش کارهای لازم را انجام می‌دهد، در نتیجه دیگران با لازم نیست کاری انجام دهند و یا حق ندارند خارج از چهارچوب آن ستاد و دبیرخانه کاری کنند.

بنده معتقد به شوراندن افکار و طوفان ذهنی در حوزه بودم. لازم است این تلقی ایجاد شود که هراندیشه‌ور و فاضل حوزوی، تولید نظریه و فکر مسئله خودش بداند تا نهضت ایجاد شود. جنبش، جایی رخ می‌دهد که موضوع، دغدغه درونی همه فعالان در آن موضوع گردد. لازم است امروز متصدیان امور که تلاش‌هایی در خور تقدیر انجام داده‌اند، بازنگری جدی در

تولید علم و ظهور تمدن اسلامی، نام می‌برند. مقام معظم رهبری بر این باورند که منابع معرفتی ما غنی‌ترین است و پاسخگو و تأمین‌کننده همه خواسته‌های بشر و جوامع مدرن امروز خواهد بود، به شرطی که بخواهیم و به سوبش حرکت کنیم. لذا فرمودند اگر عالمان دینی پرسش زمانه و درخواست بشر امروز را بدانند و با نیازهای زمانه آشنا شوند، می‌توانند معارف لازم و مورد نیاز امروز را از منابع دینی بیرون آورند. ایشان تأکید می‌کنند که امروز امواج فقه و فلسفه و کلام و حقوق و حتی تولیدات انبوه در زمینه اخلاق و تربیت غربی‌ها دنیا را فرا گرفته است، ولی ما مشغول دعوا میان فقیهان و فیلسوفان و کلامیان و شیعه و سنی شده‌ایم. عمل صالح آن است که امروزه همه فقیهان و فیلسوفان و اندیشه‌وران حوزه‌های مختلف دانش، در برابر تولیدات غربی در بخش تخصصی‌شان قد برافرازند و با تولیدات و محصولات جدید فکری و معرفتی برگرفته از منابع وحیانی و معتصم اسلامی، جوامع علمی غرب را به میدان خوانند و مورد هجوم قرار دهند.

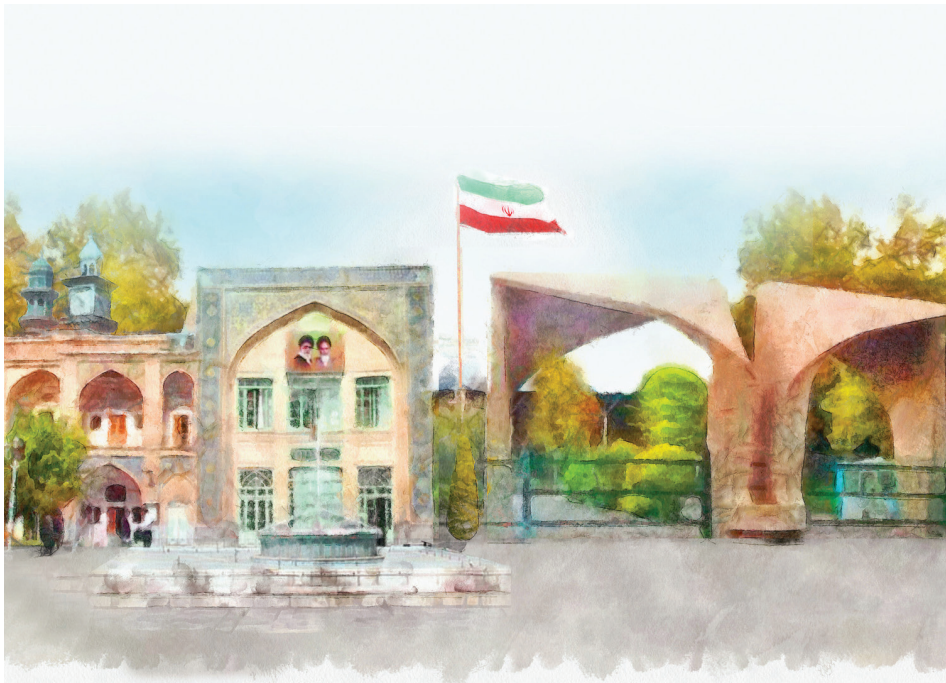
به نظر شما چه اتفاقی باید پس از پیام رهبر انقلاب رخ می‌داد که نداده است، الزامات و راهکارها در این زمینه چیست؟
پس از سخنان مقام معظم رهبری و تأکید و بازگشایی فضاهای جدیدتری از این نظریه توسط معظم‌له، کارهای خوبی انجام گرفت، شورای عالی انقلاب فرهنگی به میدان آمد، دانشگاهیان متعدد و مسؤول، ستاد و دبیرخانه و همایش تشکیل دادند، به ویژه دانشگاه آزاد خیلی فعال بود و آثار خوبی در این زمینه تولید کرد. در حوزه علمیه نیز شورای عالی مدیریت حوزه تحرکات خوبی داشتند، دبیرخانه‌ای در این زمینه تشکیل شد، همایش‌ها، میزگردها، فراخوانی مقالات، انتشار ایده‌ها و افکار در زمینه چگونگی تولید علم، کاستی‌ها و بایسته‌ها، و تشکیل کرسی‌های آزاداندیشی و نظریه‌پردازی توسط حوزه و دفتر تبلیغات که برخی از آنها هنوز ادامه دارد، تشکیل انجمن‌های علمی و مجامع علمی مانند مجمع حکمت و فلسفه و اقداماتی از این دست انجام گرفته است.

ولی به نظر بنده این اقدامات، هم کافی نیست و هم توسعه نیافت و در طوفان دل مشغولی‌های نوپیدای دیگر توجه به

معظم رهبری فاصله زیادی است. معظم له در لزوم آزادی اندیشه و الزامات تولید علم فرمودند: «جلو نظرات غلط را نباید گرفت، نظرات غلط فلسفی، اجتماعی و گوناگون، اشکالی ندارد به داخل جامعه بیاورد و نقد شود، این خوب است. به نظر من در باب نظریه پردازی نباید محدودیتی وجود داشته باشد، بیشتر بایستی برای نقد و ارزیابی و جدا کردن سره از ناسره همت شود» در هر حال وقتی حوزه های علوم دینی خواهند توانست با تولید علم و اندیشه دینی و گشودن باب مدینه علوم اهل بیت، زمینه ساز ظهور تمدن جدید اسلامی شوند که نگاه رهبر فرزانه انقلاب، که برگرفته از سیرت و سخن اهل بیت (ع) است بر افکار عمومی حوزه حاکم و در جامعه علمی کشور پذیرفته و نهادینه شود و به فرموده معظم له، تولید نظریه و فکر تبدیل به یک ارزش عمومی در حوزه و دانشگاه گردد، در قلمروهای گوناگون عقل نظری و عملی از نظریه سازان تقدیر به عمل آید و به نوآوری، جایزه داده شود و سخنانشان شنیده شود تا دیگران به خلاقیت و اجتهاد تشویق شوند.

راه رفته و تلاش های انجام گرفته، کنند و سازوکار و سامانه ای همه گیر، جامع و در خور اهمیت موضوع در مجامع علمی و فرهنگی و آموزشی ایجاد کنند؛ به گونه ای که آموزش و پرورش، تحقیقات و فن آوری کشور، تحصیلات و ترتیبات و مشاغل حوزوی، بودجه ها و برنامه ها، همه و همه رویکردی تمدن ساز و علم آفرین پیدا کرده و با جنبش نرم افزاری و تولید فکر علمی مطلوب همسو شوند.

الزام دیگر که بایست انجام می گرفت و گام های چندانی در فضای علمی کشور پیدا نشد، ایجاد بستر مناسب و همگون با جنبش تولید فکر و علم است. تولید علم در فضای باز علمی امکان پذیر است، زاد و ولد اندیشه هنگامی رخ می دهد که از نظریه ها در فضای باز علمی به دور از تنش های حاشیه ای استقبال شود. در همگان احساس آزادی اندیشه بشود، همه اهل فکر احساس کنند که در ابراز نظر و اندیشه شان با هیچ مشکلی روبرو نمی شوند. در چنین فضایی تولید علم می شود، متأسفانه میان وضع موجود حوزه ها با خواسته ها و نگاه مقام





جنبش نرم افزاری و هماهنگ سازی علم و دین

درس گفتاری از حجت الاسلام و المسلمین سید محمد مهدی میرباقری
رئیس فرهنگستان علوم اسلامی قم

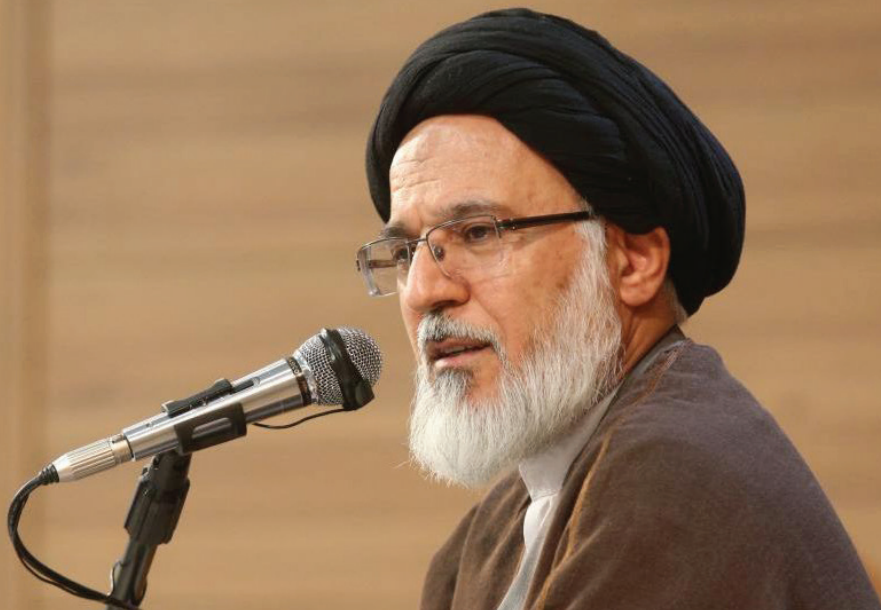
موضوع بحث، مفهوم شناسی تولید علم در نهضت نرم افزاری و رسالت حوزه و دانشگاه در دست یابی به فنون جدید و تولید علم و نحوه تعامل این دو نهاد علمی است. ابتدا مفهوم نهضت نرم افزاری و تولید علم و سپس ضرورت جنبش نرم افزاری در مسیر تولید علم، آنگاه ضرورت حرکت در مسیر تولید علم و نهضت نرم افزاری و نیز نگاه های مختلف در زمینه تولید علم را بیان نموده و در آخر موانع و مقدراتی که در این مسیر قرار دارند، مورد بحث قرار می گیرند.

آنچه که در مورد چپستی جنبش نرم افزاری و مفهوم توسعه علم می توان گفت این است که به طور طبیعی نرم افزار در مقابل سخت افزار قرار می گیرد. تمدن، شامل یک نظام مفاهیم است که به دنبال این نظام مفاهیم، ساختارهای اجتماعی شکل می گیرد و بعد یک سلسله محصولات به دست می آیند که یا از نوع ابزار آزمایشگاهی، یا از ابزار و وسایل تولیدی هستند؛ یعنی محصولات مصرفی سخت افزاری است. بنابراین آنچه در مظاهر تمدن بشری می بینید، همگی سخت افزار هستند. سخت افزار به صنعت، محصولات صنعتی و ره آوردهایی که در زندگی بشر دارد نیز اطلاق می شود. اما نرم افزارها نظام مفاهیمی هستند که پشتوانه تولید این سخت افزارها هستند و البته خود طبقات مختلفی دارند.

مفاهیم بنیادی مثل فلسفه متدها، روش ها، نظام منطق ها، یا خود متدهای تحقیق و مفاهیم تخصصی و مفاهیم اجتماعی تولیدی هستند که اینها نیز نرم افزار محسوب می شوند. مفاهیم بنیادی و تخصصی جامعه و مفاهیم عمومی، نرم افزار اجتماعی هستند، حتی مفاهیم تخصصی هم عمیق ترین لایه نرم افزاری نیستند؛ زیرا خود آنها هم مستند به متدها، و متدها نیز مستند به فلسفه های متد در مفاهیم بنیادی هستند که این متدها را سازمان می دهند.



سید ابراهیم
آل مصطفایی



۱. ضرورت تحقق نهضت نرم‌افزاری

در این بخش لازم است به اصطلاح «نهضت» توجه ویژه شود. زمانی در جهت تولید نرم‌افزار قرار می‌گیریم که در مسیر يك جنبش یا نهضت «اجتماعی» قرار گرفته باشیم. لذا امکان ندارد عده محدودی بتوانند يك تحول بدیع در گستره بسیار وسیع در عالم علم ایجاد نمایند، بلکه این امر نیاز به يك نهضت اجتماعی دارد که در آن بایستی يك «انقلاب فرهنگی» پدید آید و نگاه به فرهنگ تغییر کند تا حرکت و سامان دهی تولید علم و نرم‌افزار تغییر یابد. بر این اساس آنچه که به نام نهضت نرم‌افزاری نامیده می‌شود يك واقعیتی است که باید شکل اجتماعی به خود بگیرد تا تعریفی روشن و گویا از يك حرکت عظیم اجتماعی پدید آید.

۲. سه سطح نگاه به تولید علم

در قدم بعدی لازم است تأمل شود که اگر نهضت اجتماعی در زمینه تولید علم به وجود نیاید، با چه پیامدی روبرو خواهیم شد؟ يك دیدگاه این است که علم تولید کردنی نیست، بلکه علم کشف و واقعیت‌هایی است که در طول تاریخ تدریجاً انجام شده است. دیدگاه دیگر این است که علم پدیده‌ای است تولید شدنی، و انسان آن را متناسب با نظام نیازمندی‌های خود تولید و بازسازی می‌کند. اگر ما دیدگاهی را که می‌پذیرد علم تولید شدنی است. که البته نگاه غالب مراکز علمی کنونی همین نگاه است. بپذیریم، آیا علمی که تولید می‌شود واقعاً يك علم است و همه دنیا باید در يك مسیر گام بردارند؟ اگر این‌گونه است باید سعی ما در جهت تولید علم و گسترش نرم‌افزار در جامعه باشد تا فاصله خودمان

را با جریان تولید علم در عالم کم نموده و به کاروان علمی دنیا برسیم و حتی ضروری است از آنها نیز پیشی بگیریم. اما سؤال این است: آیا باید نهایت هدف ما این باشد که به ایده‌ها و اندیشه‌های معمول به این کاروان علمی برسیم و آنها را پشت سر بگذاریم یا اینکه باید به سمت تولید علم «دینی» حرکت کنیم؟ نگاه دیگر، نگاهی است که طبیعتاً طرفدارانش محدودتر از نگاه قبل است. در دیدگاه اخیر با دو گونه علم روبه‌رو هستیم: دینی و غیردینی. این گروه تقسیم‌بندی مورد نظر را به همه حوزه‌های علم تسری می‌دهند و می‌گویند حتی در علوم پایه و علوم نظری و محض هم دو جهت داریم که حاکم بر تولید و گسترش تحقیقات هست؛ یکی در جهت پرستش خداوند متعال، و دیگری در جهت پرستش نفس و انسان پرستی. آنها مدعی هستند که علم می‌تواند در همه شاخه‌هایش توسعه یابد و توسعه‌اش نیز بر اساس ایمان به خدا باشد. بر همین اساس، معتقد هستند که تمام علوم، به دینی و غیردینی، و همچنین اسلامی و غیراسلامی تقسیم می‌شود. این نگاه يك نگاه غالبی نیست، ولی نگاهی است که اندک اندک طرفدارانی پیدا کرده است، بخصوص در حوزه علوم انسانی که طرفداران جدی‌تری دارد. در حوزه علوم انسانی، بخشی از علوم بیشتر تحت تأثیر ایدئولوژی‌ها هستند. عده‌ای جهت‌داری علوم انسانی را در بخش غیرتجربی می‌پذیرند و عده‌ای دیگر این جهت‌داری را تعمیم داده و به همه حوزه‌های علوم انسانی گسترش می‌دهند، و بعضی‌ها هم مرز بین حوزه‌های انسانی و غیرانسانی را برمی‌دارند و معتقدند همه علوم، اسلامی و غیراسلامی دارند. به نظر می‌رسد آنچه صحیح است نظریه سوم است. البته این استدلال در جای خودش باید

مامدعی راه جدیدی هستیم، وریشه جنگ کنونی تمدن غرب و تمدن اسلامی، از همین امر نشأت می‌گیرد. تمدن غرب معتقد است این جنگ، جنگ جهانی چهارم است؛ جنگی بین ایدئولوژی‌های برآمده از مدرنیته و یک ایدئولوژی بیرونی است؛ لیبرال دموکراسی و اسلام.

مورد بحث و بررسی بیشتر قرار بگیرد.

وجود این نظریات متفاوت، طبیعتاً نگاه‌های متفاوتی را هم در جنبش نرم‌افزاری به دنبال خواهد داشت و لذا راهکارها و سازوکارهایی که برای تحقق یک حرکت اجتماعی در تولید علم ارائه می‌شود نیز متفاوت خواهد بود و همچنین موانع و آسیب‌هایی که در تولید علم شناخته می‌شود هم تفاوت خواهد داشت.

۳. ضرورت تولید علم برای دین در حیات اجتماعی

در این مرحله اگر نظریه سوم در تولید علم را بپذیریم، با این سؤال اساسی روبه‌رو خواهیم شد که وجود نهضت و جنبش اجتماعی در جهت تولید علم و نرم‌افزار اسلامی، چه ضرورتی پیدا می‌کند؟ تمدن غرب به بشر القا می‌کند که باید رابطه سعادت دنیایی را با بندگی و عبودیت قطع کرد. باید ارتباط بین حیات این جهان و معنویت را بست تا از این طریق، سعادت بشر تأمین شود. غربی‌ها همیشه سعی کرده‌اند با نوعی القا و فرهنگ‌سازی نشان بدهند که در دنیا فقط یک راه سعادت در پیش روی بشر وجود دارد و رسیدن به آن راه، در گرو بریدن زمین از آسمان است، و راه رسیدن به حق نیز از طریق عقل تجربی و عقل ابزاری و تجارب بشری به دست می‌آید. در مقابل، مامدعی راه جدیدی هستیم، وریشه جنگ کنونی تمدن غرب و تمدن اسلامی، از همین امر نشأت می‌گیرد. تمدن غرب معتقد است این جنگ، جنگ جهانی چهارم است؛ جنگی بین ایدئولوژی‌های برآمده از مدرنیته و یک ایدئولوژی بیرونی است؛ لیبرال دموکراسی و اسلام. این امر نشانگر آن است که اسلام در موازنه جهانی، تبدیل به یک عنصر تأثیرگذار و مامدعی راه جدید شده است.

مهم‌ترین چیزی که انقلاب اسلامی ایران برای بشر امروزه ارمغان آورد این است که ثابت کرد راه دیگری به غیر از راه تفکر غرب نیز وجود دارد. حال این سؤال مطرح است: برای اینکه بتوان این راه جدید را جلوی بشر گذاشت، چه اقداماتی را می‌توان انجام داد؟ هر انقلاب سیاسی در ماندگاری خود، نیاز به نرم‌افزاری دارد که بتواند ایده خودش را به مفاهیم کاربردی تبدیل کند. اگر انقلاب اسلامی نتواند بین ایده‌های سیاسی و مفاهیم کاربردی خودش رابطه برقرار نماید، قدرت اداره را از دست خواهد داد و آن ایده‌ها متهم می‌شوند به اینکه ایده‌های

ذهنی هستند و مکتب آنها نیز به ناکارآمدی محکوم می‌شود. همین سؤال کم‌کم در نگاه بعضی از روشنفکران که در ابتدا به شدت طرفدار انقلاب اسلامی بودند، شکل گرفته بود؛ ولی اکنون مدعی‌اند که دین نباید در امر اداره دنیا دخالت کند، چرا که از نظر آنها دین در این زمینه ناکارآمد و ناتوان است. این وضعیت به این دلیل اتفاق می‌افتد که رابطه ارزش‌های دینی و مفاهیم کاربردی قطع شده است و لذا دین به عدم کارآمدی در عینیت، متهم است. بنابراین اگر بپذیریم که اسلام باید در حیات اجتماعی نقش ایفا کند، نیاز است که یک جنبش و نهضت نرم‌افزاری گسترده و اساسی صورت پذیرد.

۴. ضرورت مدیریت شبکه‌ای تحقیقات

نهضت نرم‌افزاری، کل فرهنگ تخصصی جامعه دینی را دربر می‌گیرد. یک سوی آن فرهنگ دینی قرار دارد که تفقه در آن باید تکامل پیدا کند. البته لازم است این تکامل بر مبنای حجت استوار باشد و تعبد به گونه‌ای محوری در آن لحاظ شود، نه بر مبنای تئوری‌های حسی مثل نظریه‌های هرمنوتیکی و قبض و بسط شریعت.

زاویه دیگر نهضت نرم‌افزاری در تولید علم، این است که باید در عرصه علوم نظری و علوم تجربی نهضتی به وقوع بپیوندد تا ما بتوانیم علمی را که راهکار دست‌یابی به آن ارزش‌ها را در اختیار ما قرار می‌دهد، در جامعه خودمان تولید نماییم. لذا باید یک نظام و شبکه هماهنگ اطلاعاتی ایجاد کرد که یک بعدش اطلاعات دینی ناشی از تفکر دینی است؛ و در عین حال ابعاد دیگری نیز ایجاد شود که بر مبنای اندیشه‌ورزی و تجارب بشری باشد. اگر چنین شبکه‌ای را بتوان تولید کرد، می‌توان از ورودی‌های مختلف، یک نظام هماهنگ را ارائه نمود.

۵. تعارض دائمی علم و دین در صورت اکتفا کردن به فقه موجود و علوم سکولار

تعارض علم و دین در جامعه غرب، یک ورودی دارد که ناشی از عقل نقاد خود بنیاد و عقل ابزاری و تجارب بشری است. این علوم وارد تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی اجتماعی می‌شوند. اما وجود این مسئله در غرب مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که آنها رابطه

در حوزه تفقه دینی با حوزه علوم کاربردی و علوم نظری باید «ابعاد» يك نظام تحقیقاتی شوند. منطق باید به گونه‌ای باشد که تحقیقات را ابعاد هم قرار دهد، یعنی زمانی که نظریه‌ای درباره علوم نظری و علوم کاربردی داده می‌شود، آن نظریه زاویه‌ای از تفقه شود و تفقه را به يك معنا قید بزند؛ کما اینکه باید تفقه زاویه‌ای از علوم کاربردی و علوم نظری شود و آنها را قید بزند. ابعاد يك موجود با خود موجود، در هم تنیده است و نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد. وقتی می‌گوییم جسم سه بعد دارد، شما نمی‌توانید يك جسم را در عینیت نشان دهید که طول و عرض و ارتفاع نداشته باشد؛ چرا که ابعاد یکدیگر هستند، نه اجزای یکدیگر. منطق‌ها باید ابعاد مختلف تحقیقات را نشان دهند. اگر بخواهیم يك موضوع را بشناسیم در واقع يك بعد آن «تفقه دینی» است و بعد دوم آن «علوم نظری» و بعد سوم آن بعد «تجربی» است. این سه بعد باید با هم هماهنگ شوند. آنها باید هر سه، ناظر به يك واقعیت باشند و این واقعیت باید ابعادش در هم تنیده شود. اگر نتوان تعاریف را هماهنگ کرد، نمی‌توان به چنین واقعیتی دست پیدا کرد. لذا آنچه ضروری است این است که به سمت هماهنگ‌سازی نظام «تفقه دینی» و «علوم نظری» و «علوم کاربردی» حرکت کرد.

۲. ایجاد مدیریت شبکه‌ای

تولید شبکه، یعنی ایجاد شبکه‌ای تحقیقاتی که همه گمانه‌ها بتواند وارد این شبکه شود؛ در ضمن اینکه همه نتیجه‌گیری‌ها نیز از درون این شبکه «خارج» گردد. در این صورت، گمانه‌های فقهی، جامعه‌شناسی، اقتصادی، فیزیکی، شیمی و ریاضی با هم هماهنگ می‌شوند، و در واقع نظام علوم هماهنگ می‌شود. ایجاد يك تمدن دینی که در آن از يك سو تفقه دینی دخالت فعال می‌کند و از سوی دیگر، تجارب بشر و اندیشه‌ورزی انسان نقش مؤثری دارد؛ در عین اینکه می‌توان از تعارض‌های گوناگون اجتناب کرد و از ممیزی شدن علم نیازی نیاز شد و صاحب علمی شد که در ذات خویش ممیزی شده و همگام با آموزه‌های دینی و تحت ولایت وحی گشته است. به هر حال وقوع این امر، احتیاج به يك «جنبش» اجتماعی دارد.

سازماندهی حیات اجتماعی را بایدین بریده‌اند، ولی ما می‌خواهیم این رابطه را در جامعه اسلامی ایران برقرار نماییم. برای این کار دو ورودی داریم: يك ورودی که لازم است این است که از «آموزه‌های دینی» استفاده کنیم، و ورودی دیگر، ورودی «کارشناسی» است. در حال حاضر، برخلاف آن تصور که وحی و تجربه، و وحی و عقل را هم سو و هم کلام می‌داند، در عینیت بین این دو، تقابل رخ داده است. این تعارض دائمی بین علمای دینی و کارشناسان علوم روز ناشی از تعارض بین افراد نیست، بلکه ناشی از تعارض بین اندیشه‌هاست، یعنی يك ورودی علم است که بر سر این ورودی، عامل کنترل کننده دین قرار دارد. اینکه تصمیم‌سازی را علم بر عهده داشته باشد و دین کنترل کننده علم باشد، کمترین توجهی است که به دین می‌شود. لذا اگر بخواهیم نقش دین را گسترش داده و بدان در فرایند تصمیم‌سازی اجتماعی نقش اول را بدهیم، قطعاً با اوضاع کنونی جامعه تعارض گسترده‌ای پیدا می‌کند. آنچه در نقد مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان اتفاق می‌افتد، بر مبنای يك دین حداکثری نیست. در این نگاه، موافقت قطعی با دین را هم لازم نمی‌دانند، بلکه عدم موافقت قطعی را کافی می‌شمرند، ولی با این همه علم کنونی این حد از کنترل توسط دین را نیز بر نمی‌تابد. این امر گویای این قضیه است که مطالبی را در آکادمی‌ها تولید کرده‌ایم که ظاهراً نشان می‌دهند وحی و تجربه با یکدیگر هماهنگ‌اند، اما در عینیت می‌بینیم که با هم هماهنگی ندارند. در این صورت، علم موجود، ابزار اداره است و نمی‌توان در اداره اجتماعی، از آن صرف نظر کرد.

مراحل هماهنگی تولید علم دینی

در تولید علم دینی باید مراحل طی شود، اول باید «منطق تفکر دینی» با «منطق تولید علوم کاربردی» و «منطق برنامه‌ریزی عینی»، مدل‌سازی عینی. با هم هماهنگ شوند تا امکان تولید هماهنگ وجود داشته باشد.

۱. نگرش ترکیبی به تحقیقات، در تمام سطوح

نکته اساسی و مهم این است که هماهنگی میان علوم به این معناست که اینها اجزای نظام تحقیقات هستند. تحقیقات

پرسمان



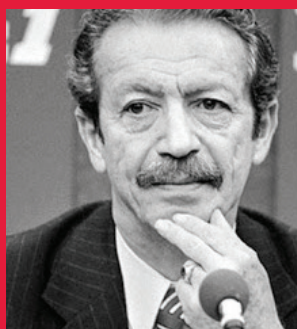
۷۹

صدام و سلطنت طلب ها علیه ایران



۷۶

بر علیه وطن



۸۹

دوستان صدام



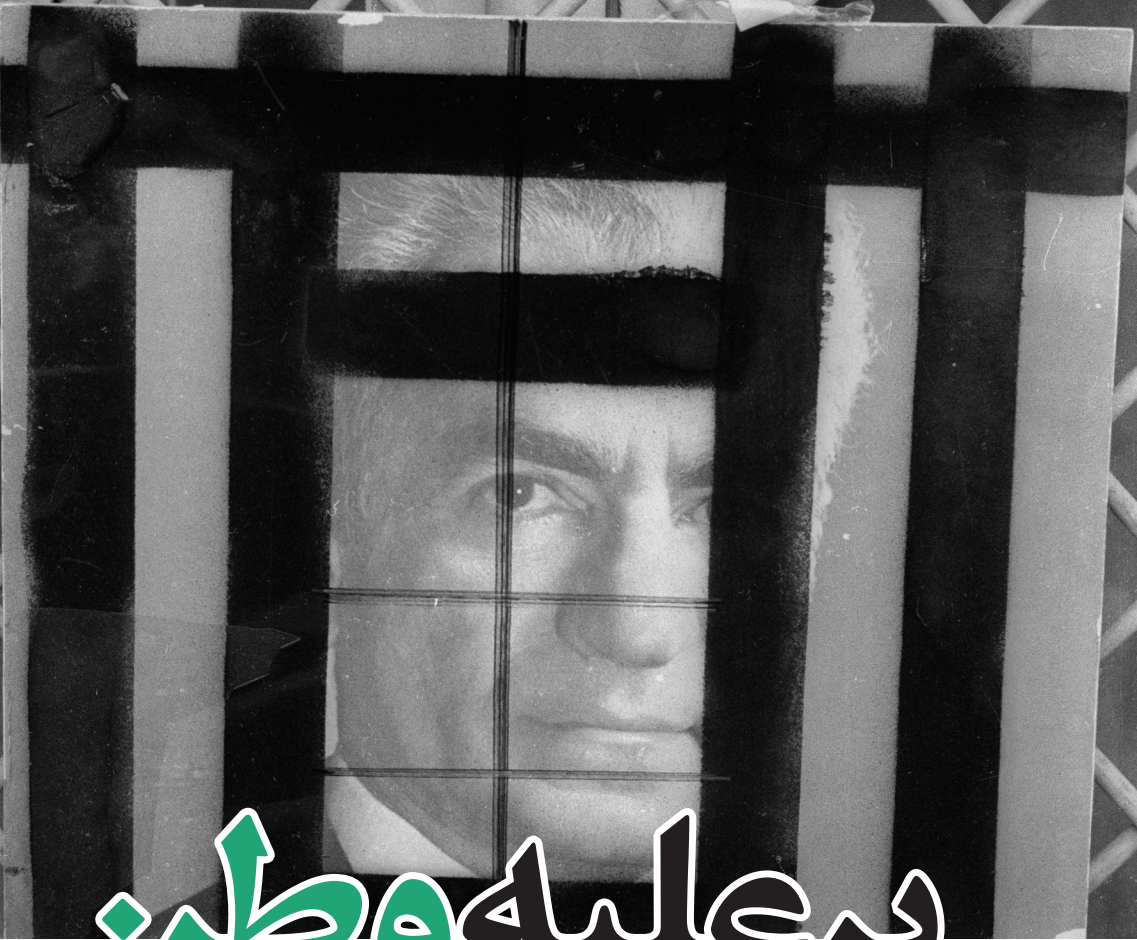
۸۵

دمیدن به آتش جنگ برای بازگشت به قدرت

پرونده

علیه ایران

نقش پهلوی ها در دفاع مقدس



بر علیه وطن

سلطنت طلب ها و پهلوی ها در حمله رژیم بعث عراق به ایران
همکاری اطلاعاتی و نظامی داشتند

۵ مرداد سالروز مرگ محمدرضا پهلوی است. او حدود یک سال و نیم پس از پیروزی انقلاب اسلامی و دو ماه پیش از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در قاهره پایتخت مصر به دلیل بیماری درگذشت. شاه سابق ایران تهدید جدی برای نظام تازه تاسیس جمهوری اسلامی ایران و انقلاب اسلامی نبود. پس از آنکه فوت کرد پسر، همسر و خواهرش یعنی رضا پهلوی، فرح پهلوی (دیبا)، اشرف پهلوی و دیگر اعضای خاندان پهلوی نیز تهدید بزرگی برای انقلاب اسلامی مردم ایران نبودند، اما بسیاری از افراد و گروه ها سعی کردند با نزدیک شدن به پهلوی ها و استفاده از ثروت آن ها ناامنی هایی علیه ایران به وجود آورند و فضا سازی هایی شکل بدهند. این اتفاقات بیشتر در یک دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی رُخ داد. انقلاب اسلامی مردم ایران پس از پیروزی بلافاصله مورد تهدید های امنیتی و سپس نظامی قرار گرفت. یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی، غائله کردستان با حمله به پادگان ارتش در مهاباد آغاز شد. پس از آن نیز توطئه های دیگری در مناطق مختلف کشور از جمله گنبد، بلوچستان و خوزستان به وجود آمد. رد پای برخی افراد نزدیک به پهلوی ها که خود را سلطنت طلب می دانستند



محمد حسن جعفری

اسلامی ایران معرفی و مقرر شد دیگر افراد و گروه‌ها از حمایت کنند. اویسی ضمن برگزاری جلسات و نشست‌های متعدد در فرانسه، همراه با تیمسارهای ارتش شاهنشاهی رفت و آمدهای بسیاری به آمریکا و بغداد داشت و کمک‌های مالی زیادی هم از پهلوی‌ها، رژیم بعث عراق و برخی دولت‌ها همچون عربستان سعودی دریافت کرد.

اگرچه سطح همکاری اویسی و همراهانش با صدام را نمی‌توان بسیار مهم و راهبردی ارزیابی کرد، اما «رعد الحمدانی» یکی از فرماندهان و مسئولان بلندپایه ارتش عراق گفته است: «اعتماد صدام به ارتشیان ایرانی در خارج بود. بنا بود آنان به داخل ایران بروند و با همکاری هم‌رده‌های پیشین مخالف و باقی مانده در داخل و اعضای جبهه ملی رژیم انقلابی را سرنگون کنند. این جنگ را به مدت ۴ تا ۶ هفته پیش بینی کرده بودیم. ادامه جنگ به مدت هشت سال را هرگز نمی‌توانستیم در ذهن خود تصور نماییم.»

آنگونه که احمدعلی مسعودی انصاری از مسئولان دربار رژیم پهلوی و از نزدیکان فرح پهلوی گفته قرار بوده اویسی پس از حمله صدام به ایران و اشغال مناطقی از کشور، وارد خاک ایران شود و آنجا را «ایران آزاد» معرفی کند. او گفته است: «پس از آغاز جنگ، فرح و سپس هوشنگ انصاری به من زنگ زدند و گفتند چرا تیمسار اویسی نمی‌رود؟ به او بگویید برود! آنجا تازه فهمیدم قرار این بود که عراق به ایران حمله کند، قسمتی از خاک ایران را بگیرد و سپس اویسی آن قسمت را از عراقی‌ها تحویل بگیرد. آنجا ایران آزاد نام بگیرد و ارتشی‌های وابسته و دل بسته به شاهنشاهی به اویسی بپیوندند و نظام جمهوری اسلامی سقوط کند.»

بنابر سندی نیز که در کتاب کانون‌های بحران در خلیج فارس آمده است: «قرار بود ارتش عراق با کمک شاپور بختیار و غلامعلی اویسی، ظرف مدت یک هفته استان خوزستان را به اشغال خود درآورند و سپس جمهوری آزاد ایران را تحت رهبری بختیار تشکیل دهند. پایتخت جمهوری جدید نیز می‌بایست شهر اهواز باشد. کردستان ایران نیز پس از اشغال، به این جمهوری ملحق می‌شد. طبق این طرح پس از گذشت یک دوره خوزستان به طور رسمی ضمیمه عراق می‌گردید.» البته این گزاره که قرار بود عراق با کمک بختیار و اویسی، خوزستان را اشغال کند، نیازمند بررسی و واکاوی است؛ چرا که بعید به نظر می‌رسد صدام حساب ویژه‌ای روی آنان و وعده‌هایشان باز کرده باشد. شاید منظور همکاری‌های اطلاعاتی بوده است.

و از افسران عالی‌رتبه ارتش شاهنشاهی یا روسای سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بودند در غائله کردستان دیده می‌شود. سلطنت طلب‌ها برای اینکه نظام جمهوری اسلامی ایران را مورد تهدید قرار بدهند با رژیم بعث عراق و صدام نیز همراه شدند. آن‌ها از صدام کمک‌های مالی و پشتیبانی‌های تسلیحاتی و تجهیزاتی برای ایجاد ناامنی و کودتا دریافت کردند، اما وقتی در دستیابی به اهداف خود ناکام ماندند، تلاش کردند صدام را در تحمیل جنگ به ایران ترغیب و همراهی کنند. همکاری اطلاعاتی سلطنت طلب‌ها نقش تقریباً موثری در آغاز جنگ داشت و می‌توان یکی از دلایل حمله عراق به حساب آورد. کسانی که قرار بود روزگاری حافظ وطن باشند، برای بازگشت به قدرت یا کسب ثروت با دشمن خارجی که تمامیت ارضی ایران را در معرض خطر قرار داده بود، همراه شدند. از این رو می‌توان گفت سلطنت طلب‌ها علیه تمامیت ارضی ایران عمل کردند.

مشارکت در غائله کردستان

سلطنت طلب‌ها در به وجود آمدن و تداوم غائله کردستان نقش مهمی داشتند. سرشاپور ریپورتر یکی از افراد نزدیک به محمدرضا پهلوی و عامل سازمان جاسوسی انگلیس همراه با ارتشبد آریانا، سپهبد رضوانی، سردار جاف، دکتر حسن جاف و سروان مختاری با دریافت پول از انگلیس و صدام، اردوگاه آموزش نظامی در کرکوک به وجود آورد. نیروهای گروهک‌های ضدانقلاب را آموزش داد و آن‌ها را برای خرابکاری روانه مرزهای غربی و شمال غربی ایران کرد. فرح پهلوی نیز در خاطر آتش آورده است: «شاپورخان (شاپور ریپورتر) سپهبد سعید رضوانی را با یک میلیون پوند پول نقد نزد ارتشبد بهرام آریانا فرستاد تا آن‌ها در مرزهای غربی ایران اقدام به تشکیل کانون‌های مقاومت کنند.»

سپهبد عزیز پالیزیان نیز نقش مهمی در آماده‌سازی گروهک‌ها و ایجاد ناامنی در مناطق شمال غربی کشور داشت. او ضمن ارتباط با سلطنت طلب‌ها و دریافت پول از پهلوی‌ها، همکاری نزدیکی با گروهک‌های ضدانقلاب داشت.

همراهی با صدام برای حمله به ایران

همچنین ارتشبد اویسی که در پاریس مستقر بود از سوی محمدرضا پهلوی به عنوان رئیس گروه‌های اپوزیسیون و برانداز نظام جمهوری

همکاری اطلاعاتی با دشمن ایران

علاوه بر اویسی که از سوی شاه رئیس گروه‌های اپوزیسیون بود، شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر رژیم پهلوی نیز همکاری‌های نزدیکی با صدام داشت. ارتباط بختیار با صدام پیش از ارتباط اویسی با رژیم بعث عراق برقرار شد. البته در خصوص انگیزه‌های سلطنت‌طلبی بختیار تردیدهایی وجود دارد و بسیاری معتقدند که بختیار، خود در سودای پادشاهی و حکومت بر ایران بود. گفته می‌شود سلطنت‌طلبی بختیار و ارتباط با پهلوی‌ها با هدف بهره‌جویی از موقعیت و ثروت آن خاندان بود.

بختیار ضمن طراحی و فراهم آوردن مقدمات اجرای کودتای نقاب، تلاش داشت صدام را برای حمله به ایران ترغیب کند. به همین منظور یک هماهنگی بین کودتاجیان و رژیم بعث عراق به وجود آمده بود. به اعتراف یکی از عوامل کودتای نقاب که رهبری آن برعهده بختیار بود و دو ماه و نیم پیش از آغاز جنگ تحمیلی تصمیم به اجرا گرفته شد، قرار بود اگر کودتا به موفق نرسید، جنگ آغاز شود. شاید موید این اعتراف، گزارش دیوید میرز رئیس بخش خاورمیانه وزارت خارجه انگلیس باشد که او در آن گزارش عنوان کرده است که بختیار در روز ۳۱ شهریور ۵۹ (روز آغاز جنگ تحمیلی) در بغداد حضور داشت.

«کریس رندل» یکی از مسئولان بخش خاورمیانه وزارت خارجه انگلیس نیز در گزارشی به تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۵۹ نوشته است: «یکی از دلایل یورش بی‌محابای حکومت عراق به خاک ایران، اطلاعات گمراه‌کننده ایرانیان تبعیدی از جمله شاپور بختیار مبنی بر این بود که احتمالاً به دلیل وجود اغتشاش در ارتش و بی‌ثباتی رژیم و به دلیل مخالفت مردم به ویژه در خوزستان، ایران قادر به جنگ نخواهد بود و مخالفت مردم موجب برافراشته شدن پرچم نیروهای آزادی بخش خواهد شد.»

شاپور بختیار سه چهار روز پس از حمله عراق به ایران هم در گفتگویی که در خبرگزاری فرانسه منتشر شد از ایرانی‌ها خواست تا برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران همزمان با حمله صدام به خاک کشورمان اقدام کنند! اویسی و بختیار تصور می‌کردند که با حمله عراق، ارتش ایران ظرف مدت یک هفته شکست خواهد خورد، نظام جمهوری اسلامی طی یک ماه سرنگون خواهد شد و دولت جدید تحت حمایت عراق در تهران یا حداقل در مناطق اشغالی مستقر

می‌شود. اما آنان وقتی مقاومت ارتش، سپاه و نیروهای مردمی را در روزهای نخست جنگ و در مناطق مختلف دیدند، بر اشتباه بودن تصور خود پی بردند و از اجرای دیگر طرح‌ها و برنامه‌های خود عقب نشستند. از این رو برآورد می‌شود علت عدم حضور اویسی در ایران و اعلام جمهوری آزاد به همین دلیل باشد. با این وجود بختیار در تمام مراحل جنگ اطلاعات در اختیار رژیم بعث عراق قرار داد و عراقی‌ها را در جهت ضربه زدن هرچه بیشتر به سرزمین، منابع و اقتصاد ایران راهنمایی کرد.

کسانی که دست به دامان صدام شدند

اضافه بر این‌ها افرادی هم از مقامات رژیم پهلوی و فرماندهان ارتش شاهنشاهی با روسای ساواک بودند که با رژیم بعث عراق به صورت غیرتشکیلاتی همکاری داشتند. برخی از آن‌ها پس از فرار از ایران به بغداد رفتند و برای به دست آوردن دوباره قدرت دست به دامان رژیم بعث عراق شدند.

طبق اسناد به جامانده از لانه جاسوسی آمریکا سرتیپ حمید شیرازی و سرهنگ هاشم کام‌بخش در سال ۵۸ (یک سال پیش از حمله عراق به ایران) با سازمان جاسوسی آمریکا همکاری و وظیفه داشتند در بین نیروهای مسلح ایران نفوذ کنند، اطلاعات لازم از نیروهای دریایی و هوایی و روحیه خلبان‌های ایرانی و نیز میزان توانایی نیروهای مسلح ایرانی در صورت حمله عراق به ایران را به دست آورند. روزنامه نیویورک تایمز نیز یک هفته پس از آغاز جنگ تحمیلی در گزارشی نوشت: «ژنرال‌های ایرانی که پس از انقلاب از ایران گریختند، اطلاعات جنگی در اختیار عراقی‌ها قرار دادند.»

در ادامه جنگ تحمیلی نیز اقداماتی از سوی پهلوی‌ها و سلطنت‌طلب‌ها انجام گرفت که امنیت ملی ایران را تهدید کرد و به طور مثال می‌توان به ربودن ناوایرانی تبریز و برنامه‌ریزی برای مستقر کردن رضا پهلوی در جزیره کیش اشاره کرد.

بنابراین طبق اسناد و شواهد متعدد و آشکار، بسیاری از وابستگان و دل‌بستگان به رژیم شاهنشاهی که از سوی خاندان پهلوی حمایت مادی و سیاسی می‌شدند، با رژیم بعث عراق در حمله به ایران، آواره کردن بسیاری از مردم مناطق مرزی و تخریب زیرساخت‌های کشور همکاری اطلاعاتی و نظامی داشتند.



گفتگو با «داود مرادیان» مستندساز و پژوهشگر تاریخ؛

صدام و سلطنت طلب‌ها علیه ایران

«داود مرادیان» مستندساز و پژوهشگر تاریخ انقلاب اسلامی و دفاع مقدس است. یکی از معروفترین مستندهای وی «کلاشینکف‌های آمریکایی» است که در چهلیمین سالگرد دفاع مقدس از شبکه‌های صدا و سیما پخش شد. در آن مستند به نقش پهلوی‌ها و بختیار در جنگ تحمیلی اشاره شده بود که در گفتگوی زیر به تفصیل در رابطه با آن موضوع بحث شده است.



سمانه پرهام

فارغ از اطلاعات و اخباری که در خصوص نقش پهلوی‌ها در جنگ تحمیلی در اختیار داریم، با نگاه به اتفاقات تاریخی و تجربه‌های گذشته آیا امکان همکاری پهلوی‌ها و سلطنت طلب‌ها با دشمن خارجی (صدام و رژیم بعث عراق) وجود دارد؟

در فیلم مستند و پژوهش تاریخی، اسناد حرف می‌زنند، نیروهای امنیتی و اطلاعاتی کشورهای مختلف نیز در این رابطه نقش دارند؛ یعنی به جمع‌آوری اسناد و اطلاعات می‌پردازند. از این رو دستگاه‌های امنیتی و وزارت خارجه کشورهای آمریکا، انگلیس و... پس از گذشت مدت زمانی (۲۰۱۰ یا ۳۰ سال) برخی اسناد را از محرمانگی خارج و منتشر می‌کنند. این اسناد در پژوهش‌های تاریخی مورد استفاده و توجه قرار می‌گیرند.

طبق لیستی که این نهادها منتشر کرده‌اند، برخی اسناد نزد آنان وجود دارد، اما با گذشت ۴۰ سال و حتی بیشتر همچنان از محرمانگی خارج نشده است. برخی از اسناد همچون اسناد مذاکرات بختیار با صدام تا سال ۲۰۶۰ قفل است و امکان انتشار آن وجود ندارد. اینکه این سند تا سال ۲۰۶۰ قفل است، این را به ما می‌گوید که هنوز برخی افراد هستند که حفظ منافع آنان، حفظ منافع آمریکا و بریتانیا است و اسناد همچنان باید محرمانه بماند تا نامی از آنان منتشر نشود، موقعیت‌شان به خطر نیفتد و منافع آن دولت‌ها نیز تهدید نشود.

اینکه گفته می‌شود بختیار رهبر جبهه مقاومت ملی بود و عضو جبهه ملی بود و ارتباطی با خاندان پهلوی نداشت، ادعایی

غیرقابل پذیرش و اغراق‌آمیز است. این ادعا به همان دلیل غیر قابل پذیرش است که دکتر مصدق به سفیر آمریکا در ایران تعهد داد که اجازه نخواهد داد اعضای دولتش حرفی از جمهوریت بزنند و در صورت وقوع چنین اتفاقی آن فرد را به دست قانون سپرده و محاکمه خواهد کرد. آقای بختیار نیز دو مصاحبه رادیویی دارد که در آنجا رسماً اعلام می‌کند که طرفدار سلطنت مشروطه است. بختیار را ۹۸ درصدی مردم ایران در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ به نظام جمهوری اسلامی ایران را لغو می‌داند و رضا پهلوی را به عنوان شاه و سلطان می‌پذیرد. او قانون مشروطه را می‌پذیرد و مجلس فرمایشی موسسان که در دوره رضاخان به وجود آمد را قبول دارد. ضمن اینکه بختیار پیش از آن سخنرانی‌ها در قاهره به دیدار فرح و رضا پهلوی رفت. او در آنجا ارادت خودش به پهلوی‌ها و سخنگوی آن خاندان بودن را اعلام کرد. پول‌هایی هم که بختیار در جریان کودتای نقاب دریافت کرد از پهلوی‌ها و صدام بود. در سخنانی هم گفت هرکس از من حمایت کند، می‌پذیرم. بنابراین بختیار به پهلوی‌ها و سلطنت آن‌ها وفادار بود.

بختیار همچنین در گفتگویی گفت که جزایر سه‌گانه برای ایران نیست. سوال این است که نسبت جزایر با کشور عراق چیست؟ جزایر سه‌گانه کیلومترها در عمق تنگه هرمز و در بین کشورهای ایران، عمان و امارات قرار دارد و ربطی به عراق ندارد. اما آخرین نخست‌وزیر رژیم پهلوی که در ارتباط با عراقی‌هاست و همچنان با پهلوی‌ها ارتباط دارد و به دنبال بازگشت سلطنت به ایران است، می‌گوید که این جزایر ایرانی نیستند! او به نمایندگی از پهلوی‌ها



گرفته شد، اما همه می‌دانند که انگلیسی‌ها توان بقادر جزایر سه‌گانه نداشتند و اگر دو سه سال صبر می‌کردیم، انگلیسی‌ها خودشان آن جزیره را ترک می‌کردند.

پهلوی‌ها برای ماندن و حکومت کردن هر کاری کردند. رضاخان پهلوی برای بقای حکومتش، ساحل شرقی اروندرود را به عراقی‌ها داد. اگر او آن ساحل شرقی را نداده بود، شاید عراق بهانه‌ای برای حمله به ایران نداشت. تمام قطعنامه‌های بین‌المللی در مورد اروندرود به نفع ایران بود، اما رضاخان با چهار کلمه نوری سعید ساحل شرقی اروندرود را بخشید. خاندان پهلوی با حکومت‌های دست‌نشانده در عراق مشکلات پیچیده و عجیب و غریبی نداشت. اگر مشکلات پیچیده‌ای داشتند، ترور تیمور بختیار به آن سادگی در خانقین رخ نمی‌داد.

آیا پهلوی‌ها و سلطنت طلب‌ها تفاوت و مرزبندی بین اقدام علیه نظام جمهوری اسلامی و تهدید تمامیت ارضی ایران و به وجود آمدن جنگ علیه کشورمان قائل هستند؟

حکومت پهلوی توسط روشنفکران و به عنوان استبداد منور و با هدف ایجاد مدرنیزاسیون مبتنی بر نظم و حفظ تمامیت ارضی به وجود آمد. علی اکبر داور، فروغی، تا حدودی مصدق، ملک الشعرا بهار، فرخی یزدی و حتی حسین مکی و علی دشتی استبداد منور را آوردند تا آن خفت دوره پایانی قاجار برود، اما با حکومت و مستبدی مواجه شدیم که هیچ واکنشی در برابر از دست رفتن دشت ناامید نشان نداد.

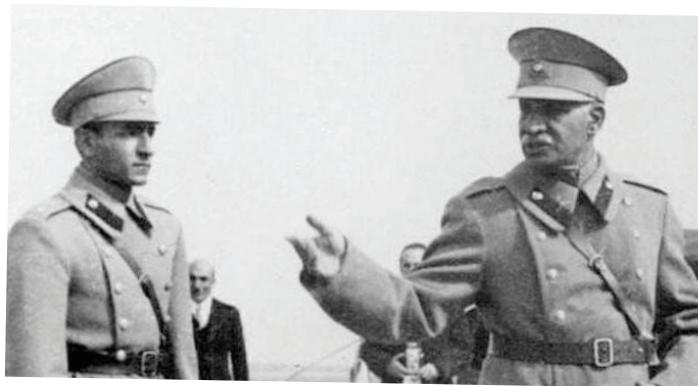
و سلطنت طلب‌ها با صدام دیدار و گفتگو کرد.

بنابراین آنچه تاکنون براساس اسناد آشکار می‌دانیم همین است. ما می‌دانیم که بختیار با صدام دیدار کرده و در خصوص ارتباطش با پهلوی‌ها و اهدافش چه چیزهایی در گفتگو با رسانه‌ها گفته است. اما در خصوص آن چیزی که محرمانه است و اسناد آن هنوز منتشر نشده، می‌توان حدس و گمان زد یا براساس قریبه‌های دیگر تحلیل کرد.

در مذاکرات و معاملات بده بستانی صورت می‌گیرد. در اینجا سوال از بختیار این است که چه داده‌ای و چه می‌خواستی بگیری؟ درک این موضوع سخت نیست و اگر کسی مطالعه‌ای در مورد حزب بعث عراق و اختلافات این حزب با حزب بعث سوریه و اختلافات داخلی آن حزب داشته باشد، می‌داند که صدام حسین در حال تلاش برای تبدیل شدن به جمال عبدالناصر در دنیای عرب بود. صدام این را بارها گفته بود و این آرزو با جدا شدن خوزستان از ایران محقق می‌شد.

بنابراین سلطنت پهلوی در تعامل با رژیم بعث عراق آماده بود تا جزایر سه‌گانه و استان خوزستان را بدهد و به قدرت در ایران بازگردد. این تحلیل بر مبنای اسنادی است که تاکنون منتشر شده و بخشی از آن هم بر مبنای رفتار پهلوی‌ها و صدام حسین قابل استحصال است.

اگر به تاریخ نیز نگاه کنیم می‌بینیم که هم رضاخان و هم محمدرضا پهلوی این کار را کردند. جزیره بحرین در دوران محمدرضا پهلوی داده شد. گفته شد بحرین داده شد و ما به ازای آن جزایر سه‌گانه



دشت ناامید بیش از سه چهار هزار کیلومتر مربع وسعت دارد. آلفای تورک اجازه یافت با یک مذاکره ساده و از کار انداختن سیستم وزارت خارجه کشورمان که فریاد مصدق را هم بلند کرد، تمامی دشت ناامید را واگذار کند. اگر اکنون بلوچستان مایه خشک است و کودک سیستانی گریه می کند و می گوید آب نداریم، به دلیل سد کجکی است. سد کجکی به این دلیل بر رودخانه هیرمند ساخته شد که رضاخان تنها برای جلب توجه آلفای تورک و آتاتورک، ۳ هزار کیلومتر دشت ناامید را بخشید. کدام تمامیت ارضی توسط پهلوی ها حفظ شد؟ اگر در شمال غرب کشور سال ها است که با گروهک پژاک درگیر هستیم و در ارتفاعات آزارات نمی توانیم به خوبی اعمال حاکمیت کنیم، به دلیل این است که رضاخان آن ارتفاعات را بخشید. در جنوب غربی کشور نیز حاکمیت بر اروند و ساحل شرقی آن رودخانه با یک حمله نوری سعید بخشیده شد. این شاه قرار بود چنان کند و پدر ملت ایران باشد!

محمد رضا پهلوی نیز کنسرسیوم نفتی راداد، حق آبه را دوباره در دوره نخست وزیری هویدا بخشید و اندکی از اروند را نگه داشت. حق مالکیت بر خلیج فارس نیز در زمان محمد رضا شاه از دست رفت. کسی که اندک سواد در حوزه جغرافیایی سیاسی داشته باشد، می داند که اگر بر دو سوی یک آبراه تسلط داشته باشی می توانی نسبت به تردد همه کشتی ها اعمال حاکمیت کنی. این همان اتفاقی است که در دو سال گذشته در تنگه جبل الطارق برای ما رخ داد. چون انگلیسی ها بر دو سوی آن تسلط دارند، توانستند کشتی ما را توقیف کنند. ما بحرین را داشتیم. روبروی آن هم جزیره فارسی قرار داشت که به راحتی می توانستیم اعمال حاکمیت کنیم، اما با دادن بحرین از دست رفت.

بنابر این خاندان پهلوی در خصوص تمامیت ارضی ایران کلامی نمی تواند صحبت کند؛ حتی به اندازه احمد شاه قاجار! در حوزه استقلال نیز آن ها نمی توانند ادعایی کنند. احمد شاه قاجار در برابر قرارداد ۱۹۱۹ تا حدی ایستادگی کرد، اما این خاندان آمد تا معاهده ۱۹۱۹ بر ملت ایران تحمیل شود. پهلوی ها در حوزه استقلال هم نمی توانند صحبت کنند. خاندانی که با نیروی بیگانه سر کار آمده، برای حفظ و بقای خود هر کاری می کند. کما اینکه در جنگ تحمیلی این کار را کردند. پیش از آنکه جنگ آغاز شود، سه تیمسار عالی رتبه ارتش پهلوی وارد کردستان عراق شدند. ارتشبد آریانا که عشایر را بمباران کرد یکی از آنان بود. آن ها خودشان ادعا می کنند که در کردستان سرپل گرفتند و کماندو وارد ایران کردند. این اتفاق بسیار عجیب و غریب است و در تاریخ کمتر سراغ داریم. نیروی فارسی زبان از یک کشور دیگر راه بیافتد، به مرزهای کشور خودش حمله کند و بخواهد جنگ راه بیاندازد! این تنها در خاندان پهلوی و در بین حسن البکر و صدام حسین دیده شده است. از این رو پهلوی ها و بعضی ها نعل به نعل هم هستند.

در شیلی، پینوشه مردم را بمباران نکرد، بلکه کاخ ریاست جمهوری را بمباران کرد. اما در رژیم پهلوی و در رژیم بعث عراق جنگنده ها به پرواز درآمدند و عشایر مرزنشین را بمباران کردند. چنین حکومتی که برای ۵۰ سال مانند به چنین وحشی گری ها تن داده، قطعاً برای بازگشت به قدرت هر کاری انجام می دهد.

66

خاندان قاجار قائل به

سیاست ورزی و تربیت

نیروهای سیاسی توسط

انگلیسی ها بود و جایگاه

خاصی برای ارتش قائل

نبود، اما پهلوی ها به ارتش

تکیه داشتند و برای تربیت

نیروهای نظامی، افراد به

آمریکا و اروپا فرستادند.

99

این اتفاق در دوران جنگ نیز رخ داد؟

تیمسار آریانا اقدام به گروهی کرد که آخرین فرمانده نیروی دریایی ارتش پهلوی عضو آن گروه بود. آن‌ها در میانه جنگ ایران و عراق روی آب‌های آزاد به ناو تبریز ایرانی حمله کردند و آن را زدیدند. نیروی دریایی ایران با نیروی دریایی عراق درگیر بود و ما به این ناو برای نبرد با دشمن نیاز داشتیم. آن‌ها پس از زدیدن، ناو را به مکانی بردند و با رسانه‌ها گفتگو کردند و با افتخار گفتند ما زدیدیم تا جلوی جنگ طلبی جمهوری اسلامی ایران و سرکوب مردم را بگیریم! مگر با کشتی جنگی مردم سرکوب می‌شوند؟ این کار توسط فرماندهان ارتش شاهنشاهی و آخرین فرمانده نیروی دریایی آن ارتش انجام گرفت. یک کلمه از فرخ و رضا پهلوی در اعتراض به این کار هم شنیده نشد.

آریانا، اویسی و دیگر فرماندهان ارتش شاهنشاهی چه جایگاهی نزد سلطنت‌طلبان و پهلوی‌ها داشتند؟ به عبارت دیگر آن‌ها چه ارتباطی با محمدرضا پهلوی تا زمانی که زنده بود و سپس با فرخ و رضا پهلوی داشتند؟

خاندان قاجار قائل به سیاست‌ورزی و تربیت نیروهای سیاسی توسط انگلیسی‌ها بود و جایگاه خاصی برای ارتش قائل نبود، اما پهلوی‌ها به ارتش تکیه داشتند و برای تربیت نیروهای نظامی، افراد به آمریکا و اروپا فرستادند. آن دسته از آسیاسیونی‌ها هم که در حکومت رضاخان حضور پیدا کردند، تربیت یافته و روشنفکران عهد قاجار بودند.

شاهان قاجار حداقل دارای نسب بودند و عقبه داشتند و ایل قاجاریک ایل مرزدار بود؛ اما سلسله پهلوی پدر ندارد. یعنی نام خانوادگی رضاخان، پهلوی نیست. ایل قاجار برای کسب قدرت جنگید، اما پهلوی‌ها چگونه قدرت را به دست گرفتند؟ قرارداد و وثوق‌الدوله که نوعی کودتا بود به نتیجه نرسید، در نتیجه کودتای سوم اسفند در سال ۱۲۹۹ با پشتیبانی انگلیسی‌ها و با رهبری سیدضیاءالدین طباطبایی که فردی روشنفکر بود و رضاخان میرنچ که یک فرد نظامی و بی‌سواد بود، رخ داد. انگلیسی‌ها برای اینکه بر ایران اعمال حاکمیت کنند، به سراغ رضاخان رفتند. رضاخان تنها عرصه رشدش ارتش بود.

رضاخان یک فرد بی‌سواد و سرکوب شده در نیروی قزاق بود که هیچ

عقبه و فامیلی هم نداشت. او ابتدا اداره‌کش جنوب تهران شد و سپس در بین قزاق‌ها رشد کرد. این فرد تنها ارتش را فهمیده بود. پسرش محمدرضا پهلوی نیز برخلاف دروغی که سلطنت‌طلب‌ها می‌گویند چندین دکتر دارد، هیچ درسی جز مدرسه نظام نخوانده است. او هم نظامی بود.

رضاخان را کسانی شاه کردند که عمده زمین‌های کشور را به نام خود سند زدند! آن‌ها ارتشی‌ها بودند. همین ارتش در کودتای ۲۸ مرداد به فریاد محمدرضا پهلوی رسید. پس ارتش برای محمدرضا پهلوی همه چیز است و او دو کار انجام داد. محمدرضا به هر کسی که می‌توانست محبوب شود، خیانت کرد. محمدرضا پهلوی به رجال سیاسی خودش هم خیانت کرد، حتی اگر آن‌ها به کشور خدمت کرده باشند. نمونه بارزش علینقی عالیخانی است. محمدرضا پهلوی از ترس اینکه او سلطنت را نابود و جمهوری برپا کند، سرکوبش کرد. علی‌امینی نیز اینگونه شد.

در رابطه با ارتش نیز یک کار کرد و آن این است که فرماندهان عالی‌رتبه ارتش را به دیانت مبتلا کرد! این وضعیت در دوره رضا شاه نیز وجود داشت. فرماندهان ارتش شاهنشاهی در جریان جنگ جهانی دوم اجازه ندادند که ارتش در برابر نیروهای بیگانه ایستادگی کند و آن تعداد از فرماندهان هم که ایستادگی کردند در دوره محمدرضا محاکمه شدند.

محمدرضا پهلوی نسبت به فرماندهان ارتش وفادار نبود و حمایت نکرد. او از هیچ کس حمایت نکرد. آریانا عشایر را که سرکوب کرد، وضعیت رژیم پهلوی متزلزل شد. محمدرضا بلافاصله آریانا را عزل کرد. او همین کار را با اسدالله علم در ماجرای ۱۵ خرداد ۴۲ کرد. نخستین دشمن نخست‌وزیران و فرماندهان ارتش شاهنشاهی، شخص شاه بود. فرماندهان ارتش شاه حریت نداشتند. تیمسار برزین گفته است که یک سروان اگر می‌خواست برای زیارت به کربلا برود، باید به عرض اعلیٰ حضرت می‌رسید و تایید می‌کرد. او ارتش را یک تنه اداره می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب سران ارتش که از ایران فرار کردند، سعی کردند در اطراف باقی‌مانده پهلوی‌ها جمع شوند. آن‌ها دو سودا داشتند. برخی به دنبال بازگرداندن محمدرضا پهلوی و فرزندش به ایران بودند و برخی هم در توهم سلطنت با سلسله خودشان بودند. آریانا به دنبال این بود تا از عراق حمله کند و با سلسله

خودش بر ایران مسلط شود. این‌ها وارد عراق شدند و به صدام مشاوره نظامی دادند. مشاوره نظامی آن‌ها موجب شد تا طرح کوروش ارتش لو برود. ارتش طرح فتح بغداد را داشت، اما این طرح لو رفت و عراق از قصر شیرین به ما حمله کرد. در مرز خسروی و قصر شیرین نیز استحکاماتی به وجود آورد. ارتش اگر طرح‌هایش لو نرفته بود، حتماً در ابتدای جنگ می‌توانست در غرب کشور ضرب سستی به ارتش عراق نشان بدهد.

آیا در خلال جنگ نیز همکاری‌هایی داشتند؟
از یک جایی به بعد همکاری‌های این‌ها ارزشی برای صدام نداشت؛ چرا که صدام با آمریکا و ارباب پهلوی‌ها ارتباط برقرار پیدا کرده بود. از سال ۶۱ به بعد نیز بازگشت پهلوی‌ها به ایران موضوعیتی نداشت. دیگر سلطنتی نمی‌توانست در ایران شکل بگیرد. صدام هم این را فهمیده بود. در آن برهه سازمان مجاهدین خلق برای صدام مهم‌تر بود.

اینکه گفته می‌شود سلطنت طلب‌ها و رضا پهلوی می‌خواستند در سال ۶۵ به جزیره کیش بیایند و اعلام پادشاهی کنند، چقدر جدی بود؟

بعد از سال ۶۲ طرح‌هایی توسط سلطنت طلب‌ها ارائه شد که هدف کسب پول از آمریکایی‌ها و غربی‌ها بود. آن‌ها از آن دوره به بعد به دیپورگی افتادند. اینکه بیایند و بخواهند کیش را بگیرند و تشکیل حکومت بدهند، شوخی است. مگر با گرفتن یک جزیره می‌توان حکومت تشکیل داد؟ در مسائل نظامی گفته می‌شود که اگر می‌خواهید جایی را بگیرید، باید حتماً سرپل داشته باشید. معارضان وقتی می‌خواستند سوریه را بگیرند، از حلب کار را شروع کردند تا عقبه پشتیبانی از ترکیه داشته باشند. در لیبی نیز از بنغازی که بندر قابل پشتیبانی است، حرکت را شروع کردند.

کیش که قابل پشتیبانی نیست، چگونه می‌توان از آنجا به دیگر جاها همچون چابهار و بندرعباس حمله کرد؟ جزایر ایران را نمی‌توان به سرپل نظامی تبدیل کرد.

پس اینکه گفته می‌شود صدام با تکیه بر اطلاعات فرماندهان ارتش پهلوی به ایران حمله کرد را صحیح می‌دانید. این گزاره قطعی است. صدام با اتکا جدی به اطلاعات ارتش‌های شاه به ایران حمله کرد.

آیا همکاری‌های دیگری نیز بین فرماندهان ارتش شاه با صدام صورت گرفت؟

همکاری اطلاعاتی به طور کامل داشتند و آن‌ها اطلاعات ارتش ایران را به عراق داده بودند. اینکه کدام فرودگاه‌ها در روز ۳۱ شهریور مورد اصابت قرار بگیرند، اطلاعات آن از سوی ارتش‌های شاه داده شد. آن‌ها مطمئن بودند که با هدف قرار دادن آن فرودگاه‌ها، دیگر پرنده‌ای برنخواهد خواست، اما اطلاع نداشتند که فکوری در نیروی هوایی و فلاحی در نیروی زمینی حضور دارد. این‌ها نکات طلایی ارتش ایران است. بدنه و میانه ارتش ایران در ابتدای جنگ حماسه آفریدند.

آنها بدنه ارتش را شناخته بودند و اگرچه فرماندهان از بدنه ارتش جدا بودند، اما به اسناد بالادستی دسترسی داشتند. لذا اسناد بالادستی را منتقل کردند و به همان علت که علیه‌شان انقلاب



۱۰ پرسش از شاداب عسگری پژوهشگر تاریخ انقلاب در خصوص

نقش پهلوی‌ها و سلطنت طلب‌ها در جنگ تحمیلی

دمیدن به آتش جنگ برای بازگشت به قدرت

شاداب عسگری پژوهشگر تاریخ انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و نویسنده کتاب‌های «مستشاران نظامی آمریکا در ایران»، «بهبیان نظامی در حکومت پهلوی دوم» و «قدر مطلق یک توطئه؛ کودتای نقاب به روایت اسناد» که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است، در گفتگو با ماهنامه سرو به ۱۰ سوال در خصوص نقش پهلوی‌ها و سلطنت طلب‌ها در غائله کردستان و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران پاسخ داد و به تشریح همکاری‌های بختیار، اویسی، آریانا و... با رژیم بعث عراق پرداخت.



کبری سنگوری زاده

دست بگیرند. همانگونه که در کودتای نقاب، سران آن تمایل داشتند حکومت مشروطه مستقر شود. شاپور بختیار نیز هیچگاه مشخص نکرد که پادشاه آن حکومت چه کسی باشد.

سه. دلیل ارتباط و نزدیکی افرادی که ضدانقلاب بودند، اما تمایل چندانی به بازگشت شاه مخلوع و فرزندش به ایران نداشتند با پهلوی ها چه بود؟

خاندان پهلوی ثروت بسیار زیادی از ایران خارج کرد. در راستای مبارزه با جمهوری اسلامی نیز پول های بسیاری از برخی دولت ها همچون آمریکا، انگلیس، فرانسه، عربستان سعودی، کویت، امارات، مصر واردن دریافت کرد. از این رو برخی از وابستگان به رژیم پهلوی همچون ارتشبد جعفر شفتت آخرین وزیر جنگ آن رژیم که در روزهای پایانی از ایران فرار کرد و نتوانست ثروت چندانی با خود ببرد، برای تامین هزینه هایش در خارج دست به دامان پهلوی ها شد.

محمدرضا پهلوی پس از فرار از ایران حال خوشی نداشت و تنها به فکر درمان خودش بود. در پهلوی ها، فرح پهلوی همسر شاه و اشرف پهلوی خواهر شاه بیش از همه نقش آفرین بودند. اما برادرهای شاه هر کدام به کشوری رفتند و در آنجا سکنی گزیدند. برخی از آن ها حتی نام و نام خانوادگی خود را تغییر دادند تا شناخته نشوند. بنابراین ارتباط ها با فرح و اشرف شکل می گرفت. ضمن اینکه آن ها با خرج هزینه های بسیار تلاش داشتند جریان سلطنت طلبی را فعال نگه دارند و در نهایت رضا پهلوی را در ایران سرکار بیاورند. اما هیچگاه به موفقیت هم نزدیک نشدند.

چهار. ارتباط فرح و اشرف پهلوی با بختیار، اویسی، آریانا و... به چه صورت بود؟

بختیار، اویسی، آریانا و هر فرد دیگری برای اینکه بتوانند اقدامی علیه نظام جمهوری اسلامی انجام بدهند، باید پولی در اختیار می داشتند. بنابراین در اولین گام با فرح و اشرف پهلوی ارتباط برقرار پیدامی کردند. دولت ها و سازمان های جاسوسی نیز اگر می خواستند به فردی کمک مالی، سیاسی و اطلاعاتی کنند، به فردی کمک می کردند که به تایید پهلوی ها رسیده باشد. از این رو افراد تلاش می کردند تا رابطه خود را با فرح و اشرف حفظ و تقویت کنند.

یک. پس از پیروزی انقلاب اسلامی چه گروه های براندازانه ای توسط پهلوی ها و سلطنت طلب ها علیه نظام جمهوری اسلامی ایران به وجود آمد؟

تعدادی از افسران عالی رتبه ارتش شاهنشاهی و وابستگان و دل بستگان به رژیم پهلوی که برجسته ترین آن ها ارتشبد اویسی، ارتشبد آریانا و سپهبد پالیزبان بودند، به بهانه های مختلف به صورت گروهی و فردی اقداماتی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران انجام دادند. گروه هایی هم که توسط این افراد شکل گرفت، متعدد و نام های مختلفی همچون آرا و پاسداران شاهنشاهی داشت.

هدف آنان بازگرداندن سلطنت پهلوی به ایران یا حداقل تشکیل جمهوری مشروطه و ساقط کردن و ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران بود.

دو. پهلوی ها و سلطنت طلب ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کدام کشورها مستقر شدند و آیا از سوی دولت های آن کشورها مورد حمایت قرار گرفتند؟

آن ها در کشورهای مختلف به خصوص فرانسه و آمریکا استقرار پیدا کردند. برخی از آن ها همچون ارتشبد آریانا و سپهبد پالیزبان در کشور عراق نیز حضور پیدا کردند و با همکاری رژیم بعث عراق و گروهک های ضدانقلاب اقداماتی علیه جمهوری اسلامی ایران و تمامیت ارضی کشورمان انجام دادند. پالیزبان همکاری موثر و گسترده ای با سالار جاف و گروهک های کومله و دموکرات داشت. ارتشبد اویسی نیز از زمانی که در آمریکا حضور پیدا کرد، دیدارها و گفتگو هایی با آمریکایی ها و گروه های مختلف برای فعالیت علیه جمهوری اسلامی انجام داد. تلاش او این بود تا با گرد هم آوردن افراد و گروه هایی و جلب حمایت های آمریکایی ها، کودتایی در ایران اجرا کند.

آمریکایی ها با پیروزی انقلاب اسلامی منافع خود را در کشور ایران و منطقه غرب آسیا از دست داده بودند. از این رو تلاش داشتند تا دوباره آن منافع را به دست آورند. افراد و گروه ها نیز در حسرت قدرت از دست رفته خود در دوران پهلوی بودند. آن ها تمام فکرو ذکرشان بازگرداندن محمدرضا شاه یا به قدرت رساندن رضا پهلوی نبود، بلکه برخی بیشتر دوست داشتند خودشان حکومت را در

برندند. یکی از آن خلبان ها وقتی که به آنجا رفت، به عراقی ها گفت که ایران برای جنگنده های اف-۱۴ به اندازه کافی موشک فونیکس ندارد. همین عامل باعث شد تا عراقی ها در حملات هوایی به ایران هراسی از اف-۱۴ ها نداشته باشند و از سال ۶۴ و ۶۵ شاهد افزایش حملات هوایی عراق به ایران هستیم. البته عامل اصلی افزایش قدرت هوایی عراق بود، اما این موضوع هم بی تاثیر نبود.

هفت. کمک های مالی صدام به بختیار و ویسی چقدر بود؟
رقم های متفاوتی ذکر شده است و اطلاع دقیقی از اینکه این افراد چه میزان پول از صدام دریافت کردند، در دست نیست. اما آن چیزی که بنده اطلاع دارم این است که در کودتای نقاب به ازای هرنفر که جذب می کردند، ۱۰ هزار دلار به آن ها پرداخت می شد که باید هزینه فرد جذب شده می شد، اما هیچگاه این اتفاق نیافتد. اینکه برخی از افراد یک قوم فریب شاپور بختیار را خوردند و وارد کودتا شدند، به این دلیل بود که بختیار می خواست پول بیشتری از غرب و صدام بگیرد.

هشت. همکاری اطلاعاتی سلطنت طلب ها با صدام در آغاز جنگ تحمیلی چگونه بود؟

اینکه تصور بشود، صدام با اتکا به اطلاعات بختیار، سلطنت طلب ها و افسران عالی رتبه ارتش شاهنشاهی به ایران حمله کرد، درست نیست. صدام دست و پا بسته نبود و از سال ها قبل اطلاعات زیادی به وسیله استخبارات از وضعیت ایران و نیروهای مسلح کشورمان کسب کرده بود. وقتی که انقلاب اسلامی مردم ایران به پیروزی رسید و ساختار ارتش به هم ریخت، صدام احساس کرد که توان دفاعی ایران نابود شده و به راحتی می تواند به اهداف خود دست پیدا کند. از آنجا که بین ایران و آمریکا نیز تنش به وجود آمده بود و آمریکا در ماجرای طبس، حمله نظامی به ایران کرد، صدام دریافت که با چراغ قرمز آمریکایی ها برای حمله به ایران مواجه نخواهد شد که اتفاقا با چراغ سبز هم روبرو شد.

پنج. کدامیک از افراد و گروه های سلطنت طلب در غائله کردستان نقش داشتند؟

پالیزبان بیش از همه در غائله کردستان نقش داشت. او اقدام به گرد هم آوردن نیروهای ضدانقلاب، تجهیز و آموزش آن ها با همکاری رژیم بعث عراق کرد. اما همکاری پالیزبان با گروهک های ضدانقلاب تداومی نداشت و پس از چند سال به پایان رسید. تیمسار آریانا نیز در این غائله نقش داشت.

ضمن اینکه افرادی از فرماندهان ارتش شاهنشاهی بودند که به صورت فردی با گروهک های ضدانقلاب همکاری داشتند. به طور مثال عامل سقوط پادگان مهیاب یک سرگرد و یک سرهنگ ارتش شاهنشاهی بود که تا سال ها نیز عضو شاخه مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران بودند.

البته سلطنت طلب ها سعی می کردند هر جا که اقدامی علیه جمهوری اسلامی شکل می گرفت به خود منتسب کنند. به این دلیل که بگویند ما فعال هستیم و از دولت های معاند با نظام جمهوری اسلامی نیز بویژه جذب کنند. آن ها حتی عبدالملک ریگی را هم به خود منتسب کردند و وانمود کردند که گروهک تروریستی جندالله پیاده نظام سلطنت طلبان است.

شش. حمایت های صدام و رژیم بعث عراق از گروه های سلطنت طلب و وابسته به پهلوی ها، چه حمایت هایی بود؟

صدام در راستای دستیابی به منافع خود از تمام کسانی که علیه انقلاب اسلامی بودند، حمایت کرد و از آنان بهره جست. حمایت های او هم مادی و مالی و هم سیاسی بود. تجهیزات و تسلیحات در اختیار آنان قرار داد. کمک پولی هم کرد.

اما به آن سوی قضیه هم باید نگاه کرد. عراق مورد توجه آمریکا بود و صدام خیلی زود ارتباطش را با آمریکایی ها برقرار کرد. سلطنت طلب ها هم فهمیده بودند که اگر با عراق همراه شوند، انگار با آمریکا همراه شده اند. از این رو دو خلبان نیروی هوایی ارتش که دل بسته به آمریکا و خاندان پهلوی بودند، دو جنگنده ایران را دزدیدند و به عراق

۶۶

خاندان پهلوی ثروت بسیار زیادی از ایران خارج کرد. در راستای مبارزه با جمهوری اسلامی نیز پول های بسیاری از برخی دولت ها همچون آمریکا، انگلیس، فرانسه، عربستان سعودی، کویت، امارات، مصر وارد دریافت کرد.

۹۹

البته برخی از افراد که به عراق متواری شده بودند و سران کودتای نقاب، سعی کردند اطلاعاتی در اختیار رژیم بعث عراق و صدام قرار بدهند. بختیار اطلاعات بسیاری در اختیار عراقی ها قرار داد. او معتقد بود که برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی از هیچ همکاری و تبادل اطلاعاتی نباید دریغ کرد. بختیار از ابتدای سال ۵۹ تا روز آغاز جنگ، هفت بار با مقامات عراقی دیدار و گفتگو کرد.

نه. با توجه به اینکه منافقین نیز با صدام همکاری داشتند، آیا ارتباطی بین سلطنت طلبان و منافقین به وجود آمد؟

مسعود رجوی، پهلوی ها و رضا پهلوی را عددی حساب نمی کرد. ضمن اینکه فهمیده بود مردم ایران از سلطنت و پهلوی ها بیزار هستند، اما غافل از این بود که مردم ایران از او و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) هم متنفر هستند.

ده. در ادامه جنگ آیا پهلوی ها برنامه ای برای همکاری با صدام یا اقدام جدی علیه ایران داشتند و اجرا کردند؟

سال ۱۳۶۵ برنامه ریزی شد تا رضا پهلوی فرزند شاه مخلوع ایران با حمایت سیاسی و مالی آمریکایی ها و دولت های خارجی به

جزیره کیش بیاید و اعلام پادشاهی کند. مقرر شد کشورهای مصر واردن که از حامیان رژیم بعث عراق در حمله به ایران بودند نیز جنگنده هایی در اختیار پهلوی ها قرار بدهند و توان هوایی آنان را تامین کنند. به تمامی نظامیان ارتش شاهنشاهی هم که از ایران متواری شده بودند و در کشورهای مختلف حضور داشتند، فراخوان داده شد تا برای بازگشت به ایران و تسخیر جزیره کیش آماده باشند.

اما بایک حمله رضا پهلوی تمام آن چیزهایی که رشته کرده بودند، پنبه شد. رضا پهلوی گفت: «اگر به آنجا رفتیم و در جزیره کیش مستقر شدیم، اما آن ها حمله کردند و ما شکست خوردیم. من چگونه از آن جزیره فرار کنم؟!» آن کسانی که در اطراف او جمع شده بودند از این سخن رضا پهلوی تعجب کردند و در تصمیم شان تردید جدی به وجود آمد. همچنین این سوال در ذهن شان شکل گرفت که اگر او به قدرت برسد، در برابر هر تهدیدی تنها به فکر فرار و حفظ جان خودش است و ارزشی برای حکومت، اطرافیان و نیروهایش قائل نیست. بنابراین آن طراحی به سرانجام نرسید و با تردیدی که در بین اطرافیان رضا پهلوی به وجود آمد و در خودش وجود داشت، هیچ اقدام عملی صورت نگرفت.

شاهپور بختیار: آرزو می کنم عراق در جنگ با ایران پیروز شود

عراق چندان طول نکشد زیرا ایران اکنون نه پول دارد و نه نفت، در حالیکه عراق از دوستی و حمایت اکثریت دولتهای عربی برخوردار است.

● خود فروختگی و پلیدی که شاهپور بختیار از خود نشان میدهد چنان است که تنها از يك «شاهپور» امکانپذیر است زیرا تنها يك نخستوزیر محمدرضا پهلوی است که می تواند برای رسیدن به قدرت کشتار و بی خانمانی هزاران زن و کودک و پیر و جوان را تحمل کند، بر آن مهر تایید نهاده و برای دشمن هموطنانش آرزوی پیروزی نماید. «شاهپور» بخوبی نشان میدهد که جانشین خلف شاه معنوم است مگر هم او نبود که برای چند صبحی بیشتر حکومت بر محرومان، زندانها و شکنجه گاهها ساخت و ۱۷ شهرورها را بوجود آورد...

✱ بختیار در چند ماه گذشته بارها محرمانه به عراق سفر کرده است

پاریس - یونایتد پرس - شاهپور بختیار آخرین نخست وزیر محمدرضا پهلوی شاه معنوم ایران در مصاحبه ای که روز گذشته در یکی از روزنامه های فرانسه چاپ شد فاش کرد که در ماههای اخیر چندین بار محرمانه به عراق سفر کرده و اعلام کرد که برای سرنگونی جمهوری اسلامی آماده است تا با رژیم صدام همکاری کند و از هردولتی که امکان داشته باشد کمک بگیرد.

شاهپور بختیار که می خواهد دولتی در تبعید تشکیل دهد مسئولیت جنگ عراق با ایران را به عهده دولت ایران گذارد. بختیار آرزو کرد که رژیم صدام در جنگ با ایران پیروز شود. او گفت گمان نمی کند که پیروزی

دوستانِ صدام

بسیاری از مقامات رژیم پهلوی پس از پیروزی انقلاب برای بازگرداندن سلطنت به ایران در کنار صدام ایستادند

با پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از مقامات رژیم پهلوی و افسران رده بالا ارتش شاهنشاهی که قسم خورده بودند حافظ وطن باشند، گروهک‌های تروریستی تشکیل دادند و با پشتیبانی مالی و تجهیزاتی صدام و سرویس‌های جاسوسی دولت‌های غربی، ضمن تهدید تمامیت ارضی ایران، خسارت‌های مالی و جانی به مردم مناطق مرزی کشورمان وارد کردند. در گزارش زیر به معرفی برخی از چهره‌های سلطنت‌طلب که نقش مهمی در تحریک صدام برای حمله به ایران داشتند و از رژیم بعث عراق مبالغ قابل توجهی برای اقدامات براندازانه دریافت کردند، پرداخته‌ایم.



ریحانه جعفری

ملی‌گرای ضد ملت

شاپور بختیار

بختیار عضو جبهه ملی و آخرین نخست‌وزیر رژیم پهلوی بود. انقلاب اسلامی که به پیروزی رسید، پس از ۵ ماه زندگی مخفی در ایران به فرانسه رفت. او با حضور در آن کشور فعالیت‌های براندازانه علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را آغاز کرد. بختیار با همین هدف با صدام و رژیم بعث عراق ارتباط برقرار کرد و چند بار به بغداد رفت. او حدود دو ماه پیش از آغاز جنگ تحمیلی به صراحت گفت: «هدفی که من در فرانسه به دنبال آن هستم سرنگونی نظام جمهوری اسلامی است و در این راه از صدام و دولت عراق تقاضای کمک کردم که آن‌ها به تقاضای من جواب مثبت و قول هرگونه کمکی دادند.»

شاپور بختیار در این سفرها دیدارهای متعددی با صدام و مقامات عراقی داشت. او یعنی‌ها را برای حمله به ایران تشویق کرد و در قبال دریافت مبالغ قابل توجهی، رادیوی صدای آزاد ایران راه‌اندازی کرد. اطلاعات مختلفی نیز در اختیار بی‌عی‌ها قرار داد. اسنادی که دولت انگلیس در سال‌های اخیر منتشر کرده همکاری بختیار با صدام برای حمله به ایران را تایید می‌کند.

او علاوه بر مشورت دادن به صدام برای حمله به ایران و دریافت کمک مالی از آن‌ها، در بهمن ماه سال ۶۱ و در میانه جنگ ایران و عراق در گفتگو با یک روزنامه کوییتی ادعای دولت‌های عربی در خصوص جزایر سه‌گانه (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) را تکرار کرد و گفت: «جزایر سه‌گانه متعلق به ایران نیست و نباید بر سر آن‌ها با همسایگان خود کشمکش داشته باشیم.»



قصاب ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور

غلامعلی اویسی

ارتشبد اویسی از نظامیان بلندپایه رژیم پهلوی بود. او در کودتای ۲۸ مرداد به دلیل همراهی با سران کودتا از شاه پاداش گرفت و به سرعت مدارج نظامی را طی کرد. او در ۱۵ خرداد سال ۴۲ مسئول مقابله با مردم در خیابان‌های تهران بود. اویسی پس از این واقعه و در سال ۴۸، فرمانده ژاندارمری کل کشور شد و از سال ۵۱ تا پیروزی انقلاب نیز فرمانده نیروی زمینی ارتش بود. او در واقعه ۱۷ شهریور ۵۷ در تهران نقش فعالی داشت و دستور تیراندازی به طرف مردم از سوی وی صادر شد.

اویسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی علاوه بر اینکه از سوی محمدرضا پهلوی به عنوان رئیس گروه‌های اپوزیسیون نظام جمهوری اسلامی ایران معرفی شد، در کنار بختیار ارتباط نزدیکی با صدام و رژیم بعث عراق پیدا کرد. او برای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران به همراه بختیار میلیون‌ها دلار از رژیم بعث عراق دریافت کرد که مبلغ دریافتی اویسی از رژیم عراق حدود ۱۷ میلیون دلار ذکر شده است. طبق گفته‌های احمدعلی مسعود انصاری از اعضای دربار و از نزدیکان فرح پهلوی، قرار بود پس از حمله عراق به ایران و اشغال بخش‌هایی از خاک ایران، اویسی منطقه‌ای به دست بگیرد و آنجا را ایران آزاد اعلام کند. گروه‌های اپوزیسیون و سلطنت طلب نیز به او پیوندند. اما به دلایلی آن اتفاق صورت نگرفت.



عیاشی که می‌خواست ناپلئون باشد

بهرام آریانا

ارتشبد آریانا پس از کودتای ۲۸ مرداد، فرمانده نیروی زمینی ارتش شد. سال ۴۱ عشایر فارس و جنوب کشور علیه رژیم شاهنشاهی اعتراض و قیام کردند. او با اختیار تام از سوی شاه، فرمانده نیروی جنوب شد و با هواپیماهای جنگی عشایر را سرکوب کرد. آریانا با این اقدام نزد شاه محبوب و سپس رئیس ستاد ارتش شد. اما او که مانند ناپلئون لباس نظامی می‌پوشید و رفتار می‌کرد، به دلیل هرزگی و عیاشی‌های زیاد سال ۴۸ از سمت خود برکنار و پس از مدتی به دلیل فعالیت‌های ضد شاهنشاهی بازنشسته شد.

آریانا در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به اروپا رفت و همراه با ارتشبد اویسی، غلامرضا ازاری، اردشیر زاهدی، اشرف پهلوی، محمود فروغی فرزندان محمدعلی فروغی و فردی به نام جمشید حسنی اقدام به راه‌اندازی ارتش‌های بخش ایران با عنوان «آرا» کرد. این گروه در جنگ ایران و عراق با رژیم بعث همکاری داشت. در سال ۵۹، ناوتبرزین که متعلق به نیروی دریایی ارتش ایران بود توسط این گروه ربوده شد، اما وی به دلیل عدم حمایت رضا پهلوی مجبور شد آن ناو را به دولت ایران بازگرداند.

این گروه همچنین پس از شروع جنگ عراق علیه ایران، با یک میلیون دلار پولی که از شاپور ریپورتر جاسوس سرویس اطلاعات مخفی انگلیس دریافت کرده بود، اقدام به خرابکاری‌هایی در مرزهای شمال غربی کشور کرد. آریانا با حمایت رژیم بعث عراق مرکز فعالیت خود را در جنوب شرقی شهر کرکوک قرار داد و به همراه افرادی همچون سردار جاف، دکتر حسن جاف و سروان مختاری برای آموزش نظامی گروهک‌های ضدانقلاب اردوگاهی تاسیس کرد. اما پس از مدتی بر سر تقسیم کمک‌های نقدی دولت‌های غربی بین اعضای این گروه اختلاف به وجود آمد و فعالیتشان کم‌رنگ شد.



شاهزاده‌ای در حسرت شاهنشاهی

رضا پهلوی

فرزند ارشد محمد رضا پهلوی در زمان آغاز جنگ ایران و عراق، جوانی بیست ساله بود. او پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با عنوان «ولیعهد ایران» شناخته می‌شد. رضا پهلوی یک روز پس از مرگ پدرش در قاهره، فعالیت‌های سیاسی علیه نظام جمهوری اسلامی را آغاز کرد. اگرچه ادعا می‌شود او در آغاز جنگ ایران و عراق با ارسال نامه‌ای به نیروی هوایی ارتش ایران پیشنهاد داد تا به عنوان خلبان جنگنده در جنگ شرکت کند، اما تاکنون سندی مبنی بر این ادعا منتشر نشده است.

اما در میانه جنگ، ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا در راستای حمایت و پشتیبانی از عراق، به رضا پهلوی پیشنهاد داد تا به جزیره کیش برود. نیکسون قول داد که ارتش آمریکا از او حمایت دریایی و هوایی خواهد کرد. ارتشی‌های سابق نیز به او خواهند پیوست. این پیشنهاد ابتدا از سوی رضا پهلوی مورد موافقت قرار گرفت و حدود چهار ماه طراحی‌های لازم در واشنگتن انجام گرفت، اما در نهایت فرزند شاه سابق ایران منصرف و اجرای طرح لغو شد.





عزیز پالیزبان نفر دوم از سمت چپ در سفر به اسرائیل

دو چهره دیگر

جواد معین زاده

سرتیپ جواد معین زاده به همراه برادرانش هوشنگ و کاظم معین زاده از افسران ارتش شاهنشاهی و مسئولان ساواک بودند. او ارتباطات بسیار نزدیکی با تیمسار اویسی داشت. اسفند ۵۸ معین زاده به عراق رفت و پس از دیدارهایی توانست پول، سلاح، ساختمان و تاسیسات مخابراتی برای فعالیت علیه نظام جمهوری اسلامی دریافت کند.

منصور رفیع زاده

رفیع زاده رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در آمریکا بود. او رابط صلاح عمرعلی نماینده وقت عراق در سازمان ملل با ارتشبد غلامعلی اویسی بود و زمینه دیدار اویسی با صدام را وی فراهم کرد. رفیع زاده در ارتباط با عمرعلی مقدمات سفر اویسی به بغداد را آماده کرد و اویسی در نخستین سفر خود به عراق که در اوایل سال ۵۹ صورت گرفت، با صدام و مقامات عراقی دیدار و گفتگو کرد.

سیاستمدار پهلوی در قامت تروریست

عزیز پالیزبان

سپهبد پالیزبان از امرای ارتش شاهنشاهی و در دوره ای رئیس اداره دوم (اطلاعات) بود. او پس از فعالیت های نظامی و اطلاعاتی، معاون نخست وزیر، سناتور انتخابی استان های کرمانشاه، ایلام و کردستان و استاندار کرمانشاه شد.

پالیزبان پس از پیروزی انقلاب ضمن اینکه عضو شورای سلطنت طلبان شد، با حمایت مالی کشورهای غربی و پشتیبانی صدام و رژیم بعث عراق، به همراه سردار جاف و ساواکی های قدیم اقدام به گردآوری نیروهای ضدانقلاب در آرای پرداخت ماهیانه ۳ تا ۶ هزار تومان حقوق در مناطق مرزی ایران و ترکیه کرد و با تجهیز و مسلح کردن آن ها تحرکات مسلحانه ای در آن مناطق انجام داد. بسیاری از مردم در راه ها و روستاهای غرب ایران توسط اعضای گروه پالیزبان شهید و اموال شان به غارت برده شد. پدر پالیزبان که از اعضای گروهک های ضدانقلاب بود، شهریور ماه سال ۵۸ در درگیری با نیروهای انقلابی دستگیر و زندانی شد.

راهیان



۹۷
حجت خدا



۹۴
سلامت و خودکفایی



۱۰۵
نمره خون حاج قاسم



۱۰۲
کرونا، تحریم، رسانه



سلامت و خودکفایی

رهبرانقلاب از ابتدای بحران کرونا دو محور را مورد توجه قرار دادند. ایشان از یکسو بآدیدگاه کارشناسان بهداشتی و درمانی کمال همراهی را داشته و دیگر ساختارهای کشور را به رعایت این ملاحظات توصیه کرده و از سوی دیگر تولید واکسن داخلی را به عنوان مصداقی از اعتماد و اتکا به توانایی های متخصصان داخلی مورد تشویق و تمجید قرار دادند.

دانشمندان خوب ما، دانشمندان جوان ما، محققین کارآمد ما بنشینند، روی مسئله ی واکسن همین ویروس کرونا و تولید واکسن های مختلف کار کنند.» این عباراتی است که هفدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۹ از سوی رهبرانقلاب بیان شد. زمانی که تازه کرونا داشت در دنیا گرد و خاک می کرد؛ بیماری مرموزی که در حاله ای از ابهام پیچیده شده و همین ابهام هم به گسترش نگرانی و اضطراب درباره ی آن دامن می زد. خیلی ها در پی مدیریت لحظه ای بودند و البته که مدیریت لحظه ای هم اهمیت زیادی داشت و هنوز هم دارد. دقیقاً در همان زمان بعضی ها هم چشم به آینده داشتند و افق های دیگری را هم می دیدند.

تقریباً یک سال و دو ماه از آن روزها گذشته بود که جلوی چشم نمایندگان رسانه ها، واکسن ساخت دانشمندان جوان ایرانی به صاحب سخنان فوق تزریق شد. نکته ی قابل توجه آنکه این عمل درست در روزی انجام گرفت که در تقویم پزشکی و درمانی کشور یک روز مهم به شمار می رود. ۳۳ سال پیش از آن، در چهارم تیرماه



محمدصادق

علیزاده

ملی کرونا درباره‌ی راهپیمایی اربعین، مطالبه‌ی ضابطه‌گذاری حاکمیتی برای کاهش و تعطیلی بعضی فعالیت‌ها و سفرها در دوران بیماری و برگزاری مراسم و آیین‌های دینی از قبیل مراسم عزاداری در حسینه امام خمینی رحمه‌الله علیه بدون حضور جمعیت از جمله رفتارهای معنادار ایشان در این مدت بود.

رهبر انقلاب همزمان با تأکید بر مراعات قواعد بهداشتی، از سوی دیگر، تأکید و اهتمام و تشویق و تشکر از مسئولان و کارشناسان حوزه‌ی بهداشت و درمان را هم سرلوحه اقدامات خود قرار دادند. این اقدامات در دو بخش قابل احصا بود: بخش اول شامل تشکر و تقدیر از کادر درمان و رهنمودهای متعدد به مسئولان مختلف برای تسهیل کار کادر درمان بود؛ تقدیر و تمجیدهای شخص ایشان از پزشکان و پرستاران در کنار موافقت با اختصاص جایگاه «شهید» برای آن دسته از کادر درمان که در فرایند مبارزه با این بیماری همه‌گیر جان خود را فدا کرده بودند از مهم‌ترین شاخص‌های این بخش است. بخش دوم که آیت‌الله خامنه‌ای در جایگاه رهبر انقلاب اسلامی مورد تأکید و پیگیری قرار دادند، مطالبه و تشویق کارشناسان و پژوهشگران برای دستیابی به واکسن کرونا به عنوان یک دستور مهم پزشکی و درمانی بود. ایشان از همان ماه‌های ابتدایی این بحران، درحالی که بسیاری درگیر شوک حاصل از ناشناخته بودن این بیماری بودند، ضمن راهبرد کلی مدیریت اجرایی کشور برای همراهی با مصوبات بهداشتی و درمانی، طرح مسئله‌ی تولید و پژوهش برای دستیابی به واکسن این بیماری را هم در دستور کار قرار دادند: «من امیدوارم ان شاء الله در زمینه مبارزه با ویروس کرونا مثل بسیاری از زمینه‌های دیگر بتوانیم هنر استعداد ایرانی را به دنیان نشان بدهیم و جوان‌های ما بتوانند واقعاً این ویروس را هر چه زودتر بشناسند و واکسن مقابله‌ی با آن را فراهم کنند.» (۱۳۹۹/۲/۲۱)

نکته‌ی جالب توجه آنکه این مسئله از نگاه ایشان نه فقط یک مسئله‌ی علمی و پزشکی، بلکه وجهی از عزت و اقتدار ایرانی و مصداق عینی «ما می‌توانیم» تعریف شده بود: «واکسنی که برای کرونا آماده شد مایه‌ی افتخار است؛ این را انکار نکنند؛ این مایه‌ی عزت یک کشور است، مایه‌ی افتخار کشور است... سعی نکنند این را انکار کنند.» (۱۳۹۹/۱۰/۱۹) در این نگاه آنچه اصل است، تلاش و پشتکار دانشمندان ایرانی و اعتماد به توانایی و

۱۳۶۷، بسیج ملی سلامت کودکان برای ریشه‌کن کردن بیماری فلج اطفال آغاز شد. طرحی که با مدیریت وزارت بهداشت آغاز شد و آیت‌الله خامنه‌ای با حضور در این مراسم و سخنرانی در آن و با خواندن چند قطره واکسن فلج اطفال به چند کودک، فاز عملیاتی این طرح بزرگ ملی را کلید زدند.

با آشکار شدن نشانه‌های بیماری کرونا از اواخر سال ۱۳۹۸ و نمودار شدن آن در قالب یک بیماری همه‌گیر، همزمان دو محور مهم در اقدامات و بیانات رهبر انقلاب در جایگاه یک فقیه دینی و رهبر سیاسی قابل مشاهده و رصد است. نخست آنکه ایشان به مانند دیگر فقهای دینی عصر حاضر نه تنها تعارضی بین علم و دین نمی‌بینند، بلکه پیروی از توصیه‌ی کارشناسان متعهد و معتقد را جزو لاینفک وظایف خود می‌دانند. در این راستا هم خود نخستین فرد عامل به توصیه‌های کارشناسان بهداشت و درمان بودند؛ لغو سخنرانی نوروزی ایشان در نوروز ۱۳۹۹ در حرم رضوی جزو نخستین اقداماتی بود که از سوی ایشان انجام گرفت. در اهمیت این سخنرانی نوروزی همین بس که این سخنرانی نخستین رویداد سیاسی و دینی سال تعریف شده و چشم‌انداز مسیر کلی حرکت آینده‌ی کشور در سال پیش رو در این سخنرانی قابل پیگیری است. ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که در سه دهه‌ی گذشته این رویداد به طور منظم و مستمر برگزار شده و برای نخستین مرتبه بود که ایشان رأی به برگزاری نشدن این مراسم دادند.

از یاد نبریم که مدتی قبل از این اقدام هم ایشان همه‌ی دستگاه‌های کشور را ملزم به همکاری با مسئولان بهداشتی و درمانی کشور کرده بودند. اقدامی که باعث شد حتی مسیر تعطیلی اماکن متبرکه‌ی کشور از جمله حرم رضوی در ابتدای سال ۱۳۹۹ هم هموار شود. اتفاقی که در طول تاریخ تشیع یک اقدام بی‌سابقه محسوب می‌شد.

این محور در ادامه‌ی رویکردهای رهبر انقلاب نیز با تأکید بیشتری ادامه پیدا کرد؛ لغو دیدارهای حضوری و تبدیل آن به ارتباطات زنده‌ی تصویری، توصیه برای برگزاری مراسم شب‌های قدر با قواعد سخت‌گیرانه‌ی بهداشتی و پزشکی، تذکر خاص به مسئولان برای رعایت اصول اولیه‌ی بهداشتی به خصوص ماسک و رعایت فاصله‌ی اجتماعی، تأکید به لزوم تبعیت همه‌ی افراد از تصمیمات ستاد

است. خب جوان‌های ما منتظر نمانند که دست‌های یخیل خارجی‌ها به ما واکنس بفروشند... از همان روزهای اول شروع کردند به تلاش کردن، کارکردن؛ از طرق مهمی در زمینه‌ی واکنس کار کردند تا رسیدند به واکنس.» (۱۴۰۰/۳/۲۶)

انقلاب اسلامی از مرحله‌ی ایده‌ی اولیه‌ی خود در دهه‌ی ۴۰ شمسی تا پیروزی انقلاب و اداره‌ی جنگ تحمیلی و در ادامه نیز با موفقیت‌های هسته‌ای و علمی و موشکی با این روحیه جلو آمده و قلل مرتفع‌رایکی پس از دیگری فتح کرده است. راهی که از گذشته آمده‌ایم، مسیر آینده‌ی انقلاب را نشان می‌دهد. پیش‌ران انقلاب اسلامی، روحیه و اعتماد و اتکای به توان بومی و خودی است. از نگاه امام خمینی رحمه‌الله علیه و آیت الله خامنه‌ای هیچ‌گاه نباید معطل دیگران بود. انقلاب هر جا جلورفته با شجره طبعه‌ی «ما می‌توانیم» بوده است فارغ از اینکه خناسان چه می‌گویند.

دانش بومی است فارغ از آنکه به چه نتیجه‌ای برسد. این همان روحیه‌ی جهادی و انقلابی است که پیش از این در سایر حوزه‌ها هم امتحان خود را پس داده است. لاجرم در مورد بحران اخیر هم باید با تمام قوا از آن حمایت کرد. موضوعی که رهبرانقلاب به شدت به آن توجه داشتند: «بعضی هستند هر کار بزرگی را که در کشور انجام می‌گیرد مستبعد می‌دانند. وقتی سانتریفیوژهای هسته‌ای را جوان‌های مادرست کرده بودند؛ انکار می‌کردند، می‌گفتند نمی‌شود، ولی خب دیدید چه شد و به کجا رسید... الان هم همین جور است؛ این واکنس را درست کردند و تست انسانی شد.» (۱۳۹۹/۱۰/۱۹) این روحیه‌ی جمعی را باید با تمام قوا حمایت کرد، چرا که مسیر کارهای بزرگ از چنین مجرایی می‌گذرد: «هر جایی که ملت ما همت کرد، توانست کارهای بزرگ انجام بدهد... آخرین مورد، همین مسئله‌ی واکنس کرونا





گفتگو با خواهر شهید محسن حججی پیرامون زندگی و سلوک او

چهار سال از دست به دست شدن تصویر سر بالا گرفته شده، چشمان مصمم و چهره آرام جوانی که می‌رفت تا در مسلخ عشق ذبح شود می‌گذرد. تصویری که در همان اولین ساعت انتشار، از پنجره قلب آزادگان جهان وارد و صاحب تصویر در چشم برهم زدن تبدیل به چهره‌آشنایی در تمام جهان شد. تمام سوال‌ها درباره شیر مرد حاضر در عکس، خالق آن حماس و صاحب آن نگاه به یک اسم ختم می‌شد، محسن حججی. جوانی اهل نجف آباد اصفهان که خیلی زود به اعتبار تصاویر جدیدی که بی‌احترامی تکفیری‌ها به سرازیدن جدا شده‌اش را نشان می‌داد نشان افتخار شهید کنار نامش نشست تا عبارت شهید محسن حججی تبدیل به کلیدواژه جدیدی بین نسل جوان و تمام اصحاب عاشورایی سیدالشهدا شود. حتی یکی از آن نشانه‌های دردناک و آشنا چون هوای گرفته و دشت خاک آلود، خیمه‌هایی در حال سوختن، چهره کربیه قاتل خنجر به دست و سری که در اوج شقاوت از بدن جدا شد؛ کافی بود تا تمام دل‌های آماده و بی‌قرار تا کربلای سال ۶۱ هجری پرواز کند اما در تابلوی شهادت محسن حججی تمام این نشانه‌ها در کنار هم قرار گرفت تا حماسه دیگری به دنبال حماسه شهادت این جوان نجف آبادی به وقوع بپیوندد، حماسه بیداری. به مناسبت ۱۸ مرداد؛ سالروز شهادت او گفتگویی داشته‌ایم با زهره حججی که ادامه می‌آید.



الهه آخرتی

که به رشته برق صنعتی داشت این رشته را برای تحصیل در دانشگاه انتخاب کردند.

بیشترایشان در ساختار اعتقادی و یا شکل‌گیری افکارشان نقش داشت یا شما بر او تأثیری می‌گذاشتید؟

شاید تفاوت من و محسن از نظر سنی فقط دو سال بود اما از نظر شناختی که او نسبت به اهل بیت پیدا کرده بود بسیار بیشتر از این حرف‌ها بود. حجم زیادی از شناخت و اطلاعاتی که به دست می‌آورد را در اختیار ما هم می‌گذاشت به این ترتیب نقش مؤثری در شکل‌گیری تفکرات من داشت و حتی می‌توانم بگویم بقیه برادر و خواهرها داشت.

به طور کلی چارچوب زندگی، اولویت‌ها و دل‌مشغولی‌های آقا محسن در زندگی چه بود؟

زندگی ساده‌ای داشت و برخلاف خیلی از ما که شاید هدف اصلی زندگی مان داشتن خانه بزرگ و ماشین مدل بالا و یک زندگی مرفه باشد دغدغه‌اش کمک به نیازمندان و مردم مناطق محروم بود. البته این فعالیت‌ها را هم به صورت مخفیانه انجام می‌داد. همیشه دغدغه کار فرهنگی داشت به طوری که شاید به جد بتوانم بگویم یکی از فعال‌ترین بسیجی‌ها در زمینه کار فرهنگی بود. مخصوصاً روی بحث کتاب‌خوانی و آشنایی نوجوانان و جوانان با زندگی نامه شهدا خیلی کار می‌کرد. همیشه این آرزو را داشت که بتواند مؤثر و جریان ساز باشد.

رابطه برادر شهیدتان با شهدا چگونه بود؟ بین شهدا شهید خاصی بود که به ایشان تعلق خاطر بارزتری با رابطه ویژه‌تری با او داشته باشد؟

علاقه بسیار زیادی به شهدا داشت. کتاب‌های زندگی نامه شهدا رو می‌خواند و نکات مهم آن را برای اطرافیان هم تعریف می‌کرد. اکثر مواقع برای زیارت به گلزار شهدای نجف آباد سر می‌زد و هفته‌ای یک بار هم حتماً به گلزار شهدای اصفهان می‌رفت. همیشه این توصیه را داشت که برای خودتان یک رفیق شهید انتخاب کنید و از اخلاقیات و شیوه زندگی‌اش الگو بگیرید. رفیق شهید خودش هم حاج احمد کاظمی بود که هر

از ابتدا شروع کنیم. لطفاً کمی برای ما از خانواده، کودکی، تعداد برادر و خواهرهایتان، فضای کودکی و خاطراتتان در آن زمان بفرمایید. شما و خواهر و برادرهایتان به خصوص شهید محسن در چه فضایی بزرگ شدید و بهترین خاطراتی که از آن دوران دارید چیست؟

ما پنج خواهر و برادر هستیم، سه خواهر و دو برادر. کودکی شلوغ و پرجنب و جوشی داشتیم و به لطف پدر و مادرمان از همان دوران کودکی با حضور فعال در مساجد و هیئت‌های مذهبی آشنایی خوبی با اهل بیت (ع) پیدا کرده بودیم. بهترین صدایی که از کودکی در ذهن همه ما مانده است، صوت زیارت عاشورای مادر و تلاوت قرآن زیبای پدرم بعد از نماز صبح‌ها است که صدایی دلنشین جهت برخاستن برای ادای نماز صبح بود. اختلاف سنی من و محسن با هم کم بود و روی همین حساب همبازی بچگی‌های هم بودیم. طبیعتاً مثل همه بچه‌ها بعضی وقت‌ها هم در بازی‌ها جرزنی می‌کردیم و دعوایمان می‌شد. به وقتش در درس و مشق مدرسه هم کمک می‌کردم.

نوجوانی و جوانی برادران چطور گذشت؟ انتخاب‌ها به خصوص انتخاب رشته تحصیلی و دانشگاهی‌اش بر چه مبنایی استوار بود و رابطه‌تان در این دوره‌ها به چه صورت بود؟

در دوران نوجوانی‌اش نه خیلی مذهبی بود و نه خیلی قرتی. با این وجود همیشه تقیداتش را داشت. نماز را با صوت می‌خواند، قرآن زیاد می‌خواند، مداحی زیاد گوش می‌داد و می‌خواند. مخصوصاً مداحی‌های حاج محمود کریمی را که آن‌ها را مثل خودش می‌خواند. جوانی محسن در واقع ورود به عرصه آشنایی‌های عمیق‌تر با شهدا و حضور فعال در اردوهای راهیان نور و علی‌الخصوص اردوهای جهادی بود. زمانی که از اردوهای جهادی برمی‌گشت بالنت فراوان از فضای معنوی و لحظات عرفانی که در طلابیه و شلمچه برایشان گذشته بود برای ما تعریف می‌کرد و روح ما را هم با آن فضای معنوی پراز آرامش می‌کرد. در کنار آن فضاها، علاقه زیادی به کارهای فنی داشت و همین باعث شد بعد از گذراندن دوران راهنمایی وارد هنرستان کار و دانش شود و پس از آن به سبب علاقه زیادی



از چه زمان و چطور زمزمه های برادران برای حضور در عرصه دفاع به گوش شما و خانواده رسید؟ اصلاً آقا محسن در این خصوص با اهل خانواده صحبت می کرد و آیا با توجه به روابط نزدیکی که معمولاً بین خواهر و برادرها حاکم است شما نقش ویژه تری در این میان داشتید؟

حدود یک سال از حضورش در سپاه می گذشت که هر وقت در خانه پدرم بودیم فقط درباره حوادث سوریه، مظلومیت سوری ها، جنایت های داعشی ها و اینکه چقدر دلش می خواهد به سوریه برود حرف می زد.

عکس العمل شما و خانواده نسبت به ورود برادران به عرصه دفاع به چه شکل بود؟

اولین چیزی که هر بار با شنیدن اسم سوریه دل ما را می لرزاند ترس از دست دادن محسن بود. اما آنقدر دلیل و منطق آورد و شاهد ذوق و شوقش برای اعزام بودیم که کم کم ما هم راضی شدیم. البته بار اولی که رفت ما از سوریه رفتنش خبر نداشتیم و تازه چند روز بعد خبردار شدیم. برای بار دوم اما مامان زنگ زد و خبر داد محسن می خواهد به سوریه برود و همه برای خداحافظی به خانه پدری برویم.

هفته برای عرض ارادت به ایشان و دیگر شهدا تا گلزار شهدای اصفهان می رفت.

خود شما پیش از شهادت برادران از طرفداران کتاب یا مقالات مربوط به شهدا بودید؟

هیچ گاه پیش آمده بود با خواندن یک کتاب یا دیدن یک فیلم خودتان را حتی برای لحظه ای به جای خواهر یک شهید تصور کردید؟

بله. محسن همیشه کتاب هایی درباره شهدا را به منزل می آورد و ما هم مطالعه و استفاده می کردیم. تعداد مقالات و کتاب هایی که برای ما می آورد بعد از ورودش به موسسه شهید حاج احمد کاظمی بیشتر هم شد. بار اولی که به سوریه اعزام شده بود، شهید مدافع حرمی را از سوریه آوردند. همین که وارد حسینییه ای که برای وداع با شهید اختصاص داده بودند شدیم و تابوت شهید را آوردند و پیش روی ما گذاشتند، یک آن غم خیلی عمیقی تو دلم نشست و بدنم به شدت شروع به لرزیدن کرد. نمی توانستم جلوی اشک هایم را بگیرم و مدام این فکر توی ذهنم بود که اگر الان این شهید محسن بود چطور می توانستم طاقت بیارم و با این غم کنار بیایم؟ در آن لحظه حتی نمی توانستم تصورش را کنم که جای خواهر آن شهید باشم.

ورود شما به حیطه آگاهی درباره فتنه بزرگی که در سوریه اتفاق افتاد به چه شکل اتفاق افتاد؟ اصولاً آیا کنجکاوی و دغدغه مندی خودتان یا فعالیت های برادران باعث می شد پیگیر جریانات جاری در این کشور باشید یا از آن دست افرادی بود که از شدت قساوت حوادث ترجیح می دادید خیلی خودتان را درگیر پیگیری این امور نکنید؟

پیگیر حوادث مربوط به سوریه از طریق اخبار بودم و حتی مطالبی در خصوص اینکه تروریست های چطور ایجاد شده اند می خواندم ولی از همه بیشتر صحبت های خود محسن و اطلاعاتی که در این خصوص به ما می داد، به خصوص با توجه به اشتیاقی که برای اعزام به سوریه داشت باعث می شد تا با کنجکاوی بیشتری اخبار و حوادث مربوط به سوریه را دنبال کنم.

در روزهای حضور ایشان در این نبرد به امکان شهادت ایشان فکر می کردید؟

اولین باری که رفت و من چند روز بعد از رفتنش متوجه ماهیت سفرش شدم، تا وقتی که برگردد گریه می کردم. هر شب. مدام به این فکر می کردم که محسن الان در چه حالی است، نکند شهید شده باشد، نکند زخمی شده باشد... این دلشوره ها با توجه به اینکه آن روزها زیاد شهدای مدافع حرم می آوردند هر روز بیشتر می شد. بار دوم، همان اعزام سال ۹۶ که منجر به شهادتش شد، اما انگار به دل همه ما افتاده بود که این بار آخرین بار است و محسن دیگر به آرزویش که روسفید شدن پیش حضرت زینب (س) است می رسد.

در زمان حضورشان در سوریه با هم ارتباطات تلفنی داشتید؟ محور صحبت های آن روزها را به خاطر می آورید؟

تقریباً هر روز و یا یک روز در میان با پدر و مادرم تماس می گرفت و صحبت می کرد. ما هم خبر سلامتشان را از مادری پرسیدیم. چون بیشتر مواقع صبح ها تماس می گرفت که من سرکار بودم و یا منزل مادر نبودم تا بتوانم با محسن صحبت کنم اما همیشه خدا را شاکر که دو روز قبل از اسارت و شهادتش، خانه مادرم بود و خودم تلفن را برداشتم و صدای قشنگش را شنیدم. خواستم مواظب خودش باشد، التماس دعا گفتم و برای آخرین بار با او حرف زدم.

از چگونگی و روز شهادت ایشان برای مان بفرمایید.

۱۸ مرداد ماه سال ۹۶ بود که محسن به درجه رفیع شهادت رسید. از نحوه شهادتش همه خبر دارند با این وجود من نمی توانم در این خصوص صحبت کنم. فقط می توانم این را بگویم که به تمام آرزوهایی که در مورد شهادت و نحوه شهادتش داشت رسید. تک تک این مراحل را خودش از خدا خواسته بود خدا هم خوب خریداری اش کرد و خواسته هایش را اجابت کرد.

این خبر چگونه به شما رسید و مواجهه شما و خانواده با این خبر چگونه بود؟

ساعت حدود یک و نیم شب بود که خبر شهادت آقا محسن توی فضای مجازی پخش شد. ما هم از ابتدا از طریق همان تصاویر مطلع شدیم. زمانی که خبر اسارتش به ما رسید هر لحظه در تب و تاب این بودیم که الان چه بر سر محسن می آید، جقدر و چطور اذیتش می کنند و این فکرها واقعاً شکنجه مان می کرد. روز خیلی سختی بر ما گذشت. سخت تر از زمانی که با خبر شهادتش مواجه شدیم. شاید عجیب باشد اما از همان لحظه شنیدن خبر اسارت برای شهادتش خدا خدای کردیم تا بیش از این دست تکفیری ها نباشد. خدا کند کسی حالش چون ما نشود که دلیل این دعا کردن ها را متوجه شود. شبی که

۶۶

همیشه این توصیه را داشت که برای خودتان یک رفیق شهید انتخاب کنید و از اخلاقیات و شیوه زندگی اش الگو بگیرید. رفیق شهید خودش هم حاج احمد کاظمی بود که هر هفته برای عرض ارادت به ایشان و دیگر شهدا تا گلزار شهدای اصفهان می رفت.

۹۹



او فکر می‌کنم بیش از هر چیز معصومیت و مظلومیت چهره‌اش وقت خدا حافظی آخرش پیش چشمم مجسم می‌شود است.

در این مدت هیچ وقت با قضاوت‌های ناعادلانه و کنایه‌های غیر منصفانه مثل عاملیت پول برای کشیده شدن امثال برادران به این سمت و سو چیزی شنیدید؟ عکس‌العملتان به آنچه بود؟ قبل از شهادت محسن خیلی‌ها می‌گفتند که مدافعان حرم برای پول به سوریه می‌روند اما صحنه‌ای که محسن با آن اقتدار و شجاعت در زمان اسارت در چنگال داعشی‌ها قدم برمی‌داشت و ایمان فوق‌العاده عمیقی در چشمانش موج می‌زد ورق را تا حد زیادی برگرداند و اکثر افراد متوجه شدند که هیچ چیزی ارزش این را ندارد که یک نفر جان خودش را کف دستانش بگیرد و آنطور شجاعانه در مسیر دفاع از حریم اهل بیت و مظلومان قدم بردارد. باین وجود هنوز هم افرادی با چنان تفکراتی هستند و خواسته و ناخواسته دل خانواده شهید را می‌شکنند که من در مقابل آن‌ها فقط می‌خواهم خداراه درست را نشان‌شان بدهم تا از جهل نجات پیدا کنند.

در پایان ضمن تشکر از شما برای قبول فرصت مصاحبه و از اینکه وقتتان را در اختیارمان قرار دادید تقاضا داریم اگر حرفی باقی مانده است که ذکر آن را ضروری می‌دانید بفرمایید. ان شاء الله که ادامه دهنده مسیر شهید و شامل شفاعتشان باشیم.

عکس سربریده محسن منتشر شد، خاله‌ام تماس گرفت و مرا در جریان گذاشت اما سفارش کرد به مادرم چیزی نگویم. تا صبح نتوانستیم برای سربریده‌اش گریه کنیم. خیلی سخت گذشت. همه چیز را باید می‌ریختیم توی خودمان. آخر سردیدم اسارت محسن بیشتر دارد مادرم را نابود می‌کند. به مادرم گفتم: "مامان محسن شهید شده". از همان لحظه با وجودی که خدا را برای نجات پیدا کردنش از چنگال تکفیری‌ها شکر کردیم، غم سنگین از دست دادنش روی دلمان نشست. تنها چیزی که در این قصه آرامش می‌کرد صلابت و شجاعتش وقتی به سمت ماشین داعشی‌ها می‌رفت بود. نمک روی زخم‌مان می‌شد اگر می‌دیدیم محسن ترسیده، التماس‌شان می‌کند یا به دست و پایشان افتاده است. اما این رفتنش قوت قلبمان شد. همه حرف‌هایش را با همان نگاهی که به ما زد آرام‌مان کرد و رفت.

دوست داریم از خاطرات تلخ و شیرین مشترک شما و برادران بشنویم. بیش از همه او را با مرور چه خاطراتی به یاد می‌آورید؟ تمام خاطراتی که محسن در آن‌ها حضور دارد شیرین و دلنشین‌اند. یادم هست حمام که می‌رفت چراغ را رویش خاموش می‌کردیم. یک بار هم در دستشویی را به رویش بستم. دنبالان می‌کرد اما با اینکه زورش می‌رسید ما را نمی‌زد. از خاطرات و بازی‌های دوران کودکی تا لحظه لحظه بزرگ شدن و قد کشیدن مان کنار یکدیگر هر ثانیه‌اش برایم زیبا و لذت بخش است. حالا که به



OKHAMELIR

کرونا، تحریم، رسانه

سه تحلیل کوتاه پیرامون آنچه بر ما می رود

قانون ابن سینا از ما، قانون تحریم از شما

سرفه های سنگین سینه اش را به درد می آورند. تب پایین نمی آید. دستانش از حرارت ذوب می شوند. پدر آرام آرام چشم می بندد و فرزند هنوز در این فکر است که آیا می شود کاری کرد؟

این تنها یک روایت کوتاه از شرنگی است که در یک سال گذشته ویروس کرونا بر ما چشاند است و تحریم های دارویی نیز بر تلخی آن افزوده اند. البته این نخستین بار نیست که کشورهای غربی به ظاهر مدافع حقوق بشر، ما را در لیست تحریم های دارویی خود قرار می دهند. سال هاست که بیماران سرطانی، هموفیلی، ام اس و پروانه ای در کشور ما متحمل رنج و دردهای بسیاری هستند.

با آنکه کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا در صدد هستند که افکار عمومی جهان را با این مساله که ورود تجهیزات پزشکی و آزمایشگاهی به ایران بلامانع است همراه کنند، اما همگامی می دانند که ایران به خاطر تحریم های چند جانبه و تک جانبه غربی ها، به ویژه کنگره آمریکا، قادر به فروش نفت، مبادلات تجاری و انتقال ارز به داخل نیست و همین امر باعث مشکلات عدیده در دستیابی به دارو و کالاهای پزشکی برای بیماران شده است.

گرچه بر موضوع حق سلامتی در بسیاری از اسناد جهانی مانند ماده ۲۵ اعلامیه حقوق بشر یا ماده ۱۱ منشور اجتماعی اروپا اشاره شده است، اما ماده ۱۲ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به صراحت بر این موضوع تأکید و کشورهای عضو را موظف به مبارزه علیه بیماری های مسری و بومی کرده، اقدام آنها برای تأمین خدمات و کمک های بهداشتی برای عموم جهانیان را انتظار دارد. با همه این تفاسیر، چنان که مشهود



بهرنگ منتخبی

تشخیص حدود جغرافیایی یک کشور را مرز می خوانند و حفظ امنیت آن در برابر دست درازی ها و کشورگشایی های خارجی و تهدیدات داخلی نظیر قاچاق اسلحه، انسان و کالا از مهمترین وظیفه دولت ها قلمداد می شود که بایستی با تمام توان انجام گیرد. امنیت نیز در لغت نامه به معنای در امان بودن و ایمن شدن آمده است و آبراهام مازلو در هرم مشهور خود طبقه دوم را به مساله امنیت اختصاص می دهد که آن هم شامل انواع مختلفی نظیر امنیت شخصی در برابر جرائم، امنیت مالی و شغلی، بهداشت و سالم بودن، امنیت در برابر حوادث و بیماری ها می شود. اما چگونه باید امنیت مرزها را تعیین کرد و نقش رسانه ها در این مورد چیست؟

حفظ امنیت مرزها نیازمند ساز و کارهایی دقیق و صرف هزینه های سنگین است و بایستی از تمامی ظرفیت های موجود برای ثبات و امنیت آنها سود جست. همکاری با کشورهای همسایه، حمایت نهادها و سازمان های بین المللی، استفاده از پتانسیل های مرزنشینان و در نهایت حضور نیروهای نظامی در نقاط مرزی از جمله راهکارهایی هستند که به طور کلاسیک همواره برای این مقصود مورد استفاده قرار گرفته اند.

با پیشرفت علم ارتباطات و پررنگ تر شدن نقش رسانه ها در جهان مدرن، متخصصان علوم مختلف همواره سعی کرده اند از کارکرد رسانه ها در موارد متعدد به سود خود استفاده نمایند که تامین امنیت کشور علی الخصوص مناطق مرزی نیز یکی از این موارد است. البته بایستی در همین جا اشاره کرد که کار با رسانه بسیار حساس هست؛ چرا که رسانه به مثابه چاقوی دوله می تواند با انتشار پیامی هم به تحریک، انشقاق در جامعه و ایجاد بحران در مرزها دامن بزند و هم به تقویت وحدت ملی و امنیت این حدود جغرافیایی کمک کند. در حال حاضر کشور ما در قیاس با کشورهای منطقه پیشرفت های چشمگیری را در عرصه ارتباطات به دست آورده است. تعداد فارغ التحصیلان علوم ارتباطات، تلاش برای ارسال ماهواره های ارتباطی به فضا، بهره داری از سیستم ها و سخت افزارهای به روز دنیا، راه اندازی شبکه های تلویزیونی و رادیویی و تکرر جراید و مطبوعات و سایت های خبری آنلاین، همه و همه گواه بر پیشرو بودن ما در این عرصه دارد. البته هنوز هم جای برای پیشرفت و رقابت با سایر کشورها وجود دارد و متخصصان ما بایستی تلاش

است این اعلامیه ها تا کنون بر روی بیماری مزمن تحریم دارو بی تاثیر بوده و بیشتر به جعبه خالی یک دارو شباهت داشته اند تا خود دارو. اما به راستی در این شرایط چه می شود کرد و چگونه باید تحریم ها را بی اثر کرد؟

بررسی سوابق آمریکا و هم پیمانانش نشان می دهد که آنها هیچ گاه قابل اعتماد و اتکا نبوده اند و بسته به منافع خود، یا قوانین بازی را تغییر داده اند و یا زیر میز بازی زده اند. بنابراین به نظر می رسد اتکا به توان داخلی و استفاده از متخصصان علمی و پزشکی کشور تنها راه برون رفت از حریم تحریم غربی هاست. آمارها نشان می دهند اکثر داروهای مصرفی در کشور تولید داخل هستند مگر در مورد برخی بیماری های مقاوم به درمان که نیاز به واردات محسوس است. به عبارتی دیگر ایران توانسته است در طول این سال ها، تحریم را به فرصت تبدیل کرده و تنها چند قدم کوتاه با خود اتکایی کامل فاصله دارد.

ذکر این نکته نیز الزامی است که به یقین، ویروس کرونا آخرین ویروسی نیست که جهان را درگیر کرده است، بلکه به گفته کارشناسان انواع دیگری از این ویروس ها ممکن است در آینده برای جنگ های بیولوژیک تولید و در جهان منتشر شوند. بنابراین لازم است دانشجویان، کارشناسان و متخصصان از هم اکنون در سایه حمایت های دولتی برای تحقیقات بیشتر در امر تولید واکسن گام های اساسی تری را بردارند.

امنیت مرزها و نقش رسانه ها

انگشتان خود را از هم باز کنید و نگاهی به کف دستان ببندازید. به دنبال فال بینی و جای پینه در دستان نیستم. آنچه که شما می بینید واحد کوچکی از اندازه گیری مساحت به نام وجب است. اما گاهی همین یک وجب کوچک ارزشی توصیف نکردنی می یابد. اگر واقعا می خواهید بدانید این یک وجب چقدر ارزش دارد به سراغ یک سرباز لب مرز بروید و از او در این باره پرسید. او تنها کسی که وجب به وجب خاک را می بوید، می بوسد و می شناسد. نه شب های سرد مرز، نه روزهای داغش و نه تنهایی و ترس و دشمن هیچ کدام نمی توانند مانع از عشق او به مرزها و حفظ امنیت آن شوند.

برای ورود به بحث بهتر است دو کلمه کلیدی را اگر اف نخست را کمی بسط دهیم. از منظر صاحب نظران امر مهمترین عامل



آن زندگی می‌کند را، عصر رسانه خواند. رسانه، امروز در همه امور اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نقش تاثیرگذاری دارد. امروز حتی تامین امنیت کشورها و رسیدن به امنیتی پایدار که لازمه توسعه اقتصادی و فرهنگی هر ملتی است بدون رسانه امکان پذیر نیست. دولت‌ها اگرچه بوده‌های نظامی هنگفتی را برای تامین امنیت تخصیص می‌دهند اما هیچ‌گاه بر کارکرد رسانه‌ها چشم نمی‌پوشند و همواره سعی می‌کنند با تقویت رسانه‌ها از پتانسیل‌های بالفعل و بالقوه آن نهایت استفاده ببرند. دولت‌ها از سویی با پیرنگ‌تر نشان دادن امنیت درون مرزی خود از طریق رسانه‌ها به ثبات و استحکام پایه‌های حکومت خود می‌افزایند و از سویی تهدیدات امنیتی برون مرزی را با پاسخ‌های مناسب و در بهترین زمان به حداقل می‌رسانند. دنیای مدرن دنیای تقابل رسانه هاست. کاری که یک نهاد نظامی در طول یک سال انجام می‌دهد یک رسانه پرمخاطب می‌تواند در کسری از روز به سرانجام برساند. خبری می‌تواند آتش جنگی را شعله‌ور یا خاموش کند، با تهدید امنیت یک کشور اقتصاد آن را زیر و رو کند و یا ضربه‌ای بر پیکره فرهنگی کشور وارد کند. جمله معروف مارشال مک لوهان استاد ارتباطات نیز چیزی جز این معنی نمی‌دهد که گفت: «تلویزیون، بی‌رحمی جنگ را به اتاق‌های نشیمن ساکت و آرام در خانه‌های ما وارد کرد. ویتنام در میدان‌های جنگ شکست نخورد بلکه در اتاق‌های نشیمن آمریکایی باخت.»

قدر مسلم دلسوزان نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز بر کارکرد رسانه‌ها در ایجاد امنیت پایدار جامعه و قوف کامل دارند و کاهش انواع جرم و جنایت در داخل جامعه از طریق فرهنگ سازی رسانه‌ای، خنثی سازی تهدیدات رسانه‌های بیگانه و ضد انقلاب در خارج از جامعه، نمودهای عینی موفقیت آنان در عرصه رسانه و امنیت پایدار است.

علی ایحال امید است تمامی فعالان رسانه‌ای، چه مکتوب و مجازی با شناخت اولویت‌های جامعه که در راس آنها ایجاد امنیت برای شهروندان قرار دارد، گام‌های اساسی ترو محکم‌تری بردارند.

کنند تا ضمن خنثی کردن کردن توطئه‌های رسانه‌ای دشمنان با برجسته‌سازی دلاورمردی‌های آحاد مردم به ویژه مرزبانان به امنیت ملی کشور کمک نمایند. رسانه‌ها باید با گزارش‌های صحیح اقتدار نظام اسلامی را به رخ جهانیان بکشند و با بالا بردن قدرت درک و تحلیل مردم از وقایع، نقشه‌های دشمن نقش بر آب کنند. در پایان باید اشاره کرد اگر زمانی مرزبانان به تنهایی حافظ امنیت مرزها بودند، اکنون فعالان رسانه‌ای نیز در این صف قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر اکنون برای تامین امنیت مرزها بایستی از تلفیق و اتحاد اسلحه و قلم، سرباز و خبرنگار، حمله فیزیکی و حمله سایبری سود جست.

امنیت جامعه با رژه رسانه

صدای طبل‌ها که به صدا در آمد لشکر دشمن بر خود لرزید. یکی از فرماندهان بیرق به دست پیش تاخت و با رجزی غزا تمام حجت کرد. دشمن اکنون در بحبوحه ترس و تردید قرار گرفته بود. بدون کمترین تلفات و بدون حتی پرتاب یک تیر به نظر می‌رسید کار نیروهای مقابل تمام است.

هزاران سال از آن جنگ می‌گذرد و باز هم جنگ دیگری در گوشه دیگری از جهان در می‌گیرد. بیانیه‌های رهبران در کنار سروده‌های حماسی در تمام منطقه شنیده می‌شود. سربازان دشمن میبوهت سخنان شیوای رهبران مقابل و انعکاس آنها از رادیو‌ها قرار گرفته‌اند و این بار نیز لرزه بر اندامشان مستولی گشته است.

رجز، صدای طبل، بیانیه‌های رادیویی، نحوه لباس پوشیدن سربازها و حتی رنگ و طراحی پرچم‌ها را فارغ از بعد زمانی قطعاً می‌توان از منظر علم نشانه‌شناسی در قالب رسانه جای داد. در اینجا بایستی اشاره شود که انسان نخستین از همان ابتدا برای انتقال پیام دست به دامن رسانه شد. انتقال پیام از طریق کنده‌کاری بر دیوارها و درختان و استفاده از دود آتش تنها بخشی از این تلاش‌ها بود. با پیشرفت جوامع کارکرد رسانه‌ها رفته رفته پیچیده‌تر شد و امروز به جایی رسید که بشر مدرن عصری که در



ثمره خون حاج قاسم

اخراج آمریکا از منطقه و اتحاد امت اسلامی



سیروس فتح اله‌اتی‌کندی

متوقف نمی‌شود و دیدند که با شهادت حاج قاسم نه وحدت امت اسلامی خدشه دار شد، نه روند پیروزی‌های سریالی محور مقاومت متوقف شد و نه مسأله فلسطین از مدار توجه امت اسلامی خارج شد؛ زیرا سردار رشید اسلام در طول دوران نقش‌آفرینی خود در جبهه‌های مختلف نظامی و دیپلماتیک از وحدت امت اسلامی و مسأله فلسطین تمام و کمال حمایت و پشتیبانی می‌کرد. باور قلبی حاج قاسم این بود که مسأله فلسطین در واقع ستون فقرات امت اسلامی است و باید با تمام توان از آن حمایت به عمل کرد؛ لذا یکی از اساسی‌ترین اصول شهید سلیمانی تقویت وحدت

سردار سپهبد شهید حاج «قاسم سلیمانی» به همراه ابومهدی المهندس توسط تروریست‌های آمریکایی و البته با همکاری مزدوران منطقه‌ای این رژیم خونخوار خلاف قواعد بین‌المللی در فرودگاه بین‌المللی بغداد ترور شدند؛ این اقدام شنیع ارتش تروریست آمریکا علاوه بر اینکه ضعف و استیصال آن‌ها را در مهار جبهه مقاومت نمایان‌تر کرد، موجب به هم ریخته شدن منظومه فکری استکبار جهانی در منطقه را نیز فراهم ساخت. آمریکایی‌ها یا نمی‌دانستند یا خودشان را به نفهمی زده بودند که با ترور حاج قاسم روند پیروزی‌های جبهه مقاومت در منطقه

در بین مذاهب اسلامی و گروه‌های مقاومت برای آزادسازی قدس و فلسطین و نابودی نهایی رژیم صهیونیستی و در نهایت اخراج آمریکایی‌ها از منطقه بود.

حاج قاسم معتقد بود که تقویت وحدت در بین مذاهب اسلامی و گروه‌های مقاومت موجب تقویت محور مقاومت در منطقه می‌شود و اگر این وحدت و همگرایی بین گروه‌های مقاومت نهادینه شود، دست دخالت‌های آمریکایی‌ها در منطقه قطع و پایه‌های لرزان رژیم صهیونیستی نیز سست‌تر خواهد شد.

پس می‌بینیم که حاج قاسم با وحدتی که در بین مذاهب اسلامی و گروه‌های مقاومت ایجاد کرد، دنیای اسلام را در مسیری قرار داده که به سمت یک جبهه یکپارچه پیش می‌رود و بر همین اساس شاهد همگرایی منحصربفردی بین اهل سنت و شیعیان هستیم و این امید می‌رود که با عنایت خداوند متعال امت اسلامی در آینده نزدیک تمدن نوین اسلامی را ایجاد کند.

پیروزی در جنگ ۳۳ روزه و جنگ‌های فلسطینی‌ها با صهیونیست‌ها و اعلام پایان خلافت خودخوانده و جعلی داعش در عراق و سوریه و زرمه‌های اخراج نظامیان آمریکایی از منطقه نتیجه همین همگرایی و وحدت در بین مذاهب اسلامی و گروه‌های مقاومت به یادگار مانده از حاج قاسم است که نشان می‌دهد چگونه گروه‌های مقاومت با تدابیر مخصوص شهید سلیمانی توانستند به پیروزی‌های درخشانی دست پیدا کنند.

آمریکایی‌ها متوجه نبودند که شهادت در مکتب اسلام انسجام بخش و سعادت بخش است و خون شهدا مسیر آینده جهان اسلام را جهت دهی می‌کند، همان گونه که از صدر اسلام تا کنون نیز ما شاهد ثمره خون شهادت‌های اسلام در جهت دهی به افکار مسلمانان و آزادی خواهان جهان و اتحاد آن‌ها بوده ایم.

اگر تروریست‌های آمریکایی و مزدوران منطقه‌ای آن‌ها می‌دانستند که با شهادت حاج قاسم این گونه اتحاد ملی و فراملی ایجاد و شهید سلیمانی تبدیل به قهرمان فراملی برای ایرانی‌ها و امت اسلامی می‌شود، هرگز چنین جنایتی را مرتکب نمی‌شدند.

چرا که بعد از شهادت حاج قاسم همه گروه‌های مقاومت در منطقه با عزم و اراده‌ای آهنین بر صورت آمریکا چنگ می‌اندازند و به جد خواستار گرفتن انتقام خون حاج قاسم و اخراج ارتش تروریست آمریکا از منطقه هستند.

همانطور که فرمانده معظم کل قوا حضرت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در دیدار اعضای ستاد بزرگداشت سالگرد شهادت حاج قاسم و خانواده این شهید و الامقام، شهید سلیمانی را قهرمان ملت ایران و قهرمان امت اسلامی خواندند و گفتند: «تشییع میلیونی شهید سلیمانی و شهید ابومهدی المهندس در عراق و ایران، اولین سیلی سخت به آمریکایی‌ها بود، اما سیلی سخت‌تر «غلبه نرم افزاری بر هیمنه پوچ استکبار» و «اخراج آمریکا از منطقه» است، البته آمران و قاتلان سردار سلیمانی نیز باید انتقام پس دهند و این انتقام در هر زمانی که ممکن باشد، قطعی است... شهادت سلیمانی یک حادثه‌ی تاریخی است، یک حادثه‌ی معمولی نیست که از یاد تاریخ برود؛ این در تاریخ ثبت شد به عنوان یک نقطه‌ی روشن. و شهید [سلیمانی]، هم قهرمان ملت ایران شد و هم قهرمان امت اسلامی شد؛ این نکته‌ی اساسی است. ایرانی‌ها هم به خودشان افتخار کنند که مردی از میان آنها از یک روستای دورافتاده برمی‌خیزد، تلاش می‌کند، مجاهدت می‌کند، خودسازی می‌کند، تبدیل می‌شود به چهره‌ی درخشان و قهرمان امت اسلامی... چرا؟ چون شهید سلیمانی با حرکات خود و بالاخره با شهادت خود - شهادتش هم مکمل این معنا بود - اسم رمز برانگیختگی و بسیج مقاومت در دنیای اسلام شد. الان در دنیای اسلام هر جایی که بنای مقاومت در مقابل زورگویی استکبار راداشته باشند، مظهرشان و اسم رمزشان شهید سلیمانی است. در کشورهای مختلف او را احترام می‌کنند، تکریم می‌کنند، عکسش را می‌زنند، نامش را پخش می‌کنند، برایش مجلس درست می‌کنند. در واقع ایشان نرم افزار مقاومت را و الگوی مبارزه را به ملت‌ها تعلیم کرد، به ملت‌ها سرایت داد، در ملت‌ها رایج کرد؛ اینها خب نقش‌های خیلی مهم و بسیار حساسی است؛ لذا است که ایشان به معنای واقعی کلمه، یک شخصیت برجسته و یک چهره‌ی قهرمانی اسلامی است.

شهید سلیمانی، هم در زمان زنده بودنش استکبار را شکست داد، هم با شهادتش شکست داد؛ اینها ادعا نیست، اینها چیزهایی است که اثبات شده است... این راه‌های دنیا قبول کردند که آمریکا در عراق و سوریه - بخصوص در عراق - به مقاصد خودش نرسیده؛ چرا؟ چه کسی در این قضیه فعال بود؟ قهرمان این کار سلیمانی بود.»

ترجمان



۱۱۳
بیداری پس از جنگ



۱۰۸
ورق برگشته است



۱۱۸
تدفین موقتی زیر بمباران همیشگی



۱۱۶
جنگ نتوانست شعله حزب الله
را خاموش کند

پرونده

۲۳ مرداد روز «مقاومت اسلامی»

پیروزی حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه (۱۳۸۵ / ۲۰۰۶)



ورق برگشته است

گزیده‌ای از سخنرانی سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب الله لبنان
در مهرجان الانتصار (جشن پیروزی) بعد از جنگ ۳۳ روزه



ترجمه: دفتر حزب الله لبنان در ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

ای عزیزان، ای بزرگواران، سلام و رحمت و برکت خداوند نثار شما شریف‌ترین، پاک‌ترین و بزرگوارترین مردم.

سپاس خداوندی را که وعده‌اش را درباره ما عملی کرد. خداوندی که ما و مردم لبنان را بر دشمن لبنان پیروز گردانید. سپاس خداوندی را که ما را عزیز داشت، پایدار کرد و به ما امنیت بخشید. سپاس خداوندی را که بر او تکیه کردیم و به سوی او روی آوردیم و او را همواره همان‌طور که وعده داده بود بهترین سرور و بهترین یاور یافتیم. سپاس خداوند را به خاطر پیروزی، یاری و حمایتش.

برادران و خواهران، سروران، شما امروز در ۲۲ سپتامبر بار دیگر جهان را شگفت زده کردید و حقایق ثابت کردید ملت بزرگ، با عزت، وفادار و دلیر هستید. چندین روز است که بسیاری علیه این جشن جنگ روانی به راه انداخته‌اند، همان‌گونه که همیشه علیه مقاومت به راه می‌اندازند. برای این که مردم را بترسانند و دور کنند. گفتند این میدان زده خواهد شد و این تریبون سرنگون می‌شود. شما در ۲۲ سپتامبر با استقامت از جشن پیروزی ثابت کردید از شب ۱۳ جولای [شب آغاز جنگ] و ۱۴ آگوست [شب تصویب آتش بس] شجاع‌ترید.

بله، بنده در مقابل و میان شما ایستاده‌ام و شما و بنده در معرض خطریم. در حالی که گزینه‌های دیگری هم بود. ولی نیم ساعت پیش ما داشتیم بحث می‌کردیم که قلب، عقل و روحم به من این اجازه را نمی‌دهند که از دور و به صورت ویدئو کنفرانس برای شما سخنرانی کنم.

بدترین حالتی که انسان می‌تواند تصور کند این است که دشمن اشتباه کند و دست به یک جنایت بزند. ولی این دشمن ما را نشناخته. ما فرزندان آن امامیم که گفت: «آیا مرا به مرگ تهدید می‌کنی ای فرزند آزادشدگان فتح مکه؟ مرگ برای ما عادی است و شهادت، نشان بزرگداشت ما از جانب خداست.» [سخن امام زین العابدین (ع) در مجلس یزید]

همگی خیلی خوش آمدید... سلام و رحمت و برکت خداوند نثار شما. سلام بر شهیدان، خانواده‌های شهیدان، زخم‌چشیده‌هایتان و زخم‌های خون‌چکانشان. سلام بر اسیرانتان. سلام بر خون‌هایتان.

سلام بر اشک‌هایتان. سلام بر یتیمانان. سلام بر بیوه‌زنانان. سلام بر خانه‌های ویران شده‌تان. سلام بر اثاث‌های سوخته‌تان. سلام بر جان‌ها و اراده راسخ شما که از کوه‌های لبنان هم راسخ تراست. برادران و خواهران، ما امروز یک پیروزی بزرگ الهی، تاریخی و راهبردی را جشن گرفته‌ایم. عقل بشر چطور می‌تواند تصور کند که چند هزار نفر از فرزندان مقاوم اهل لبنان شما ۳۳۰۰۰ روز زیر سقف آسمان در برابر قدرتمندترین نیروی هوایی خاورمیانه - که توسط یک پل از آمریکا تا بریتانیا و سپس اسرائیل برایش بمب‌های هوشمند تأمین می‌شد - و ۴۰ هزار افسر و سرباز، ۴ یگان ویژه، ۳ لشکر کمکی، قدرتمندترین تانک جهان و قدرتمندترین ارتش منطقه ایستادگی کنند؟ چطور ممکن است کمتر از ۱۰ هزار نفر در شرایط سخت و دشواری مانند این بایستند و بجنگند؟ و این جنگ آنان موجب اخراج ناوهای جنگنده از آب‌های کشور ما شود؟

همین جامی گویم که ارتش و مقاومت می‌توانند آب‌های کشور را از آلوده شدن به لوث و وجود صهیونیست‌ها محافظت کنند. چطور ممکن است تانک‌های میکاوا، شاهکار صنعت اسرائیل، را منهدم، هلیکوپترهای اسرائیلی را اول در روز و سپس در شب سرنگون و یگان‌های ویژه اسرائیل را به موش‌های وحشت‌زده و هراسناک از فرزندان تبدیل کنند؟ من مبالغه نمی‌کنم. رسانه‌های اسرائیل را ببینید و بخوانید. و همه اینها در حالی صورت گرفت که از سوی جهان و عرب تنها گذاشته شده بودید و اگرچه کمک‌های بشردوستانه بسیار خوب بود، ولی در میان تفرقه سیاسی به سر می‌بردید. این مجاهدان جز با یاری، کمک و حمایت خداوند (سبحانه و تعالی) چطور می‌توانند چنین ارتشی را شکست دهند؟

این تجربه، تجربه مقاومت، باید به همه جهان عرضه شود. مقاومتی که در زمینه روحی و معنوی متکی به ایمان، یقین، توکل و آمادگی فداکاری و در عین حال متکی به عقل، برنامه‌ریزی، تشکیلات، تمرینات و تسلیحات است. به قول معروف استفاده از وسائل. ما یک مقاومت بی‌برنامه و التقاطی، مقاومتی چسبیده به زمین که جز به خاک نمی‌اندیشد یا یک مقاومت اغشاش‌گر نیستیم. مقاومت، با تقوا، متوکل، عاشق و در عین حال عالم، عاقل، بابرنامه، آموزش دیده و مجهز است. برادران و خواهران، این رمز این پیروزی است که امروز داریم آن را جشن می‌گیریم....

امروز مقاومت لبنان، الهام بخش همه اهالی مقاومت، آزادگان، اهالی شرف، و مخالفان سرسپردگی و ذلت در برابر آمریکا در جهان است. پیروزی ما این است. این نتیجه نبرد ماست.

اطلاعات غلطی که شما براساس آن محاسبات غلط انجام می دهید. برادران و خواهران امروز باید تأکید کنیم که این جنگ از لحاظ تصمیم، سلاح، برنامه، اراده و مهلت دهی مکرر به صهیونیست ها به مدت یک، دو، سه و چهار هفته یک جنگ آمریکایی بود. و اگر روزهای آخر را به یاد بیاورید آنچه جنگ را پایان داد ناتوانی صهیونیست ها بود. بیشترین آمار انهدام تانک ها، تلفات اشغالگران و سرنگونی هلیکوپترها مربوط به سه روز آخر جنگ بود. و صهیونیست ها فهمیدند اگر ادامه بدهند دچار فاجعه خواهند شد. به همین خاطر آمریکایی ها وارد شدند و حتی بر روی کاغذ پذیرفتند که جنگ تمام شود. جنگ را به خاطر لبنان، کودکان لبنان، خون زنان لبنان و لبنان زیبا تمام نکردند. جنگ را فقط به خاطر اسرائیل تمام کردند. حالا آمده اند در لبنان منتش را بر ما می گذارند که: دوستان آمریکایی ما جنگ را تمام کردند. این دوستان آمریکایی روزهای اول، هفته اول، هفته دوم، هفته سوم و هفته چهارم پذیرفتند جنگ را تمام کنند. چون دل بسته بودند... که حزب الله ریشه کن شود. و پس از نابود شدن حزب الله، با همه دوستان، هم پیمانان و فرزندان جبهه سروری و استقلال حقیقی لبنان تسویه حساب شود. پس از فضل خداوند (عز و جل) آنچه جنگ را پایان داد فرزندان مقاوم شما و این ملت وفادار، عزت مند و شجاع بودند که مقاومت را از شرق تا غرب و در مساجد، کنش ها، کلیساها و مدارس در آغوش خود گرفتند و از آن پشتیبانی کردند. این بود که جنگ را پایان داد.

و اگر کسی حق داشته باشد که پیروزی را جشن بگیرد، آن همین شمایی هستید که این جایید. این حق شماست چون شما بودید که پیروزی را رقم زدید... لبنان، فلسطین، همه امت عرب، همه مستضعفان، مظلومان، بی نوایان و آنان که به حقوقشان تجاوز شده در جهان پیروز شدند.

... این پیروزی، پیروزی یک حزب، طائفه و گروه نبود. پیروزی حقیقی لبنان و ملت آن و همه آزادگان این جهان بود. این پیروزی عظیم تاریخی را در گرو نکتید و آن را در بسته های حزبی، مذهبی، طائفه ای یا ملی زندانی نکنید...

در زمینه نتایج مستقیم همین کافی است که بگویم مقاومت و ایستادگی شما همه اهداف جنگ را نقش بر آب کرد و این یعنی پیروزی. مقاومت و ایستادگی شما ضربه سنگینی بود به پروژه خاورمیانه جدید که کاندولیزا رایس گفت جنگ ۳۳ روزه درد زایمان



شما امروز به لبنانیان، عرب و همه جهان، دوست و دشمن، پیام سیاسی و روانی بسیار مهم و پراهمیتی دادید. شما وقتی در قامت یک ملت از ۱۳ جولای تا ۱۴ آگوست پایداری و رزیدید جهان را بهت زده کردید. جهانی که بر روی شکاف و تفرقه ما شرط بسته بود. ولی شما، آنان که مهاجرت کردند و آنان که پناه دادند، در سرتاسر این دوره ایستادگی کردید. ۱۴ آگوست رسید. و آنان شرط بسته بودند که باقی ماندن مهاجران در مقصدهای مهاجرت، در جهت تحمیل شرط های بیشتر به مقاومت فشار خواهد آورد. در صورتی که مقاومت در برابر شرط ها قد خم نمی کند. ولی بار دیگر وقتی مهاجران، سوار خودروهای شخصی شان و اتوبوس ها شدند و برخی هم پیاده به راه افتادند و ساعت هشت صبح، ضاحیه، جنوب و بقاع از اهالی عزیز و شریف خود که سربلند بازمی گشتند لبریز می شد، جهان را بهت زده کردید.

و امروز هم جهان را بهت زده کردید. دارید به آن آمریکایی که چند روز پیش گفت: «خبرهای خوبی از لبنان به ما رسیده که پشتوانه مردمی مقاومت کاهش یافته و مقاومت دارد ضعیف می شود و از هم می پاشد.» می گوید: «اینها هستند مردمان و هواداران مقاومت.» من به آن آمریکایی می گویم باید به آن گزارش دهندگان دروغ گویی که به شما اطلاعات غلط می دهند یک نامه شماتت آمیز بنویسی.

آن است! ولی جنگ ۳۳ روزه مایه سقط آن شد، چون یک حرام زاده بود. مقاومت و ایستادگی شما سیاست های فریبنده آمریکایی را که از حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و احترام دم می زند، رسوا کرد. مقاومت و ایستادگی شما آمریکا را رسوا کرد و سطح بصیرت ... و عملکرد آنه فقط در جهان عرب و اسلام، بلکه در همه جهان بالا برد. ... امروز مقاومت لبنان، الهام بخش همه اهالی مقاومت، آزادگان، اهالی شرف، و مخالفان سرسپردگی و ذلت در برابر آمریکا در جهان است. پیروزی ما این است. این نتیجه نبرد ماست. ... دیروز چند حکومت عرب برای گدایی صلح و سازش به شورای امنیت رفتند. بنده به آنها می گویم با شما درباره از بین بردن اسرائیل صحبت نمی کنم، درباره همان سازشی که دنبالش هستید صحبت می کنم. چگونه می خواهید به سازشی شرافت مندان دست پیدا کنید در حالی که شبانه روز اعلام می کنید مبارزه نخواهید کرد؟! به خاطر لبنان، به خاطر غزه، به خاطر کرانه باختری و نه حتی به خاطر قدس مبارزه نخواهید کرد؟! ... نه می خواهید بجنگید، نه می خواهید قطع رابطه کنید، نه می خواهید از سلاح نفت استفاده کنید، نه اجازه می دهید مردم به خیابان های بایند، نه اجازه می دهید مقاومت فلسطین تجهیز شود، محاصره اش می کنید، پولش نمی دهید، گرسنگی اش می دهید و حقوقش را نمی دهید فقط می روید سراغ کاندولیزا رایس سیاه. اینها چطور می خواهند به سازشی عادلانه یا شرافت مندان دست پیدا کنند؟! آخر چطور؟! اسرائیل اصلاً شما را به رسمیت می شناسد؟!

بنده به شما می گویم امروز اسرائیلیان برای مقاومت لبنان و مردم آن ارزش و احترام قائلند، اما همه آن سران ذلیل به هیچ نمی ارزند. حتی در زمینه این روند عربی که در بیروت درباره آن توافق کردید. عزیز من حتی یک روند عربی هم نیاز به کمی موضع گیری، مردانگی و قدرت دارد. نمی خواهید قدرت را به کار بگیرید لا اقل تهدید یا اشاره ای به آن بکنید. ... ملت لبنان برای همه ملل جهان و مقاومت لبنان برای همه ارتش های عربی و اسلامی حتی شد که ... ارتش ها و ملت های عرب نه تنها می توانند غزه، کرانه باختری و قدس شرقی را آزاد کنند، بلکه به سادگی، با تصمیمی کوچک و کمی اراده می توانند «فلسطین از بحر تا نهر» را باز گردانند. ولی مشکل آن جاست که وقتی انسان خود را میان دو گزینه می بیند، میان ملتش و حکومتش،

حکومتش را انتخاب می کند. میان قدس و حکومتش، حکومتش را انتخاب می کند. میان کرامت میهنش و حکومتش، حکومتش را انتخاب می کند. تفاوت مقاومت لبنان و فلسطین این است که کرامت ملت و مقدساتشان و آزادی شان را انتخاب کردند و رهبران، فرزندان و عزیزانشان را به عنوان قربانی تقدیم کردند تا به عرش خداوند (سبحانه و تعالی) برسند. معادله این است. امروز مقاومت شما وجهه اسرائیل را به لرزه درآورد. کار «ارتش شکست ناپذیر» را ساختیم. کار «حکومت شکست ناپذیر» را ساختیم. واقعا کارشان را ساختیم. من تعارف نمی کنم. شعار نمی دهم. کافی است آن چه در فلسطین اشغالی در حال وقوع است، سخنان صهیونیست ها، برخوردهای میان ژنرال ها و سران اسرائیل را بخوانید. ... اسرائیل این است. اسرائیلی که بنیان های سیاسی و سازمان های نظامی اش به لرزه درآمده اند و تشکیلات اطلاعاتی اش شکست خورده اند. وجهه اسرائیل امروز تغییر کرده. و هیچ حاکم و نظام عربی نمی تواند برود بیش از این امتیاز بدهد و در برابر شرط های خفت بار کمر خم کند و در برابر امت ما دلیل بیاورد که: ما با اسرائیل نمی توانیم هیچ کاری بکنیم.

روزی روزگاری پیرمردی دوران دیده که زمان، مکان و دوران خود را می شناخت گفت: «اگر مسلمان مجتمع بودند، هر کدام یک سطل آب به اسرائیل می ریختند او را سیل می برد.» یک سطل آب. بله وقتی صد، دویست، سیصد میلیون بایستند می توانند اسرائیل را شکست دهند. چند هزار لبنانی اسرائیل را شکست دادند. ... ما باید وارد مرحله و دوران جدیدی بشویم. دورانی که ما شرط هایمان را به دشمن تحمیل می کنیم. دورانی که کرامت، آزادی، سروی و مقدساتمان را باز می گردانیم. ... می خواهم از همین جشن بزرگ و در حضور این چهره های پاک و بزرگوار این مردم حاضر از همه طوائف و مناطق لبنان و تعداد زیادی از جریان ها و حزب های سیاسی به آن ها بگویم: دل بستن به تعطیل کردن مقاومت با فشار، هراس افکنی و محاصره، یک دل بستگی بیپهوده است. دل بستگی به تعطیل کردن مقاومت از طریق به فتنه کشاندن آن با ارتش لبنان - چنان که در فکر برخی هست - یک دل بستگی بیپهوده است. ارتش و مقاومت دو برادر عزیز و دوست هستند که هیچ کس نمی تواند میانشان فاصله



طولانی بودیم. آنچه در جنگ به نمایش گذاشتیم بخش کوچکی از توانمان بود. در بنت جبیل گفتیم بیش از ۱۳ هزار موشک داریم و بی چاره‌ها همان ۱۳ هزار را در نظر گرفتند. برگشتیم و توضیح دادیم که ۱۳ هزار نه یعنی ۱۳ هزار! ممکن است بیش از اینها باشد. امروزه همه کسانی که قصد بستن دریاها، آسمان‌ها، صحرای و مرزها را دارند و همچنین به دشمن می‌گویم: مقاومت امروز بیش از-دقت کنید. زیر «بیش» خط بکشید- بیش از ۲۰ هزار موشک دارد. مقاومت تنها چند روز پس از خروج از جنگی کوبنده همه توان نظامی، تشکیلاتی و تسلیحاتی خود را بازیابی کرده. مقاومت امروز از شب ۱۲ جولای قدرتمندتر است. چرا که در خلال جنگ تجربه، خرد، اراده و عزمی تازه یافته...

برادران و خواهران، یک بار دیگر سلام بر شهدا، خانواده‌های شهیدان پاک همه لبنان، جانبازان و اسرای همه طائفه‌ها، جریان‌ها و مناطق و همه ملت‌های عرب و مسلمان جهان و همه اشخاص، گروه‌ها و حزب‌هایی که مقاومت را پشتیبانی و یاری کردند... از همه ممنون. و همان‌گونه که در جنگ گفتیم: خدا پیروزتان خواهد کرد و پیروز هم کرد. پادارتان خواهد کرد و کرد. یاری‌تان خواهد کرد و یاری کرد.

مانند ۲۵ مه ۲۰۰۰ [زمان خروج ارتش اسرائیل از جنوب لبنان] در بنت جبیل صحبت‌هایم را تمام می‌کنم که به شما گفتیم: مردم، ای ملت لبنان، ای ملت فلسطین، ای ملت‌های امت عرب، از ۲۵ مه ۲۰۰۰ دوران پیروزی‌ها آغاز شده و دوران شکست‌ها گذشته. و تا کنون به هیچ وجه شکستی رخ نداده. عیدتان مبارک، رمضان‌تان مبارک، پیروزی استراتژیک و تاریختان مبارک، ای شریف‌ترین، پاک‌ترین و بزرگواری‌ترین مردم.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

بیندازد. و آنان را که -از داخل صحبت نمی‌کنم. خارج یا داخل. هر چه می‌خواهید در نظر بگیرید. این افراد هر کجا می‌خواهند باشند- به خلع سلاح مقاومت از طریق یک جنگ جدید اسرائیلی یا غیر آن دل بسته‌اند، به لیونی و پرتز، وزیر امور خارجه و وزیر جنگ، و موشه آرنز، استراتژیست و وزیر دفاع اسبق، ارجاع می‌دهم. از آنها بشنوید. جمله واضح است. برایشان تکرار می‌کنم. آنها می‌گویند «می‌خواستیم حزب الله را کاملاً متلاشی کنیم، ولی دریافتیم هیچ ارتشی در جهان نمی‌تواند چنین سازمان دهی‌ای را متلاشی کند.» و بنده به آنان می‌گویم: «هیچ ارتشی، هیچ کسی، در جهان نمی‌تواند سلاح ما را از دست‌ها و مشت‌های گره‌کرده‌مان در بیاورد.» تا وقتی این ملت وفادار و عزتمند به این مقاومت باور دارند. من با سلاح تهدید نمی‌کنم، به این ملتی که مقاومت را در آغوش گرفته دل بسته‌ام. بر روی آن پیروزان ارجمندی شرط بسته‌ام که میان خرابه‌ها ایستاد و گفت: خانه بیروتم نابود شد، خانه جنوبم نابود شد، ما با مقاومت و سلاح آنیم... و آن دیگری و دیگرانی که گفتند: اگر سید حسن سلاح را تحویل دهد، خائن است. و بنده به آنان می‌گویم: ای مردم عزتمند، وفادار و بزرگ، به شما قول می‌دهم که آرزو ندارم زندگی‌ام را با خیانت به پایان ببرم، ترجیح می‌دهم آن را با شهادت تمام کنم.

پس همه‌ی این دل‌بستگی‌هایی فایده‌است. چون ملت و مقاومتی در لبنان هست که اشغال، ذلت، خوار، استبداد و هتک را بر نمی‌تابد و آماده است خود، فرزندان و عزیزانش را برای کشورش فدا کند... از دریا آمدند و آسمان و مرزها را نیز محاصره کردند. بنده به ایشان می‌گویم دریا، مرزها و آسمان را محاصره کنید و ببندید. هیچ کدام از اینها ذره‌ای از اراده و سلاح مقاومت نمی‌کاهد. ما جنگی ۳۳ روزه را از سر گذرانیم. بنده تعارف نمی‌کنم: ما آماده جنگی



اثرات جنگ ۳۳ روزه در انقلاب‌های منطقه

بیداری پس از جنگ

اگر به خاورمیانه عربی نگاه کنیم، حزب الله لبنان جنگ‌های متعددی با رژیم صهیونیستی داشته و این در حالی است که بسیاری از کشورهای عربی نیز با این رژیم در جنگ بودند؛ اما در اکثر آنها شکست خورده و بخش‌هایی از سرزمین یا هویت و اتحاد خود را از دست داده‌اند. در سال ۱۹۸۲ رژیم صهیونیستی با حمله به لبنان در عملیاتی با عنوان «صلح برای الجلیل» که با پشتیبانی غربی‌ها بود، بخش‌هایی از جنوب لبنان را تصرف کرد. در همین حال جریان‌های متفاوت در لبنان با نام «حزب الله» و با تأثیر از انقلاب اسلامی ایران و ایدئولوژی بنیانگذار کبیر آن، حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه) تشکیل شد و از این پس نام این جریان با موفقیت‌هایی که به دست آورد به تدریج در افکار عمومی جای خود را پیدا کرد. کشور لبنان ۴/۵ میلیون نفر جمعیت دارد که اغلب آن از چهار گروه مسیحی، شیعی، اهل تسنن و دروزی‌ها تشکیل می‌شود و از این بین، شیعیان یک سوم جمعیت کل لبنان را در برمی‌گیرند که حزب الله برگرفته از



نویسنده: مهرداد حامد

مترجم: سیران سعیدی

بخشی از شیعیان لبنان است؛ البته از دیگر مذاهب و ملل نیز در آن عضویت دارند. در جنگ ۳۳ روزه ارتشی که خود را ارتش چهارم جهان می نامد و دارای تجهیزات نظامی بسیار زیاد بوده و نیز از حمایت کامل غربی ها برخوردار بود و در طول سالیان دراز در جنگ با اعراب، خواب را از چشم حکامشان ربوده بود، در مقابل جریان حزب الله خوار و ذلیل می گردد. دلیل شکست کشورهای عربی و پیروزی حزب الله در مقابل رژیم منحوس صهیونیستی، به اختلاف در ماهیت آنان بازمی گردد. کشورهای عربی در زمان جنگ با رژیم صهیونیستی، تنها منافع خودشان برایشان اهمیت داشت و جنگشان در برابر این رژیم، نه برای عدالت، بلکه برای امنیت و منافع خود بود و معمولاً در هر یک از این کشورها یا بلوک غرب و یا بلوک شرق نقش ایفا می کردند و در واقع این کشورها حافظ منافع اربابان خود بودند.

اما حزب الله از ابتدا با رویکردی متفاوت و با تکیه بر گفتمان ولایت فقیه تأسیس شد. این جریان تکیه اش بر انقلابی بود که نه بر شرق استوار بود و نه بر غرب متکی. پیام رسالت این جریان، رسالتی علیه اشغالگران خارجی است که هدفش مقاومت در مقابل تجاوز برای آزادی سرزمین است. در این چهارچوب، فرهنگ مقاومت شکل گرفته و ایثار و فداکاری در آن معنا پیدا می کند و این همان چیزی است که کشورهای عربی در جنگ مقابل رژیم صهیونیستی فاقد آن بودند. در واقع عدالت سرلوحه کارهای حزب الله قرار داشت و اعضای این جریان برای عدالت حاضر شدند از امنیت خود نیز بگذرند. تأسیس این حزب مقارن بود با اشغال یک سوم از خاک لبنان توسط نیروهای اشغالگر خارجی. بنابراین بازپس گیری خاک لبنان یکی از اولویت های اصلی شان قرار گرفت. این بار حزب الله برخلاف جنگ های گذشته اعراب توانست با فداکاری و ایثار و از خودگذشتگی در مقابل رژیم جعلی صهیونیستی ایستادگی کند و حقانیت خود را به اثبات برساند. در جنگ های مختلفی که حزب الله با رژیم صهیونیستی داشت، پیروزی هایی عاید حزب الله و بخش های زیادی از خاک لبنان آزاد شد، اما در هیچکدام از جنگ ها، صهیونیست ها مانند جنگ ۳۳ روزه این گونه خوار و ذلیل نشده بودند؛ به طوری که انگشت حیرت را بر دهان همگان افکند، علی الخصوص سران کشورهای عربی

و وابستگان به آمریکا که در این جنگ، به طور ناباوران های پشت حزب الله را خالی کردند و پنهانی به رژیم منحوس صهیونیستی دست دادند.

از طرفی دیکتاتورهای کشورهای عربی نه تنها امتحان خود را در حفظ استقلال کشورشان در مقابل بیگانه به بدترین شکل پس دادند، بلکه خود آنها نیز عزت مردم را مورد اهانت قرار داده و به آنها ظلم می کردند. بر این اساس سالیان دراز است که کشورهای عربی هویت نداشتند، جوانان آنها احساس بی هویتی می کردند و حکامشان افرادی وابسته و دارای خانوادهای فاسد بودند؛ در عین حال دیدند گروهی را که با الگو قرار دادن امام خمینی (رحمه الله علیه) و رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران چگونه بردشمنی که ۶۰ سال نتوانسته بودند آن را شکست دهند، پیروز شدند. لذا مردم این کشورها تصمیم گرفتند بر خود و باورهای دینی خود متکی شوند. به جرأت می توان گفت بعد از پیروزی عظیم حزب الله در جنگ ۳۳ روزه، کار دیکتاتورهای سران عربی تمام شده بود و مردم به این باور رسیده بودند که باید علیه حکومت هایشان قیام کنند و وضعیت این کشورها را بعد از پیروزی حزب الله همانند آتش زیر خاکستر بود. از بعد جنگ ۳۳ روزه مردم کشورهای عربی کم کم به هویت جدیدی دست یافتند و از حالت سردرگمی و بی الگویی خارج شدند. رهبران مقاومت اسلامی و حزب الله به عنوان رهبران محبوب جهان عرب شناخته شدند و در عین حال حاکمان سازشگر کشورهای عربی جزو منفورترین شخصیت ها قرار گرفتند. کما اینکه نظرسنجی مرکز «سابان» وابسته به مؤسسه بروکلین واشنگتن که در شش کشور صورت گرفت، نشان داد که سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب الله محبوب ترین رهبر جهان عرب است. نظرسنجی مذکور نشان می دهد ۹۸ درصد از شیعیان لبنانی نیز اعتقاد دارند رژیم صهیونیستی از آنچه سعی می کند نشان دهد بسیار ضعیف تر است و به پایان خود نزدیک ترمی شود و این تفکر در جهان عرب ناشی از پیروزی حزب الله است.

این جنگ نشان داد که یک جریان بر اساس ایمان و باور درونی بطور می تواند بیک ارتش دولتی که به زعم خود جایگاه چهارم را در جهان داراست، غلبه پیدا کند. تا قبل



قرار دهد. مجموع این عوامل باعث شد تا مردم سایر کشورهای عربی نیز به خود ببینند و با الهام از مقاومت اسلامی در منطقه، عزت از دست رفته خود را باز پس گیرند. کما اینکه سید حسن نصرالله در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۶ گفت: «پیروزی مقاومت در تجاوز و زوئن گذشته بر رژیم صهیونیستی تنها پیروزی سلاح نبود، بلکه پیروزی فرهنگ، تفکر، عزم و اراده مقاومت نه در سطح لبنان و جهان عربی و اسلامی، بلکه در سطح کل جهان بود.»

در ادامه این خیزش‌ها بود که جوانان تونس که به دنبال تشکیل حزب الله تونس بودند تا بتوانند همانند حزب الله لبنان برای عدالت بجنگند و حتی از امنیت و منافع خود بگذرند، نخستین جرقه موج جدید بیداری اسلامی موسوم به بهار عربی را زدند و سپس این آتش به جان حکام فاسد و دست‌نشانده مصر، لیبی، بحرین و یمن نیز افتاد. هرچند تلاش مردم در این مناطق با انحرافات که آمریکا و رژیم صهیونیستی در آن ایجاد کردند و موانعی که طراحی کردند به سرانجام مطلوب نرسید، اما ضمن ایجاد تغییراتی در مدل سیاست‌ورزی و حکمرانی منطقه خاورمیانه، همچنان مانند آتشی زیر خاکستر وضعیت آمریکا و رژیم صهیونیستی و حکام وابسته به آنها را تهدید می‌کند. شایان ذکر است مجموع پیروزی‌های حزب الله نیز با تکیه بر اصل ولایت فقیه بوده و در پایبندی به ولایت فقیه پیروزی‌هایی اینگونه و بیش از این در پی خواهد داشت ان شاء الله.

از آن باور این که رژیم منحوس صهیونیستی شکست پذیر است، در اذهان مردم عرب بسیار سخت بود، اما مقاومت حزب الله نشان دادند رژیم صهیونیستی نه تنها در جنگ نظامی شکست پذیر است، بلکه از درون هم قابل متلاشی شدن است. در واقع حزب الله نه تنها ارتش رژیم اشغالگر صهیونیستی را شکست داد، بلکه باعث شکست حزب کارگر در فضای سیاسی داخل این رژیم غاصب شد.

سران این رژیم ادعای مضحکی مبنی بر پیروزی در جنگ ۳۳ روزه دارند که اگر این‌گونه بود چرا در حین جنگ چندین مسئول ارشد رژیم صهیونیستی استعفا دادند و مهم‌تراز اینها گزارش کمیته «وینوگراد» رژیم صهیونیستی بود که با گزارش‌های ناشیانه یکدیگر را به مقصر بودن در این شکست متهم می‌کردند. البته سید حسن نصرالله این گزارش را نمادین توصیف کرد و اعلام کرد: «تصمیم جنگ ۳۳ روزه اخیر، نه در تل‌آویو، بلکه در واشنگتن گرفته شد و این جنگ با همدستی آمریکا، رژیم صهیونیستی و با همکاری برخی کشورهای عربی و طرف‌های لبنانی صورت گرفت» که این سخن میزان نفرت از سران کشورهای عربی به خصوص عربستان سعودی و مصر و همچنین آمریکا را در بین مردم خاورمیانه افزایش داد.

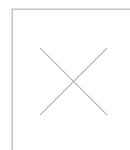
رژیم صهیونیستی پس از آنکه در جنگ نظامی تحقیر شد، از جنگ نظامی به اقدامات امنیتی تغییر راهبرد داد که البته در این نوع از عملیات هم ناکام ماند و حتی در طول جنگ نتوانست یکی از شخصیت‌های اصلی حزب الله را مورد هدف



جنگ نتوانست شعله حزب الله را خاموش کند

فعالیت رسانه‌ای حزب الله در جنگ ۳۳ روزه لبنان از دید رسانه‌های غربی

نقش «المنار» در پیروزی حزب الله در جنگ ۳۳ روزه چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت. در واقع باید فعالیت‌های رسان‌های این شبکه در اطلاع‌رسانی مستمر و حضور پایایی در کنار رزمندگان حزب الله را تکمیل کننده جهاد جهادگران و حتی جهاد در عرصه‌ای مستقل ارزیابی کرد؛ عرصه‌ای که رژیم صهیونیستی خود را در آن یک‌تا می‌دانست. مقاله منتشر شده در چهارم سپتامبر سال ۲۰۰۶ (۳ هفته پس از جنگ) به قلم والش دکلان (Walsh Declan) در روزنامه گاردین، به خوبی بیانگر اهمیت شبکه المنار و حتی وحشت رسانه‌های غربی از حضور رقیبی توانمند در میدان است. نگاهی به این مقاله خالی از لطف نیست.



نویسنده: والش دکلان

مترجم: حامد نعمت‌اللهی

منبع: The Guardian

مقراضی این شبکه را با خاک یکسان کرد، اما تنها در فاصله چند دقیقه، آنها برنامه‌هایشان را به محل جدیدی منتقل کردند و از آنجا به ادامه پخش برنامه‌هایشان که ترکیبی از اخبار، ادعیه و برنامه‌های تبلیغاتی به نفع حزب الله بود، پرداختند. پس از محل اقامت و کار سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب الله، محل کنونی شبکه مهم‌ترین راز محسوب می‌شود. شایعه‌ای میان مردم بر سر زبان‌هاست که طبق آن، شبکه در پناهگاه بسیار مستحکمی جای گرفته است که به همین دلیل در زمان جنگ آسیب ندیده است. با وجود حملات مکرر صهیونیست‌ها

ابراهیم فرحات، فرد جالبی است. وی با افتخار از ایستگاه تلویزیونی که در آن کار می‌کند یعنی المنار، شبکه خصوصی حزب الله، صحبت می‌کند. مشکل این است که نمی‌تواند محل آن را فاش کند. مسئول سیاهپوش روابط عمومی شبکه با لبخند می‌گوید: «حقیقتاً نمی‌دانم که شبکه از کجا پخش می‌شود.» با همان محرمانه بودن و نظم آهنینی که خود حزب الله از آن برخوردار است، المنار که همان معنای فانوس را در عربی می‌دهد، در حقیقت به زیرزمین منتقل شده است. رژیم صهیونیستی در اولین روزهای نبرد اخیر (جنگ ۳۳ روزه)،

برای تروریسم دانسته اند. «بنیاد دفاع از دموکراسی ها» که اتاق فکر محافظه کاران آمریکایی است می گوید که المنار مردم را ترغیب به حملات [شهادت طلبانه] می کند. در سال ۲۰۰۴ دادگاهی در فرانسه دستور قطع پخش این شبکه را به اتهام پخش برنامه های ضدیهودی صادر کرد. اما این روزها تصویری که شبکه به نمایش می گذارد، ملایم تر شده است. با وجودی که همچنان سرودهایی که «مقاومت اسلامی» (معادل حزب الله) را تمجید و «شیطان بزرگ» (آمریکا) را محکوم می کند از این شبکه پخش می شود، اما بیشتر زمانش را مباحثات سیاسی و گزارش هایی از روند بازسازی پر کرده است.

آقای فرحات، مدیر روابط عمومی، می گوید که رژیم صهیونیستی تلاش می کند به دلیل مواضع المنار در طرفداری از فلسطین، چهره شبکه را در غرب تخریب کند. وی می گوید: «برنامه هایی درباره حملات انتحاری نداریم. ما تنها بازتاب دهنده واقعیت ها درباره کارهایی هستیم که صهیونیست ها با فلسطینی ها انجام می دهند. به همین دلیل است که آنها ما را تروریست می نامند.» وی همچنین تک بعدی و یک جانبه بودن شبکه را تکیذ می کند. با وجودی که رسماً حزب الله مالک ۳۰ درصد سهام شبکه است، بقیه سهام تحت کنترل ۵۰ تاجر است که برخی مسیحی یا سنی هستند. وی می گوید: «ما تنها از یک فرقه نیستیم. شبکه ای متوازن هستیم.»

اما حزب الله از شبکه های دیگر غافل نشده است. آقای نصرالله هشت روز پیش مصاحبه مهمی با شبکه رقیب NTV انجام داد. کارشناسان معتقد بودند که هدفش گسترش دامنه دعوت حزب الله به لبنانی های غیرشیعه بوده است. برنامه های المنار از این هفته با از سرگیری برنامه های کودک و ورزشی، به حالت عادی خود بازمی گردد. در همین حال، بیشتر ۲۰۰ نفر کارمند که ۷۰ نفر آنها خبرنگارند، همچنان در دفترهای پراکنده کار خواهند کرد؛ بدون آنکه بدانند دفتر اصلی کجاست. آقای فرحات شانه هایش را بالا می اندازد و می گوید: «هدف محسوب می شویم. ما را در فهرست تروریست ها قرار داده اند، پس [این اقدامات] ضروری است، اما ان شاء الله به پایان خوشی می رسد.»

به تأسیسات المنار طی ۳۴ روز، پخش شبکه تنها دو دقیقه متوقف شد. آقای فرحات می گوید: «بسیار به این مسئله مباحثات می کنیم. ایستگاه مان یکی از اهداف اصلی بود، اما نتوانستند آن را متوقف کنند.»

دولت آمریکا این شبکه را دارای «ماهیت تروریستی جهانی» دانسته است و ماه گذشته مأموران پلیس فدرال، مسئول توزیع شبکه های ماهواره ای را در نیویورک که المنار را به مشتریانش ارائه می کرد، بازداشت کردند. فرانسه، اسپانیا و هلند نیز آن را ممنوع کرده اند. اما سانسور نتوانسته است که سرعت بالای ضریب نفوذ آن را در خاورمیانه کاهش دهد. بر طبق نظرسنجی آژانس «ایسوس استپ»، در اوج نبرد در اواخر ژوئیه، المنار مقام دهم را بین پربیننده ترین شبکه های ماهواره ای دنیای عرب داشت. این در مقایسه با نظرسنجی قبلی که هشتاد و سوم بود، دارای رشد خیره کننده ای است. یوسف سماحه، سردبیر روزنامه عرب زبان الاخبار می گوید: «آنها به خوبی برای شرایط جنگ آماده بودند. چه آنها را دوست داشته باشید و چه نه، باید اعتراف کنید که آنها با جدیت به کارشان می پردازند.»

شبکه المنار قسمتی کلیدی از زرادخانه حزب الله بود. در حالی که رژیم صهیونیستی روستاهای جنوب لبنان را پراز اعلامیه هایی کرده بود که به ساکنان هشدار می داد اگر فرار نکنند، کشته می شوند، خبرنگاران المنار گزارش هایی از موفقیت های حزب الله در خط مقدم و موشک های برخورد کرده به شمال سرزمین های اشغالی، می دادند.

علاوه بر این، شبکه نقش بسیار زیادی در افزایش درخشش سید حسن نصرالله داشته است. بدون شک المنار نقش بسیار زیادی در افزایش محبوبیت این روحانی که رفتاری آرام، باوقار و چهره ای بشاش دارد در میان دنیای عرب و اسلام داشته است. در اوج جنگ، سید حسن نصرالله برای بالا بردن روحیه هوادارانش بر روی صفحه شبکه المنار می آمد. با فاصله کمی از برقراری آتش پس در روز ۱۴ اوت، وی اعلام کرد که «پیروزی راهبردی و تاریخی» ای کسب کرده اند و کمک های مالی به ۱۵ هزار خانواده ای که خانه هایشان را از دست داده اند، داده خواهد شد. منتقدان، شبکه را که از سال ۱۹۹۰ آغاز به کار کرده است ابزاری



گزارشی از عملیات تدفین موقتی بیمارستان شهر صور در روزهای جنگ ۳۳ روزه

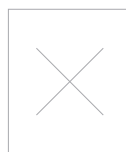
تدفین موقتی

زیر بمباران همیشگی

نویسنده: نائز غندور

مترجم: رضا رحمتی

منبع: Associated Press



چه باید کرد؟

هنگامی که شب در نوزدهمین روز ۲۰۰۶ بر جنوب لبنان سایه گسترد، پزشکان بیمارستان دولتی صور، پرستاران و کارمندان آن در سالن بیمارستان جلسه‌ای تشکیل داده بودند. موضوعی آنان را سخت مشغول به خود کرده بود؛ بیش از صد جنازه به ناچار در دو محفظه مخصوص سبزیجات و مواد غذایی نگهداری می‌شد و این جنازه‌ها به باری سنگین بر مدیریت بیمارستان تبدیل شده بودند؛ چه این که این موضوع تهدیدی بزرگ برای همسایه‌ها به لحاظ پوسیدگی و... بود. چه باید کرد؟ این سئوالی بود در ذهن هرفردی که در بیمارستان حاضر بود.

تدفین امانی

یکی از کارگران پیشنهاد کرد: «باید جنازه‌ها را به صورت «تدفین امانی» به خاک بسپاریم.» و شروع به تشریح معنای تدفین امانی برای همکارانش کرد و این که این تجربه‌ای است که در سال ۱۹۸۲ به کار گرفته شده و بعضی از آن جنازه‌ها هنوز هم در آن قسمت بیمارستان دفن هستند. این چنین روند کار شروع شد. هرفردی وظیفه خود را داشت: «راند سلیمان زین الدین»، رئیس بیمارستان برای اخذ موافقت، با مقامات نظامی و سیاسی تماس گرفت و اجازه دفن جنازه‌ها را از سوی وزارت دفاع، در زمینی مربوط به آن وزارت و در نزدیکی پادگان صور، کسب کرد. «عبدالمحسن الحسینی»، شهردار صور نیز موافقت مراجع دینی را به دست آورد. کادر پزشکی، جدولی شامل اطلاعات مربوط به هر جنازه با اختصاص عددی به آن تهیه کرده بود تا هنگام بازگرداندن جنازه‌ها، اشتباهی پیش نیاید. یک مشکل باقی مانده بود: «چوب‌های لازم برای تابوت‌ها را از کجا باید تهیه کنیم؟» بعد از بحثی طولانی، الحسینی با یافتن راه حل، با صاحب یکی از مراکز پخش کالا تماس گرفت و برای استفاده از چوب، از وی اجازه گرفت. تمام کارمندان بیمارستان چه از کادر پزشکی و چه از کادر اداری، با کمک افرادی از ارتش، شروع به آماده کردن چوب‌ها کردند. هنوز صبح برنیا آمده بود که ۷۱ تابوت چوبی فراهم شد. «البته هنوز مشکلی وجود داشت»، این را مدیر بخش اداری

بیمارستان، دکتر «مصطفی جرادی» می‌گوید و آن این بود: «با وجود پوسیدن جنازه‌ها و نیز چوب تابوت‌ها، چگونه تشخیص دهیم که این تابوت‌ها متعلق به چه کسی است.» پیشنهاد شد که از قطعه‌های «بلاکات»، آهنی که در اردوگاه فلسطینی‌ها از ورقه‌های حلبی تهیه می‌شد، استفاده کنیم و با میخ، عددی بر روی هریک از آنها حک کنیم. فراهم کردن امور لجستیکی پایان پذیرفت. جنازه‌ها در کیسه‌های نایلونی قرار داده شدند و سربازانی از ارتش لبنان، آنها را در تابوت گذاشته و به رغم بوی منتشر شده و سرازیر شدن مایعاتی از آنها، جنازه‌ها را به کامیون‌ها منتقل کردند.

به امامت امام جماعت سنی

برای نماز بر پیکر شهید ارواحانی شیعه در دسترس نبود. از امام جماعت سنی اردوگاه بص کمک گرفتیم. آمد. همه با خشوع ایستادیم، حتی کسانی که تاکنون نماز نخوانده بودند، خود را جزو اولین نمازگزاران دیدند.

تدفین زیر سایه هواپیما

عملیات تدفین امانی در دو مرحله انجام شد؛ در مرحله اول تعداد ۳۳ شهید در ۳۱ قبر و در مرحله دوم ۳۴ شهید، دفن شدند و در هر مرحله، کادر بیمارستان از رسانه‌های گروهی برای پوشش رسانه‌ای، دعوت کردند؛ چرا که به قول جرادی، هویدا کردن جنایت‌های دشمن جزئی از مقاومت است. نکته قابل توجه این که تعدادی از کسانی که در تدفین شرکت داشتند از پرواز هواپیماهای اسرائیلی در بالای سرشان و در ارتفاع کم و حمله‌های حقیقی‌شان خبر دادند.

مهم نجات جهان است

تدفین امانی، یکی از کارهای حاشیه‌ای در بیمارستان دولتی صور بود؛ بیمارستانی که بسیار فراتر از امکاناتش به وظیفه خود در جنگ عمل کرد و این در حالی بود که ساختمان این بیمارستان واقع در مرکز اردوگاه بص، به کار زیادی احتیاج داشت تا شایسته یک بیمارستان دولتی شود. با این حال

دولتی صوراز آنان استقبال کرد به ۲۵۰ مجروح و ۸۰ مریض رسید. از سوی دیگر مواد پزشکی در بیمارستان ذخیره شده بود تا کل منطقه را پوشش دهد. کار بیمارستان به امور پزشکی خلاصه نمی شد؛ از مهاجران نیز استقبال می کرد. «ابوعصام حاج علی» از مسئولان بیمارستان به تهیه غذا برای تمامی آنان اقدام می کرد و هنگامی که شخصی از وی درباره کیفیت آماده کردن غذا سؤال می کرد، این چنین جواب می داد: «کار کنید و این موضوع، اهمیت ندارد؛ مهم، نجات جهان است.»

گویی هیچ رخ نداده

جنگ پایان یافت. جنازه ها از محل های دفن خارج شده و به مدفن های دائمی در شهرها منتقل شدند و این کار بدون بروز هیچ اشتباهی یا اتفاقی صورت گرفت.

این امر مانع از این نشد که به حلقه اساسی کار پزشکی در منطقه صورت تبدیل شود.

اتاق عملیات با حضور نمایندگان از بیمارستان های مناطق حیرام، نجم، جبل عامل و نیز هیئت های کمک رسانی صلیب سرخ، دفاع شهری، جمعیت های «الرساله» و «المهدی» و... شکل گرفت و کار پزشکی منحصر به این اتاق شد. اتاق عملیات همچنین مسئول دریافت درخواست های کمک رسانی، برنامه ریزی برای وضع موجود و ارسال تعداد مورد نیاز آمبولانس و کادر مربوطه برای جلوگیری از تکرار اشتباهاتی که در جنگ های سابق رخ داده بود نیز شد. به قول دکتر جرادی با رسیدن خبر بمباران منطقه ای، تمام آمبولانس ها به آن مکان می شتافتند. اتاق عملیات همچنین توزیع مجروحین را بر اساس آمادگی بیمارستان ها بر عهده داشت. تعداد مجروحینی که بیمارستان

